صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	۱۱	بمنزلة	بمنزلة
			بوجب	بوجوب
			خصیفه	خفیفه
۲			دل	
۱	۱		دیده	کرده
	۱	۱۹	یضیق	یضیق
	۲	۱۱	مراد	ومراد
۳	۲	۱۰	الاخر	آخر
۳۱	۲	۱۲	واذا	واذ
۳۰	۲	۶	الفاجره	الفاجره
۳۰	۲	۱۲	لیت	لیت
۳۰	۲	۲۰	اثنا عشر	اثنی عشر
۳۳	۱	۱۳	واذا	واذ
۳۴	۱	۲۰	اخذنا	لاخذنا منه
۳۷				انهم الا
۳۸				اقرا
۳۸	۲	۱۴	حجة	حجة
۴۰	۲	۱۶	ارازل	اراذل
۴۳	۱	۱۵	الله ابر حنبک	الله بابن آدم

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	۲۰	یدعوا	یدعو
۱۵	۱	۱۶	:	کسان کوشند
۲۰	۱	۲۰	علمانی	علماء
۲۳	۱	۲۴	الملکی	الملکی
۲۴	۱	۱۸	یضیقون	یضیقون
۲۴	۲	۲۳	میسازند	بسازند
۲۶	۲	۲	باابوبکر	یاابوبکر
۲۸	۲	۲۳	هرکا	هرکاه
۳۰	۱	۶	بهنبوته	بنبوته
۳۰	۲	۸	حقیقت	حقیت
۳۰	۲	۱۲	بمحمدک	بمجدک
۳۱	۲	۱۱	المعرفون	المعروفون
۳۳	۱	۱۴	ذلک	ذلکم
۳۴	۲	۱۷	الاول	
۳۸	۱	۲۲	بمقتضای	
۳۸	۲	۱۱	شخص	شخصی
۳۹	۱	۲۱	رسول	رسول الله
۵۰	۱	۴	من زید	من مزید
۵۰	۱	۱۸	لهم اصحاب	[illegible]

ورق	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۲	۲۳	همین است	از این است
۵۳	۴	۲۰	اذا ابتاره	اذا ما ابتاره
۵۶	۴	۹	ستد	سته
۵۹	۲	۱۹	اعکاه	اعطاه
۶۲	۲	۱۵	نکاه	نکل
۶۳	۲	۶	الهام	الالهام
۶۴	۲	۳	ورباب	وورباب
۶۶	۱	۲	ان یزیدو	ان تریدو
۶۷	۲	۲۳	علی لحد	علی الحد
۶۸	۲	۵	که تا بر	که بر
۶۸	۲	۳	حق اند	احق اند یا امیه
۶۹	۲	۲۲	امثال	با مثال

ورق	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۱	۲	۱۹	ور انبیا	ورحق انبیا
۵۴	۲	۹	نسیت	ستی
۵۵	۳	۲۰	معنی	بر معنی
۶۲	۲	۱۰	آنا	ما
۶۱	۲	۱۲	سنین	سامیه
۶۳	۱	۲۵	بسیاری	[illegible]
۶۵	۳	۵	مجلی	بر مجمو
۶۹	۱	۱۱	موطوه	موطوءه
۶۸	۱	۵	فی المحد	فی المجد
۶۸	۳	۹	اینها	آنها
۶۲	۳	۲۱	حقیقت	حقیت
[illegible]	۲	۱۶	العرض	الارض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المفضل المنعام والصلوة والسلام علی خیر الانام و آله البررة الکرام اما بعد فهذا …
وسهام السلام فی صدور قوم لئام وعلی وجوه خرت للاصنام وما ادراک ما الاصنام الاد
الانام الی ما هو بئس الثاوی وبئس المقام لا سیما العبد اللکع اللئیم العزیز الاثیم الذی …
الحکیم العلیم ذق انک انت العزیز الکریم فانه انهمک فی الغی والضلالة وعصی الرسول وآله …
قبح عقائد اهلبیت النبی المتعلقة بباب نبوة الانبیاء الفخام علیهم صنوف الصلوة وا
وآلاف التحیة والاکرام وهذا بعد ما استرحنا عن نقض هفواته المتعلقة بالتوحید والعدل فی
صوارم الالهیات فی قطع شبهات عابد العزی واللات وبعد ما وفقنا الله تعالی لنقض هفواته
المتعلقة بباب تولی الاخیار والتبری عن اعداء اهلبیت النبی الاطهار فی الرسالة المنتشرة
فی الاقطار الموسومة بذی الفقار والمنة لله تعالی والنبی المختار قال الناصب
علیه ما علیه باب ششم در بحث نبوت و ایمان بانبیا علیهم السلام سابق گذشت که نزد
امامیه تکلیف عباد باوامر و نواهی از واجبات است بر ذمه حق تعالی و تکلیف بدون بعثت …
نمی شود پس بعثت انبیا نیز بر ذمه او تعالی نزد ایشان واجب شد و درین عقیده خللی و فسادی
که هست ظاهر و هویدا است چه هیچ چیز بر ذمه باری تعالی واجب نیست و مرتبه الو…
وربوبیت شایان آن ندارد آری تکلیف دادن و بعثت پیغمبران نمودن واقع میشود
بمحض فضل و کرم اگر کند عین عنایت است و اگر نکند جای شکایت نیست و همین است مذهب
اهل سنت و اگر بعثت پیغمبران واجب می بود الله تعالی در آیت …
در مقام امتنان و بیان انعام و احسان خود مذکور نمی فرمود زیرا که …
قوله تعالی لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسو…
نمی خواست در حق ذریه خود زیرا که دعا بآنچه واجب الوقوع …
عن الخلیل صلوات الله علیه ربنا وابعث فیهم رسولا منهم

[illegible] باید که بهیچ زمان خالی از نبی یا وصی او که قائم مقام او باشد نماند و بعثت نبی بالصبیح [illegible] بر ذمه باری تعالی واجب شناسند و شیعه اثنا عشریه قائل بوجوب وجود یکی [illegible] ازین هر دو اند در یک زمان چنانچه در باب اول در ذکر مذهب شان گذشت و مفضلیه و [illegible] چلیه در هر زمان بعثت نبی را واجب دانند و نبوت را منقطع نه انگارند چنانچه این هم [illegible] و اهل سنت هیچ چیز را ازین امور واجب ندانند و این عقیدهٔ شیعه نیز مخالف [illegible] دعت است اما کتاب پس آیات بسیار دلالت میکنند بر وجود زمان فترت [illegible] بوت و آثار نبوت است و نیز آیات بسیار دلالت صریح وارد ند بر ختم نبوت [illegible] فی القرآن ولکن رسول الله وخاتم النبیین. وفی انجیل یوحنا فی الصحاح الرابع عشر قال عیسی للحواریین وانا اطلب لکم من ابی یمنحکم و یعطیکم فارقلیط لیکون معکم دائما الی الابد و فارقلیط در لغت عبرانی بمعنی روح حق و یقین است و نام لقبی پیغمبر ما ست و جمعی کثیر از نصاری و یهود که بشرف ایمان مشرف شده اند باین شهادت داده اند منهم علی یحیی بن عیسی بن جزلة الطبیب صاحب کتاب التقویم والمنهاج فی الطب که در اصل نصرانی بود و اسلام آورد و کتابی در رد نصاری نوشت و آیات توریت و عبارات انجیل که در نعت پیغمبر ما و خبر ظهور او خوانده بود در آن ذکر کرد و اما اخبار ائمه در ین باب پس زیاده از حد احصا ست و متمسک امامیه در ین مسئله همان است که لطف واجب است و این [illegible] هم و اخلال لطف است و فساد این اصل سابق گذشت حاجت اعاده نیست و اسماعیلیه [illegible] ن مسئله بنکات شعریه [illegible] و قبه از [illegible] تمسک نمایند و گویند همچنانکه در عالم علوی [illegible] است کامل کلی و نفسی است ناقصه کلیه که مصدر کائنات است کما تقدم می باید که در عالم [illegible] ی نیز عقل باشد کامل کلی و نفسی باشد ناقص کلی پس نسبت رسول در تشریع چون [illegible] ت عقل کامل است در ایجاد و نسبت وصی در تشریع چون نفس ناقصهٔ کلیه است [illegible] تحریک [illegible] و نفس است تحریک نفوس انسانیه بسوی [illegible] و وصی باشد و علی هذا در هر عصر و هر زمان این [illegible] شد و بر عاقل پوشیده نیست که این همه [illegible] ت و الا بودن عقل و نفس در عالم علوی کلی [illegible] هر آنچه در عالم علوی است که واجب و لازم

و از حضرت امیر المؤمنین [illegible] در صفت [illegible] امیه از ابن عباس [illegible] متواتر است اللهم

داحی المدحوات و [illegible] المسموکات اجعل [illegible] صلواتک و نوامی برکاتک علی محمد عبدک

و رسولک الخاتم لما سبق [illegible] و نیز در بعضی خطبهای آنجناب [illegible] و امامیه متواتر است وارد

است ارسله علی فترة من الرسل و طول هجعة من الامم [illegible] ان قال و امین وحیه و خاتم رسله

و بشیر رحمته و نذیر نقمته و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت دلالت میکند همچنان بر وقوع فترت

نیز دلالت دارد و معنی فترت همین است که نه نبی باشد و نه قائم مقام او و اگر در معنی

فترت محض نبودن نبی منظور دارند لازم آید که زمان حضرت امیر ع بعد از وفات پیغمبر

نیز زمان فترت باشد انتهی   قوله چه هیچ چیز بر ذمهٔ باری تعالی واجب نیست اقول

هذا ما یکذب قائله لسانه چه ایفای وعده لابد که بر حق تعالی نزد آنها واجب باشد والا لازم آید

جواز کذب و آن صفت نقص است و ایضا لابد که افعال حق تعالی مطابق علم او واجب الصدور

از او باشند والا یلزم جواز الجهل و ایضا نظر باراده قدیم بر جناب حق سبحانه و تعالی واجب

است که مراد او را واقع سازد قوله همین است مذهب اهل سنت اقول [illegible] امام

سنیان فخر الدین رازی از اهل سنت نباشد چرا [illegible] تصریح [illegible] بوجوب بعثت انبیا صلعم

بر حق تعالی چنانچه در تفسیر کبیر در ذیل قول حق [illegible] تعالی یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا

یبین لکم علی فترة من الرسل میگوید المسئلة الرابعة الفائدة فی بعثة محمد صلعم عند فترة الرسل

هی ان التحریف و التغییر قد تطرق الی الشرائع المتقدمة لتقادم عهدها و طول زمانها و بسبب

ذلک اختلط الحق بالباطل و الصدق بالکذب و صار ذلک عذرا ظاهرا فی اعراض الخلق عن العبادات

لان لهم ان یقولوا یا الهنا عرفنا انه لا بد من عبادتک و لکنا ما عرفنا [illegible] نعبدک فبعث

فی هذا الوقت محمدا صلعم ازالة لهذا العذر و قوله ان یقولوا ما جا[illegible] بشیر و لا نذیر ثم قال

تعالی و قد جاءکم بشیر و نذیر و المعنی ان حصول الفترة یوجب ا[illegible] الخلق الی بعثة الرسل

و الله تعالی قادر علی کل شیء فکان قادرا علی بعثة و لما کان الخلق محتاجین الی البعثة و الرحیم

[illegible] قادرا علی بعثة وجب علی کرمه و رحمته ان یبعث الرسل الیهم فالمراد من قوله و الله

[illegible] قدیر الاشارة الی الدلالة التی قررناها قوله زیرا که در ادای واجب منتی نمیباشد

اقول کافی است در با[illegible] ان اینکه بعثت انبیا صلعم [illegible] ب

نباشد و الا عند نا کذلک [illegible] ب علی الاطلاق منافی امتنا[illegible] ب

بوجوب مطابقت علم او تعالی بمعلومات و وجوب ایفای وعده باید هیچ فعلی از افعال حق تعالی
خصوصا اعطای [illegible] و قصور بمتقین قابل امتنان نباشد و نه مستحق شکر و همچنین است
حال ایجاد حوادث یومی که در ازل اراده الهی بآن متعلق شده چه آن واجب است و تخلف از آن
محال فوا عجبا که فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته ان امتناع الترک لا یقدح فی حصول
المدح و طرفه تر اینست که ناصب عداوت عترت و بزرگان او با وجود اینکه میگویند خالق
جمیع افعال عباد حق تعالی است بندگان را بمجرد اینکه افعال قائم بانها میشوند مستحق مدح
و ذم و ثواب و عقاب میدانند و همینکه کسی از ارباب عقول سلیمه بایشان بگوید که چون
فعل از حق تعالی صادر شد بنده را مدح و ذم و ثواب و عقاب بهر چیست بنباح کلبی دل و دماغ
او را مختل و پریشان میسازند و چون شیعه با وجود قائل شدن باینکه جناب حق سبحانه و تعالی
قادر مختار است نظر بمصالح و حکم حکم بوجوب آن میکنند بامثال چنین هرزهای لاطائل در صدد
تضعیف و توهین آن میشوند و ایضا چون بعثت انبیاء ع م فرع تکالیف است و تکالیف
فرع اعطای عقل و قدرت و آن نزد امامیه بر حق تعالی واجب نیست بلکه محض تفضل و احسان
است پس باین حیثیت بعثت انبیا صلعم چون متفرع است بران هم تفضل باشد و امتنان
مستحسن کما لا یخفی و ایضا دانستی که امام حنبلیان و غیره قائل شده اند بآنچه مذهب امامیه است
پس مذهب اسلاف او هم باین منتقض باشد قوله و حضرت ابراهیم ع م آنرا از خدا میخواست
الخ اقول اگر بنای جواز دعا بر عدم وجوب علی الاطلاق باشد باید هیچ دعا از حیثیت وجوب
مطابقت علم و ایفای وعده صحیح نباشد و ایضا از قول بوجوب بعثت نبی فی الجمله وجوب
بعثت رسول لا منتهی لازم نمی آید والمدعو انما هو ذلک قوله و معنی فترت همین است الخ
اقول این معنی فترت ناصب عداوت عترت خلافا لاسلافه بل لکافة اهل الاسلام از
پیش خود تراشیده [illegible] بافته ابن اثیر در نهایه تصریح نموده باینکه الفترة ما بین الرسولین
من رسل الله صلعم من الزمان الذی انقطعت فیه الرسالة انتهی و صاحب قاموس گفته
الفترة ما بین کل نبیین انتهی و امام رازی در تفسیر کبیر میگوید که و سمیت المدة التی بین الانبیاء
[illegible] لفتور الدواعی فی العمل بتلک الشرائع انتهی و هرگاه این را دانستی پس بدانکه
[illegible] و ضروریات مذهب ائمه طاهرین است که در زمان فترت لابد که یکی از حجج الهی
[illegible] یای انبیا باشند بر روی زمین موجود باشد و همچنین بعد زمان خاتم الانبیاء ع م و معلوم

[illegible] که هیچیک از آیات کتاب الهی و احادیث نبوی بر خلاف آن دلالت ندارد و
احادیث عترت پس دلالت آنها بر امتناع خلو زمان [illegible] الهی نه بمرتبه شایع و ذایع
رسیده که احتیاج به تجشم تحریر و ترقیم آن باشد و کثرت چنین احادیث مفید تواتر [illegible]
گشته کما لا یخفی علی من مارس کتب الامامیة و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس [illegible]
درین مسئله مخالف ائمهٔ خود که عترت طاهره هستند باشند و از آنچه بمعرض بیان آمد [illegible]
گشت که قول ناصبی اینکه لازم آید که زمان حضرت امیر الخ دلالت بر کمال غوایت و [illegible]
او میکند چه آنفا واضح گشت که فترت زمان بین النبیین است نه مطلق عدم وجود [illegible]
و مطابق آنچه فقیر در نقض کلام ناصبی گفته ابن بابویه علیه الرحمة نیز نقضا علی بعض اخوانه [illegible]
ان قوما قالوا بالفترة واحتجوا بالقول الصادق وتواصوا بالحق یعنی بالامامة وتواصوا با[illegible]
یعنی فی الفترة وزعموا ان الامامة منقطعة کما انقطعت النبوة والرسالة من نبی الی
ومن رسول الی رسول بعد محمد صلعم فاقول وبالله التوفیق ان هذا القول مخالف للحق [illegible]
الروایات التی وردت ان الارض لا تخلو من حجة الی یوم القیامة ولم تخل من [illegible]
الی هذا الوقت وهذه الاخبار کثیرة متتابعة وقد ذکرتها فی هذا الکتاب وهی شایعة فی طبقات
الشیعة وفرقها لا ینکرها منکر ولا یجحدها جاحد [illegible] ولها متاول وان الارض لا تخلوا من امام [illegible]
معروف اما ظاهرا مشهورا واما خائفا مغمورا ولم یزل اجماعهم علیه الی زماننا هذا انتهی وایضا [illegible]
[illegible] مطابق قوله تعالی علی فترة من الرسل مشهر است باینکه فترتیکه قبل از زمان پیغمبر
بوده فترة من الرسل بوده نه فترت ائمه پس این مؤید مذهب امامیه باشد نه مخالف
آن کما زعم الناصبی. وایضا اگر معنی فترت آن باشد که این اعمی القلب فهمیده پس باید که
زمان ما بعد خاتم الرسل زمان فترت باشد والظاهر انه لم یقل به احد پس این شقی از نهایت
حماقت آنچه بر او لازم می آید بر دیگران لازم میسازد واصلا آنچه گفته صاحب آن را نمی فه[illegible]
و بر تقدیر تسلیم اینکه فترت عبارت از زمان عدم وجود نبی باشد بحال شیعیان چه ضرر
میرساند اینکه قائل شوند باینکه زمان حضرت امیر عم زمان فترت باشد فانه لا مشاحة
فی الاصطلاح وایضا الاستعمال اعم من الحقیقة و ازینجاست که درین روایت مطر[illegible]
باولهٔ که ابن بابویه در [illegible] تمسک قوم ذکر کرده لفظ فترت در چنان [illegible] استعمال شده
اصطلاح اینچنین از امامیه و اهل [illegible] سنت نیست و آن بنا بر زعم قوم [illegible] که بعد [illegible]

خاتم الانبیا باشد و خالی از وجود نبی یا وصی و بنابر تاویل زمان غیبت امام مطلق
ت بدین معنی نه سنیان میکنند و نه شیعیان بباید دانست که حاصل طعن این ناصبی
بر عقیدهٔ امامیه چنانچه ظاهر است اینست که مستلزم عدم حسن امتنان جناب باری تعالی
بر بعثت انبیا و عدم حسن دعای ابراهیم و هرگاه از جناب باری هیچ چیز قبیح نباشد
فاعل بالاختیار نه چنانچه مسالک اشاعره است آنها را احتجاج بر عدم وجوب بعثت
چنین امور که مخالف عقیدهٔ آنها باشد زیبا نبود و الزامی فرع تحقیقی است چون آن
نداز و این مفید نباشد و علاوه برین آنکه الحمدلله این شبههٔ واهیهٔ ایشان چنانچه دانستی
و حالا از قبال امامیه مدفوع است و هرگاه این دانسته شد پس بدانکه در مقابل این عقیدهٔ
در باب نبوت که بحمدالله از شایبه قبح و فساد مبری است عقیدهٔ خبیثهٔ اشاعره باید
چه انجام کار خسران مال آن انسداد باب نبوت است و عدم حصول جزم و یقین
انبیای سابقه چه جناب خاتم المرسلین و چه غیر ایشان از انبیای مرسل نبی برحق بوده
دعوی نبوت صادق نعوذ بالله منه و هم عدم جزم باینکه مسیلمه کذاب و سجاح وغیره
دعوی نبوت کاذب بودند و متنبی کاذب تفصیل این اجمال آنکه از حق تعالی هیچ چیز را قبیح
و متمسک میشوند درینباب باینکه تکلیف کفار و عصات بلوجود علم حق تعالی باینکه
نها قبول ایمان نخواهند کرد و اجتناب از معاصی نخواهند نمود و با وجود اینکه فاعل بالاختیار
هرچند قبیح است لکن حق تعالی آنرا کرده و میکند و از وجود چون خالق همه چیز است هیچ
قبیح نباشد پس معلوم شد که قبیح بر حق تعالی روا است و هرگاه مسالک اینها را که عین
اینها ست برتو واضح ساختیم پس بدانکه بنابرین مسلک پوچ از کجا که او سبحانه
معجزات تصدیق انبیای کاذب نه نموده باشد و این همه انبیا که گذشته اند در دعوی
کاذب نباشند غایة الامر اینکه گفته شود که حق تعالی چگونه تصدیق دروغگویان خواهد نمود
تصدیق دروغگو قبیح است لکن چون بنابر مسالک اینها این عذر گنجایش ندارد عدم
نبوت انبیای ماضیه بحاله باقی باشد و همچنین کلام جاری میشود در باب عدم ثبوت
مسیلمه کذاب و اخوان او زیرا که نظر بمذهب ایشان میتواند شد که مسیلمه نبی
ق باشد لکن او تعالی تکذیب الصادق اظهار معجزه نکرده چه بر او هیچ چیز واجب نباشد
هیچ فعل قبیح بود و توهم نشود که گو این جواز بحسب عقل هست لکن عادة الله باین

جاری نشده و زیرا که هرگاه باین تقریر جزم به نبوت انبیای سابقه حاصل شد پس برهان عادت
او تعالی در این باب از مجاب ثبوت پیوست و ایضا چون استمرار بر یک عادت بر حق تعالی
بنا بر حکمت آنها واجب نباشد از کجا که خاتم الانبیا مثلا بنا برین نبی صادق باشد چه میتواند
شد که در باب خصوص خاتم الانبیا خرق عادت شده باشد و هرگاه فساد این عقیده بر تو
واضح ساختیم پس بدانکه عقیدهٔ دیگر که در باب استلزام انسداد باب نبوت با عقیدهٔ مذکوره
شارکت دارد و اشاعره براه خود و خلافا للکتاب والسنة تراشیده اند اینست که میگویند
افعال حق تعالی معلل باغراض بهیچکس نمیباشد و مطلقا غایات ندارد و استدلال میکنند
باینکه از جملهٔ افعال حق تعالی تخلید کفار است در نار و بران مطلق فائده و غایتی مترتب
نمیتواند شد پس معلوم شد که فعل او غایت ندارد و این دلیل را صاحب مواقف
و شارح مقاصد وغیره از اجلهٔ علمای اشاعره ذکر کرده اند و ازینجا واضح گشت که بعضی از متاخرین
فضلای اشاعره که متفطن بقباحت این عقیده شده توجیه کلام اسلاف خود را نموده اند باینکه
مراد آنها از نفی غایت نفی مطلق مصالح و منافع نیست بلکه مراد آنها نفی غرض است
و پس توجیهی است که اصلا مطابقت بکلام آنها ندارد چه دانستی که آنها استدلال
میکنند بر مطلوب خود به تخلید کفار و میگویند که بران مطلق منافع و مصالح مترتب نمیشود
و همچنین دلالت میکند بر نفی مطلق مصلحت کلام امام شان فخر الدین رازی که در ضمن
تمثیلات عدیده در باب اثبات قبح تکلیف در کتاب نهایة العقول مذکور ساخته و ما ترجمهٔ تمام
آن کلام را مع ما یرد علیه در کتاب صوارم که بتقریب نقض باب پنجم این کتاب مع ضمائم فوائد
بسیار تالیف شده نوشته ایم اما وجه استلزام این عقیدهٔ فاسده انسداد باب نبوت را
پس آنست که هرگاه افعال خدا معلل باغراض و غایات نباشد اظهار معجزه البته برای
غرض تصدیق مدعی نبوت نخواهد بود و هرگاه چنین باشد حال مدعی نبوت و حال دیگران
مساوی خواهد بود چه درینصورت بهر کس میرسد که بگوید الله صدقنی لانه اظهر المعجزة
الحاصل این هر دو عقیدهٔ امامیه و سنیه را بنظر انصاف باید دید و بمیزان عقل و اعتبار رسا و صلاح
هر دو را باید سنجید تا منکشف و جلی گردد که محل ذم و تشنیع کیست و مورد تحسین و
کدام   قال الناصب علیه ما علیه عقیدهٔ دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند غیری
برابر نبی در ثواب و قرب و منزلت عند الله نمیتواند شد چه جای آنکه از و افضل شود

نشود و همین است مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله باهم خرخشار
بسیار است بعضی بر آنند خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از پیغمبر
آخر زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی ازینها توقف نموده اند و ابن مطهر حلی
نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر اینها دانند و چون زیدیه و زینابیه نزد
شنیع بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اماما من الائمة افضل
من الانبیاء فهو هالک از ائمه ثلثه یعنی حضرت امیر و سبطین در کتب خود آورده اند اهل سنت
را حاجت اثبات این مطالب از اقوال عترت مرتفع شد لکن بنا بر التزام این رساله از کتب
امامیه نیز چیزی منقول شود روی الکلینی عن هشام الاحول عن زید بن علی ان الانبیاء افضل
من الائمة وان من قال غیر ذلک فهو ضال و روی ابن بابویه عن الصادق ع م ما ینص علی ان
الانبیاء احب الی الله من علی کما یجیء انشاء الله تعالی واما مخالفت این عقیدهٔ ایشان با کتاب الله
پس اظهر من الشمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفای انبیا و اختیار
و برگزیدن ایشان بر تمام عالم و عقل نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الاطاعت کردن
و وحی بسوی او فرستادن و او را آمر و ناهی و حاکم علی الاطلاق ساختن و امام را نایب
و تابع او گردانیدن بدون فضیلت نبی بر وی متصور نیست و چون این معانی در حق هر
نبی موجود اند و در حق هر امام مفقود هیچ امام از هیچ نبی افضل نمیتواند شد حال آنکه
مذهب امامیه در جمیع ائمه همین است که از جمیع انبیا افضل اند و تقدیم نبیین بر صدیقین
و شهدا و صالحین در نصوص قرآنی جابجا دلالت صریح برخلاف این عقیدهٔ فاسده مینماید
و همیشه قاعدهٔ امامیه همین است که در فروع آنقدر غلو میکنند که اصول برهم میشود چنانچه
در الهیات جانب داری بندگان آنقدر پیش نهاد خاطر ایشان افتاد که قائل بوجوب اصلح
و وجوب لطف و نسبت خالق افعال بندگان به بندگان و خالق شرور و قبائح گشتند و مرتبهٔ
ربوبیت و الوهیت را برهم زدند و توحید باری تعالی و عموم قدرت و کمال بی نیازی او را بعدل
او ابطال کردند همچنان در شرائط امامت که بالاجماع نیابت نبوت و فرع آنست و در مناقب
و مدائح ائمه آنقدر افراط نموده اند که منصب نبوت را حقیر و ذلیل ساخته اند و در محبت
جناب امیر و ذریت طاهرهٔ او که شعبهٔ ایست از شعب ایمان و شریعت آنقدر غلو کردند
که ایمان با نبیا از دست ایشان رفت و تحقیر و تذلیل انبیا بر ایشان لازم آمد حالانکه خود

[illegible] و ظاهر است که مرتبه [illegible] هرگز بمرتبه [illegible]

[illegible] ایشان در ابواب شبهاتی چند ثابت [illegible] از اخبار

[illegible] کرده [illegible] اند [illegible] آن [illegible]

این روایات و حال رجال ایشان [illegible] حکم بصحت اخبار که از [illegible]

میشود و ناظران این رسالة [illegible] موافق

[illegible] می آید لهذا که با جماع قطعی قبل ظهور مخالف معارض اند پس قول

بظاهر آن روایات روا نبود بل لابد تاویلی باید کرد و نیز معارض اند بروایات دیگر مثل

روایات کلینی از زید بن علی و ابن بابویه از صادق و خبر واحد اگر بی معارض هم باشد ظنی

است و در اصول اعتقادیات بان تمسک نباید کرد بلکه نزد محققین شیعه امامیه مثل ابن زهره

و ابن ادریس و ابن البراج و شریف مرتضی و اکثر قدمای ایشان قابل احتجاج نیست

و متاخرین ایشان همین مذهب را اختیار کرده اند و لهذا اخبار احاد را در دلائل شمرده با

آنرا واجب دانسته خصوصا در اعتقادیات قال ابن المطهر الحلی فی مبادی الوصول الی علم الاصول

ان خبر الواحد اذا اقتضی علما و لم یوجد فی الادلة القاطعة ما یدل علیه وجب رده و ظاهر است

که مضمون این روایات در دلائل قطعیه موجود نیست بلکه خلاف آن موجود است و با قطع

نظر از همه این امور آن روایات دلالت هم بر مدعا ندارد چنانچه بطریق نمونه چندی از ان

شبهات در روایات وارد کنیم و در وجه دلالت آن روایات بر مدعای ایشان اخفائی که [illegible]

بیان نمائیم انتهی — اقول باید دانست که بمقتضای اینکه الکذوب قد یصدق ناصب

عداوت عترت طاهره که خبر از مختلف فیه بودن این مسئله امامیه داده مطابق واقع است

و این نظر باختلاف ادله و اخبار یست که از جناب ائمه دین ماثور گشته و کم له نظائر فی الامة

من الاختلافات الکثیرة الواقعة بین الصحابة و التابعین و سائر علمای اهل الاسلام فی المسائل

الاصولیة و الفروعیة پس این مسئله از حیثیت اختلافی بودن اگر محل طعن و تشنیع است

اختلاف اصحاب رحمة نباشد و اشاعره و ماتریدیه و ابی حنیفه و مالک و احمد بن [illegible] اینها هم

[illegible] هرگاه این ثابت نشد پس بدانکه مذهب منصور در این مسئله آن [illegible] که

امیر و اولاد طیبین آنحضرت افضل [illegible] از جمیع انبیا [illegible]

و چون روی گفتگوی ناصبی [illegible] از فرقه ناجیه [illegible] سیال

ات واتصاف که ارباب عقول سلیمه باشند مخفی و پوشیده نماید که تشیع او اصحاب
و عترت طاهره بر علمای فرقهٔ حقهٔ امامیه که قائل بتفضیل جناب امیرالمومنین و اولاد
ین که ائمهٔ دین اند بر کافهٔ انبیای سابقین شده اند یا بجهت آنست که تفضیل ایشان
را انبیا از جملهٔ محالات عقلیه است و یا نظر باین است که گو محال عقلی نباشد لکن از
مستقبحات عقلیه است و یا بجهت آنست که اینها بمجرد هوای نفس و مشتهیات
ت باین عقیده گرویده اند بی اینکه درینباب از ادلهٔ شرعیه تمسکی داشته باشند و انچه
ن باب از ائمهٔ دین نقل میکنند همه زور و بهتان است و از موضوعات دروغگویان
باینکه گو فرموده باشند لکن واجب التاویل است نظر باینکه معارض است بانچه از ادلهٔ
رعیه اقوی از انست و چون وجه تشنیع دائر و منحصر است درین وجوه اربعه پس
شکی و شبههٔ نیست درینکه ما هرگاه بمعرض ثبوت رسانیم فساد هریکی از وجوه اربعه را
و تشنیع بر علمای ما که ناصی بسبب سوی فهم خود درین مقام از حیثیت این عقیده کرده بیجا
از محل اعتبار ساقط خواهد بود پس میگوئیم اما فساد وجه اول پس بجهت آنست که
ل سلیم هر عاقل تجویز می نماید این را که میتواند شد که بعضی از اصحاب منصب منوب عنه
نهٔ عالی داشته باشند بحیثیتیکه نائبان آنها افضل باشند بر بعضی منیبان منوب عنهم دیگر
انکه مشاهد است که وزیر و نائب وزیر بمراتب افضل میباشند از سرکردهای خدمه
شاگرد پیشهای سلطانی گو در اسم ملازم و متوسل پادشاه بودن فراش باشی و یساول
شی با وزیر اشتراک داشته باشند و هر دو بشرف خطا[ب]ات پادشاهی فائز پس چه استبعاد
ست درینکه جناب خاتم الانبیا که بالاتفاق ا... انبیای مرسل و غیرمرسل است
نهٔ عالی نزد خدا ...شته باشد بحیثیتیکه وصی و نائب ... ل از جمیع انبیا باشد و قرینه
صابت این تجو... ت که جناب حق سبحانه و تعا... اید و اذ ابتلی ابراهیم ربه

بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین
زیرا که بنابر قول بسیاری از مفسرین ابتلای جناب حق سبحانه و تعالی حضرت ابراهیم را
بکلمات قبل از گردانیدن جناب عز مجده است آنحضرت را امام و ظاهر این آیه مقتضی تاخر
است چه آنچه بی تکلیف درست میشود اینست که گفته شود قول حق تعالی قال انی جاعلک
للناس اماما جزا واقع شده از قوله تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن و اسم فاعل
درین جزا بقرینه عمل آن بمعنی حال و یا استقبال است پس مغایر ابتلاء آنحضرت
بکلمات باشد که در زمان گذشته واقع شده پس مرتبه نبوت آنحضرت را پیش از مرتبه
امامت حاصل باشد و هم بنا برآنچه زمخشری در کشاف گفته که و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن
متعلق بمحذوف است اعنی اذکر و قوله تعالی قال انی جاعلک للناس اماما جواب سوال مقدر
واقع شده کانه قیل فماذا قال له ربه حین اتم الکلمات فقیل قال انی جاعلک للناس اماما
مغایرت میان هر دو ثابت میشود و هرگاه این تمهید یافت پس میگوئیم که شبهه نیست
در اینکه جناب حق سبحانه و تعالی که مرتبه امامت را بآنحضرت بعد مرتبه نبوت تفضلا کرامت
فرموده می باید افضل از مرتبه نبوت باشد و لا بعد فی ذلک زیرا که امام چنانچه لفظ آن
دلالت میکند می باید مقتدای ناس باشد در باب افعال و اقوال و هم می باید قائم بامور امت
باشد و سیاست و تادیب آنها نماید و بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت
حدود فرماید و دفع اعادی از آنها کند و با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید
و هر نبی را ضرور نیست که بجمیع این مناصب موصوف باشد بالاتفاق و در باب تصحیح
این معنی امامیه احادیث بسیار از عترت طاهره روایت کرده اند که بلا شبهه بتواتر
معنوی آنها حکم میتوان کرد احقر العباد درین مقام بنقل یک حدیث اکتفا می نماید محمد
بن یعقوب کلینی باسناد خود روایت نموده از زید شحام قال سمعت اباعبدالله ع
یقول ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا و اتخذه نبیا قبل ان یتخذه
رسولا و ان الله اتخذه رسولا قبل ان یتخذه خلیلا و اتخذه خلیلا قبل ان یتخذه اماما فلما جمع
له هذه الاشیاء و قبض یده قال له یا ابراهیم انی جاعلک للناس اماما فمن عظم
ابراهیم قال یا رب و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و موید اینست ا
محققین صوفیه مثل محی الدین عربی که از جمله اولیاء اهل سنیان است و غیر او تقرر.

یافته که مرتبهٔ ولایت اشرف از مرتبهٔ نبوت است چنانچه از ترجمهٔ عبارت فصوص که مرقوم می گردد ظاهر و هویدا میشود و آن اینست که در فص حکمة نفثیه فی کلمة شیثیه بعد از یکه بعضی از مراتب علم و معرفت را بیان نموده گفته که این علم مخصوص خاتم الرسل و خاتم الاولیا ست و هیچیک از انبیا و رسل این علم را نمیدانند و نمی بینند مگر از مشکوة خاتم الرسل چنانچه هیچیک از اولیا نمی بینند آنرا مگر از مشکوة خاتم الاولیا بلکه رسول هم نمی بیند آنرا مگر از مشکوة خاتم الاولیا چه رسالة نبوت تشریعی منقطع میشود و ولایت کاهی منقطع نمیشود پس انبیای مرسل نظر باینکه رسالت آنها منقطع میشود و ولایت آنها باقی نمی ماند و نمی بینند مگر از مشکوة خاتم الاولیا و هرگاه حال انبیای مرسل چنین باشد فکیف الاولیا من دونهم و خاتم الاولیا هر چند در احکام ظاهری تابع خاتم الرسل میباشد لکن این تبعیة قدح در مقامات او نمی نماید و لاینافض ماذهبنا الیه چه او هر چند باین حیثیت پست تر است لکن از حیثیت ولایت مرتبهٔ او اعلی و بحسب ظاهر شرع ما بعضی از امور واقع شده که تائید میکند چیزی را که ما اختیار آن نموده ایم و آن اینست که در اساری بدر حکم عمر فضیلت داشت بر انچه که پیغمبر خدا حکم فرموده بود و همچنین است حال تابیر نخل پس لازم نیست که کامل بجمیع وجوه کامل باشد و انچه در نظر مردان معتبر است تقدم علم بالله است اما حوادث دیگر پس خواطر آنها بان متعلق نمیشود و هرگاه برای پیغمبر خدا نبوت را بصورت دیواری از خشتها نموده و آنحضرت آنرا بجمیع وجوه کامل یافت سوای محل یک خشت پس آنحضرت بجای آن خشت گردید و امر چنین است که پیغمبر خدا نمی بیند مگر خشت واحد اما خاتم الاولیا پس لابد است که برای او متمثل شود انچه برای خاتم الرسل متمثل گردیده و لابد است او را که موضع دو خشت را خالی بیند یکی از طلا و دومی از نقره و بسبب وجود او موضع آن هر دو خشت کامل گردد و سبب این اینست که او تابع شرع خاتم الرسل است در احکام ظاهری و آن کنایت است از خشت نقره و او چون ... طرف از جناب حق تعالی علوم را اخذ مینماید و اشیا را کماهی می بیند و او اکتساب مینماید ... حقه را از محلیکه اخذ می نماید فرشته که بطرف رسول خدا وحی می آورد پس مراد از خشت طلا او ست و هرگاه فهمیدی چیزی را که ما بان اشاره نمودیم علم نافع ترا حاصل گردید پس بدانکه نبی که از زمان آدم تا نبی ما گذشته اخذ علوم نمی نماید مگر از مشکوة

خاتم النبیین و هم نبی ... و چون ولایت خود نبی با مشاهد ... است ... مستند ام
چنانچه آنحضرت فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین بخلاف سایر انبیا ... که ...
نبوت ... پس از بعثت خود و کذلک خاتم الاولیا ... بین ... الطین
بخلاف سائر الاولیا و خاتم الرسل از این حیثیت که ولی است ...
ولایت نسبت انبیا و رسل است با خاتم الرسل چه پیغمبر خدا صاحب ولی و رسول و
امت بخلاف خاتم الاولیا که او ولی است و وارث و اخذ علوم مینماید از اصل انتهی ...
محصل ترجمه و چون جناب علی بن ابی طالب ع امام و وصی خاتم المرسلین بود بالاتفاق
بعضی انبیا که بمنصب امامت و ولایت فائز نباشند فضیلت داشته باشد و هرگاه فضیلت
آنحضرت باین تقریب مجوز بلکه ثابت گردید قول باینکه محال است که وصی جناب
الانبیا افضل از نبی باشد از محض ... و باطل گردید و ایضا در نظر عوام کالانعام چنانچه
بادی نظر فضیلت وصی نبی بر نبی دیگر مستبعد مینماید همچنان فضیلت نبی بر نبی و
هم چه هرگاه هر دو نبی بیک منصب الی جانب یک شخص سرفراز باشند فضیلت احدهما
علی الاخر صورت نبندد و چنانچه ثانی باطل است بالاتفاق اول هم باطل باشد و هرگاه
توضیح فساد احتمال اول فارغ شدیم بهمین تقریب باولی تفاوت اظهار فساد احتمال ثانی
هم میتوان ساخت لکن بجهت مزید توضیح و تبیین بطرز جدید فساد آنرا واضح و لائح میسازیم
پس بدانکه وجه استقباح اگر ... بجاله همین است که نایب هرگاه تابع متبوع خود
میباشد فضیلت آن بر و قبیح است و بنا بر همین میگوییم که اگر بنای این کلام برمذهب
سنیان باشد پس هیچ وجه سزاوار نیست که سنیان بان تفوه نمایند چه بنای
خلفای ثلثه در نظر ای آنها بر صحت امامت مفضول است بر فاضل و جواز تقدیم مفضول
بر فاضل چنانچه علمای اینها در تشیید بنای این قاعده ... که برپا کرده
... که ... نموده ... الله
... سابقین ... بر ... بر ...
... این هر دو ... بالا ...
... پس هرگاه بنا ...
امام و نائب نبی از نبی ...

[illegible] عند [illegible] انبیا آنچه معلوم است و پیش ایشان مسلم [illegible] معقول است هر کس که قایل باشد از دوست [illegible] درین صورتی لازم می آید که وصی نبی از نبی خود که وصی او است افضل باشد [illegible] از [illegible] امامیه دور است چه ظاهر است که این عقیده ایشان [illegible] [illegible] آنست که میگویند اوصیای جناب خاتم انبیا فضل از انبیای سابقه اند و این هیچ وجه مخالفت بمسالک امامیه ندارد که لا یخفی [illegible] احتمال سیوم پس بیان آن بدو وجه میتوان کرد اول اینکه هرگاه اکابر شما برای [illegible] روایت مینمایند احادیثی را که دلالت داشته باشد بر فضیلت آنها و یا مساوات آنها با انبیا مطلقا و شما همه آنها را بسمع قبول گوش میکنید و بعین رضا و تسلیم اخذ مینمائید پس امامیه در نقل چنین احادیث که دلالت بر فضیلت جناب ائمهٔ اهلبیت داشته باشد بر انبیای سابقه چرا کاذب باشند و چگونه مورد طعن و تشنیع و ذم و ملام شوند اما بیان اینکه سنیان در باب احاد امت چنین احادیث روایت نموده اند پس بدانکه غزالی [در] احیاء العلوم روایت نموده که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته و هم این را دیلمی و ابن حبان نقل کرده اند و فخر رازی امام سنیان از ابو هریره روایت نموده که من صلی خلف عالم من العلماء فکانما صلی خلف نبی من الانبیاء و هم دران کتاب مزبور است عن ابن مسعود من طلب العلم یحدث به الناس ابتغاء وجه الله اتاه الله اجر سبعین نبیا و محی الدین جیلانی ملقب بغوث الاعظم سنیان در غنیة الطالبین روایت میکند که من صام من رجب ثمانیة عشر یوما زاحم ابراهیم [علیه السلام] فی قبته و هم در کتاب احیاء العلوم مروی گشته قال من جاءه الموت و هو یطلب العلم لیحیی به الاسلام فبینه و بین الانبیاء درجة واحدة و هم دران کتاب مزبور است [illegible] من العلم لیعلم الناس اعطی ثواب سبعین نبیا و صدیقا و هم دران کتاب است [illegible] الناس درجة من النبوة اهل العلم و در تفسیر کبیر از ابو هریره مروی است ان [illegible] الملائکة الی الله تعالی والذی نفسی بیده بمنزلة العبد المؤمن عند الله [illegible] لک واقرؤا ان شئتم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک [illegible] [illegible] ایشان مسطور است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل [illegible] [illegible] بکشف مشتی نموده از فخر رازی [illegible] نموده اند کی بندیدهٔ انصاف [illegible]

بطرف این بنیان نا انصاف نظر کن که با وجود اینکه اکابر و ائمهٔ اینها امثال چنین احادیث
که بعضی ازان دلالت میکند بر فضیلت احاد امت نبی صلعم بر انبیای سابقه و بعضی
بر احادیث آن و بعضی بر مائکه همه را بسمع قبول شنیده و بعین تسلیم و رضا قبول کرده
بدون چون و چرا بمنزلهٔ وحی منزل می انگارند همینکه بیچاره امامی مذهب امثال چنین
احادیث را در بارهٔ جناب امیرالمومنین و باقی ائمهٔ طاهرین که بمنزلهٔ نفس خاتم المرسلین
صلعم بنص کتاب الله اند و پارهای جگر آنحضرت نقل مینماید دروغ گو می نامند و کینه ای
دیرینهٔ ایشان و ضغائن پارینه که وراثة عن الاسلاف بمقتضای حدیث متفق علیه نبوی
در دلهای شان مکنون و مخفی است بی اختیار بجوش می آید و آتش حسد
و بغض ایشان نسبت با هلبیت رسالت بحیثیتی مشتعل میشود که بهیچ حیله و تدبیر
آنرا اطفا نمی توان کرد و نوبت بجایی میرسد که بامثال چنین تشنیعات که ناصب عداوت
عترت طاهره [illegible] ساخته بترقیم چنین دفاتر و طوامیر
نامهٔ اعمال خود را تیره و سیاه میسازند تا قبر و یا روی الابصار و طرفه اینکه با وجود آن
فرو زنده که کتاب محی الدین عربی [illegible] افضل از خاتم المرسلین و انته
اتم الاولیا گفته نزد آنها در ولایت و علو مرتبهٔ او هیچکدام تحاشی را نیافت چنانچه قیصری شارح
فصوص از و نقل کرده که او در فتوحات گفته بدرستی که او دید در عالم رویا دیواری را
از طلا و نقره در حالیکه آن کامل بود مگر بقدر دو خشت که یکی ازان نقره باشد و دومی طلا پس
منطبع شد آن محی الدین در موضع این هر دو خشت و هم دران کتاب گفته که من شک ندارم
دینکه منم آن رائی و شک نمیکنم که منم منطبع در موضع هر دو خشت و بوجود من کامل
گردید آن دیوار ثم عبرت الرویا باختتام الولایة بی و ذکرت المنام للمشائخ الذین کنت
فی عصرهم و ما قلت من الرائی فعبروا بما عبرت به انتهی ودر ما سبق بیان کردید که مرتبهٔ
ولایت را افضل از مرتبهٔ نبوت قرار داده و همچنین است حال مولوی روم با وجود اینکه
جماعهٔ اشعار او ست که در مدح شمس تبریز گفته ابیات انبیا و اولیا حیران شده در حضرتش
یعقوب و یوسف چرخ مطلق میزند عیسی و موسی چه باشد چاکران حضرتش
جبرئیل اندر قبولش سحر مطلق میزند چنانچه در الهیات بتفصیل و انهی گشت و دوم اینکه
نسبت کذب و دروغ بطرف امامیه وقتی مجوز میتواند شد که امامیه متفرد باشند بروایت

بهوایت چنین اخبار و هرگاه چنین نباشد چنانچه عنقریب در معرض اظهار ... چهارم مبین و مفصل میشود پس نسبت کذب و دروغ رجوع میکند بطرف خودش ناصب ... بلکه کافهٔ اهل اسلام کما لا یخفی اما فساد وجه رابع پس بسبب مستغنی از توضیح و بیان است چرا در کتاب صوارم واضح ساخته ایم که بنای اعتقادات امامیه اثنا عشریه بر ادلهٔ قطعیه یقینیه است پس اگر آن عقیده از جملهٔ اموریست که اثبات نبوت بران موقوف است ما را همین براهین عقلیهٔ قطعیه بران قائم شود و معتقد خود و ثمینه ازیم و اگر از انجمله نیست بسمعیات قطعیه اکتفا می نمائیم پس طعن و تشنیع بر اثنا عشریه امامیه و قتی ناصب عداوت اهلبیت را میرسد که ما ازین مسلک پا بیرون گذاشته در باب این عقیده اعتماد بر مجرد خبر احاد میکردیم و آن چنین نیست چه بنای عقیدهٔ ما درینباب کتاب خدا است و احادیث متفق علیها بین الفریقین و اخبار ائمهٔ معصومین ع م که بتواتر معنوی رسیده و اجماع عترت طاهره بی اینکه یکی از ادلهٔ شرعیهٔ قطعیه معارض آن شود پس مورد ذم و ملام آنها باشند که بمدلول چندین ادلهٔ مذکوره قائل نشوند و بتاویلات دور از کار بمجرد هوای نفس بدون ضرورت ازان اعراض نموده استنکاف ورزند نه اثنا عشریه امامیه و چون استیعاب جمیع آیات و احادیث متفق علیها و احادیث عترت که امامیه بروایت آنها از ائمهٔ اهلبیت متفرد اند درین محل از جملهٔ متعذرات است بتحریر قلیلی ازان می پردازیم پس میگوئیم از جملهٔ حجج و براهین ما یکی قول جناب حق سبحانه و تعالی است فقال تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و تحریر این دلیل بنا بر انچه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر از محمود بن الحسین الحمصی که از متکلمین امامیه و قائل بتفضیل جناب علی بن ابیطالب بر سائر انبیای سابقین بود نقل نموده اینست که معلوم است که مراد از انفسنا نفس پیغمبر نیست لان الانسان لا یدعوا نفسه پس مراد ازان غیر آنحضرت باشد و باتفاق اهل اسلام آن علی بن ابیطالب ع م است پس بمدلول این آیه نفس علی نفس نبی باشد و چون عینیه محال است مراد ازان استوا باشد بجمیع وجوه الا ما اخرجه الدلیل اعنی ال[illegible] م ما یخذو حذوا و چون ف[illegible] ته جناب خاتم المرسلین [illegible] ائر انبیا از ج[illegible] اجماعیاست [illegible] ل ا[illegible] نمرد یات [illegible] ت تفضیلت علی بن ابیطالب هم بر سائر ا[illegible] ثابت باشد و فخر الدین رازی باوجودیکه اعتراف نموده باینکه ظاهر آیت مطابق د ع

[illegible]ـندل است که مخصوص است باجماع اهل اسلام به [illegible] انبیا افضل اند از علی بن
ابیطالب ومعلوم است که دعوی اجماع کافهٔ اهل اسلام [illegible] منع است [illegible]
زمخشری در ذیل تفسیر این آیه میگوید فیه دلیل لاشی اقوی [illegible] علی [illegible] الصلحاء [illegible]
انتهی وهذا یؤید ما ذکرناه عن تفسیر الرازی بدانکه شیخ مفید در بعضی رسائل خود این دلیل را
[illegible] مذکور ساخته خوفا للتطویل ترکنا ذکره وهم جناب حق سبحانه تعالی میفرماید فتلقی
آدم من ربه کلمات روایت نموده شافعی ابن المغازلی باسناد خود از عبد الله بن عباس که
گفت سئل النبی صلعم عن الکلمات التی تلقاها آدم عم من ربه فتاب علیه قال صلعم بحق محمد
صلعم وعلی وفاطمة والحسن والحسین عم الا تبت علی فتاب علیه چه هرگاه بیمن اسماء جناب
آل عبا توبه حضرت آدم قبول شود البته ذوات مقدسهٔ آل عبا افضل از آنحضرت باشد
واین حدیث که در تفسیر این آیه بطریق سنیان مروی گشته مؤید است باحادیث بسیار
که امامیه بطرق مختلفه از ائمهٔ خود روایت کرده اند پس متواتر بالمعنی باشد وهرکه خواهد
باشد رجوع نماید بروضهٔ کلینی وکتاب احتجاج ومعانی الاخبار وکتاب خصال ونحو آن [illegible]
میفرماید وقفوهم انهم مسئولون ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس در قافیهٔ واو از ابی
سعید خدری روایت نموده عن النبی صلعم وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب
عم وهم این روایت در صواعق محرقهٔ ابن حجر از دیلمی وواحدی مرویست ومطابق بمضمون
این حدیث شیعیان امامیه احادیث بسیار در کتب احادیث روایت نموده اند وشک
نیست که این فضیلتی است مختص بجناب علی بن ابی طالب که دیگر انبیاء را حاصل نیست [illegible]
میفرماید واسئل من قبلک من رسلنا ابن عبد البر وغیره روایت کرده اند ان النبی صلعم لیلة اسری
به جمع الله بینه وبین الانبیاء ثم قال سلهم یا محمد علی ماذا بعثتم قالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابیطالب وهم ابو نعیم محدث ذکر نموده این را در کتاب
[illegible] تخریج نموده آنرا از استیعاب وهم این حدیث باولی تغیر در تفسیر نیشاپوری مزبور است
وهم ثعلبی آنرا روایت کرده ومطابق مضمون این حدیث امامیه از عترت طاهره آنچه روایت
کرده اند بتواتر معنوی رسیده واین بتقریب ماتقدم دلالت میکند برانچه ما در صدد آنیم
[illegible] احادیث پس بر دو قسم است قسمی از آن متفق علیها بین الفریقین است وآن [illegible]
وقسم است بعضی از آن از جملهٔ احادیثی است که در صحاح ستهٔ ایشان مروی [illegible]

بعضی از آن از این قبیل است که علمای کبار ایشان در کتب خود روایت کرده اند … صحاح
صحاح سته اصطلاحیه ایشان نباشد اما قسم دیگر پس احادیثی است که مخصوص کتب امامیه
است که متفرد شده اند بروایت آن از ائمه عترت طاهره و ما درین مقام مراعاة للاختصار
ذکر بعضی … هر یک اقسام ثلثه مترتب اکتفا مینمائیم پس میگوئیم از انجمله است انچه
ترمذی … این … روایت نموده قال لما آخا رسول الله صلعم بین اصحابه جاء علی تدمع عیناه
قال یا رسول الله … آخیت بین اصحابک و لم تواخ بینی و بین احد قال سمعت رسول
الله صلعم یقول انت اخی فی الدنیا و الاخرة و این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود
بشش طریق بالفاظ … ازان روایت نموده بتفاوت یسیر و ازانجمله است انچه ابن حنبل
ابن المغازلی از جابر بن عبد الله روایت نموده اند که قال النبی صلعم مکتوب علی باب الجنة
… محمد رسول الله صلعم و علی اخو رسول الله صلعم قبل ان یخلق الله السموات بالفی عام و این
… در جمع بین الصحاح از صحیح ابی داود و ترمذی مسطور است و ظاهر است که هیچیک
… این خصوصیت حاصل نبوده و هم این حدیث را ابن المغازلی شافعی در کتاب
مناقب بعبارت طولانی روایت نموده و در آخر آن چنین است قال النبی صلعم انما اخترتک
لنفسی الا یسرک ان تکون اخا نبیک قال بلی یا رسول الله صلعم امی لی بذلک فاخذ بیده
ارقی المنبر و قال اللهم هذا منی و انا منه الا انه منی بمنزلة هارون من موسی الا من کنت
مولاه فهذا علی مولاه و معلوم است که جناب سید المرسلین افضل است از کافه انبیا
باتفاق پس کسیکه برادر آنحضرت باشد هم در دنیا و هم در دین باید افضل از سائر انبیا
… کما هو الظاهر و بوجه آخر هرگاه قول حق سبحانه و تعالی انما المومنون اخوة نازل گردید جناب
… در میان هر یک از دو صحابه که با هم مشاکلت و مشابهت داشتند بموجب وحی
… اخوة قرار دادند تا حال هر یک از دو کس که میان آنها اخوة قرار یافته بود بحال د…
… شود و باین تقریب مراتب صحابه در باب شرافت و خساست واضح و روشن
… هرگاه این را دانستی پس معلوم است که مراد آنحضرت از قول انت اخی و…
… مشابهت و مشاکلت است در جمیع منازل الا النبوة و موید این معنی است که
… ان دو شئ مشابهت میباشد عرب میگوید هذا الشئ اخو ذلک الشئ و ازینجاست قول
… قول حق تعالی یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و قوله تعالی ان هذا اخی …

ونسحون نعجة چه جبرئیل و میکائیل در حقیقت برادر بمعنی لغوی نبود [illegible] پس هرگاه علی
بن ابیطالب باین تقریب نظیر و شبیه رسول خدا باشد باید مثل پیغمبر [illegible] افضل از
انبیا باشد وهم ترمذی روایت نموده حدیثی از عمران بن حصین [illegible] آن [illegible] است
ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن [illegible] حبشی [illegible] را
ازحبشی بن جناده باین عبارت روایت نموده ان رسول الله صلعم قال علی منی وانا من علی
ولا یودی عنی الا انا او علی وهم این حدیث را احمد بن حنبل از عمران بن حصین روایت کرده
وهم روایت نموده از ابی رافع عن ابیه عن جده قال لما قتل علی اصحاب الالویة یوم احد قال
جبرئیل یا رسول الله ان هذه هی المواساة فقال النبی صلعم انه منی وانا منه قال جبرئیل وانا منکما
پس ظاهر است که هرگاه پیغمبر ما افضل از انبیای سابق است بالاتفاق علی هم از وست پس
جناب علی بن ابیطالب که رسول خدا از وست و او از رسول خدا صلعم و جبرئیل از هر دو باید افضل
از جمیع انبیا باشد وهم ترمذی روایت نموده از انس بن مالک قال کان عند رسول الله طیر فقال اللهم
ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر فجاء علی فاکل معه واحمد بن حنبل این حدیث را از
سفینه مولی رسول الله صلعم روایت نموده ان امراة من الانصار اهدت الی رسول الله طیرین بین
رغیفین فقدمت الیه الطیرین فقال رسول الله صلعم اللهم ائتنی باحب خلقک الیک والی
رسولک فجاء علی عم فرفع صوته فقال رسول الله صلعم من هذا قلت علی بن ابیطالب قال
فافتح ففتحت له فاکل مع النبی صلعم حتی فنیا و شافعی بن المغازلی این حدیث را بسی طریق
روایت کرده فمنها ما یدل علی ان ذلک قد وقع من النبی صلعم فی طائر آخر قال باسناده عن الزبیر
بن عدی عن انس قال اهدی الی رسول الله صلعم طائر مشوی فلما وضع بین یدیه قال اللهم
ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطائر قال فقلت فی نفسی اللهم اجعله رجلا من الانصار
قال فجاء علی عم فقرع الباب قرعا خفیفا فقلت من هذا فقال علی فقلت ان رسول الله صلعم
علی حاجة فانصرف قال فرجعت الی رسول الله صلعم وهو یقول الثانیة اللهم ائتنی باحب
خلقک الیک یاکل معی من هذا الطائر قال فقلت [illegible] نفسی اللهم اجعله رجلا من الانصار قال
فجاء علی عم فقرع الباب فقلت الم اخبرک ان [illegible] الله علی حاجة فانصرف فرجعت الی
رسول الله وهو یقول الثالثة اللهم ائتنی باحب [illegible] الیک یاکل معی من هذا [illegible] فجاء
علی عم فضرب الباب ضربا شدیدا فقال رسول الله افتح افتح افتح قال فلما نظر الیه [illegible] الله

[illegible] وسلم قال اللهم والي اللهم والي اللهم والي قال مجلس مع رسول الله فاكل معه الطير
وفي بعض الروايات ابن المغازلي ان النبي قال لعلي ع م ما ابطأ بك قال هذه ثالثة ويردني انس
قال النبي صلعم يا انس ما حملك على ما صنعت قال رجوت ان يكون رجلا من الانصار فقال
يا انس [illegible] الانصار خير من علي ع م [illegible] الانصار افضل من علي ع م اما وجه استدلال باين حديث بانچه
ما در صدد آنیم پس بنا برانچه جناب شیخ مفید علیه الرحمة در بعضی رسائل خود تحریر فرموده آنست
که معلوم است اینکه محبت جناب حق سبحانه وتعالی نسبت به بندگان از قبیل محبت مخلوقی
به مخلوق دیگر که از رهگذر شهوات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف
محبوب بصفات کمالست و هر گاه کسی احب خلق خدا باشد متصف بکمالات صوری
و معنوی بالاتر [illegible] خواهد بود و معنی محبت جناب باری عز اسمه نسبت به بندگان همین است
که او تعالی بقدر محبت اعطای ثواب و تعلیه درجات او در دار آخرت مینماید پس کسیکه زیاده تر
محبوب او تعالی خواهد بود ثواب او و علو درجات او بیشتر خواهد بود و چون بنا برین حدیث
جناب علی بن ابیطالب احب خلق خدا است نزد خدا کمالات ظاهری و باطنی او از تمام خلق
بیشتر خواهد بود و ثواب او از همه افزون تر پس آنجناب بهمه وجوه از جمیع انبیاء و ملائکه
افضل باشد خرج نبینا محمد عن ذلک لمکان الدلیل فبقی الانبیاء الباقیة تحت عمومه و چون قایلی
از احادیث صحاح ستة ایشان مرقوم قلم کردید پس بدانکه اکابر علمای ایشان در کتب خود
سوای کتب صحاح ایشان احادیث بسیار روایت کرده اند که دلالت صریح دارد برینکه
جناب علی بن ابیطالب ع م بانفراده یا مع اولاد امجاد خود افضل از انبیای سابقه اند از انجمله
احمد بن حنبل امام سنیان که در مسند خود از سلمان روایت کرده قال سمعت
رسول الله یقول کنت انا و علی بن ابیطالب ع م نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق [illegible]
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علی و قریب
باین روایت است انچه دیلمی در کتاب فردوس و شافعی ابن المغازلی در کتاب
مناق[illegible] کرده اند و از جملهٔ [illegible] این حدیث اینست فلما خلق الله آدم رکب ذلک
ال[illegible] زل في شيء واحد [illegible] فنافي صلب عبد المطلب ففي النبوة وفي علي
والخلافة و قریب باین حدیث [illegible] نقل کرده آنرا محمد بن علی نطنزی در خصایص علویه
[illegible] شهور [illegible] ابن المغازلی از چند طریق با سانید خود قال قال النبی

طالم علی منی مثل راسی من بدنی و ایضا روایت نموده بطرق عدیده ان النبی قال اذا کان یوم
القیامة و نصب الصراط علی شفیر جهنم لم یمر علیه الا من معه کتاب بولایة علی بن ابی طالب
و از انجمله است انچه روایت کرده شافعی ابن المغازلی در حدیث طولانی قال رسول الله اذا کان
یوم القیامة قال الله لمحمد و لعلی ادخلا الجنة من احبکما و ادخلا النار من ابغضکما فیجلس علی علی شفیر
جهنم فیقول هذا لی و هذا لک و ایضا روایت نموده از جابر بن عبد الله قال رسول الله صلعم ذات
یوم بعرفات و علی تجاهه ادن منی یا علی خلقت انا و انت من شجرة فانا اصلها و انت فرعها
والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة و از انجمله است انچه روایت
کرده است شیخ محمد بن بغداد از اسماء بنت عمیس در حدیث طویل قال صلعم یا فا
ابشری بطیب النسل فان الله فضل بعلک علی سائر خلقه و ایضا روایت کرده شافعی
ابی هریره قال رسول الله صلعم یوم فتح مکة لعلی اما تری هذا الصنم یا علی الکعبة قال بلی یا رسول
صلعم قال صلعم فاحملک تتناوله قال بل انا احملک یا رسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم
ان ربیعة و مضر جهدوا ان یحملوا منی بضعة و انا حی ما قدروا و لکن قف یا علی قال فضرب رسول
الله صلعم یدیه الی ساقی علی عم فوق القربوس ثم اقتلعه من الارض بیده فرفعه حتی بان بیاض
ابطیه ثم قال له ما تری یا علی قال اری الله عز و جل قد شرفنی بک حتی لو اردت ان امس الس
لمستها فقال له تناول الصنم یا علی فتناوله علی عم فرمی به و ذکر محمد بن علی المازندرانی در
کتاب البرهان فی اسباب نزول القرآن تخصیص النبی صلعم لعلی عم بحمله علی ظهره و رمیه الاص
وقت تشریفه بذلک علی غیره من سائر الانام و ابن حجر در صواعق محرقه گفته اخرج الدار قطنی
ان علیا قال للستة الذی جعل عمر الامر شوری بینهم کلاما طویلا من جملته انشدکم بالله هل فیکم
احد قال له رسول الله صلعم یا علی انت قسیم النار یوم القیامة غیری قالوا اللهم لا صاحب صواعق
بعد نقل این روایت گفته و معناه ما رواه عنتره عن علی الرضا انه صلعم قال له انت قسیم الجنة
و النار فی یوم القیامة یقول للنار هذا لی و هذا لک و هم روایت نموده سید علی العلوی الهمدانی
در کتاب مودة فی القربی عن عطا قال سألت عایشة عن علی عم [illegible] ذلک
فیه الا کافر و عن علی عم قال قال رسول الله صلعم یا علی انت خیر البشر ما
و عن حذیفة عن النبی صلعم قال علی خیر البشر من ابی فقد کفر و [illegible] حدیث را
هم روایت نموده [illegible] احمد بن حنبل از عطیه روایت نموده قال سألت جا

[illegible] خیر البشر لایشک فیه الا منافق و در کتاب مناقب ابن مردویه مرویست [illegible] قال
قال رسول الله صلعم لو ما بحضرة المهاجرین والانصار یا علی لو ان احدا عبد الله حق عبادته ثم شک
فیک واهل بیتک انکم افضل الناس کان فی النار و هم دلالت میکند برآن قول عایشه در جواب
سوال مسروق لما سالها مسروق فقال یا امه لا یمنعک ما بینک وبین علی ان تقولی ما
سمعت من رسول الله صلعم فیه و فیهم فقالت سمعت رسول الله صلعم یقول هم شر الخلق
والخلیقة یقتلهم خیر الخلق والخلیقة و در صحیح مسلم مرویست عن جابر بن عبد الله قال سمعت
رسول الله یقول لا یزال طایفه من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیامة قال
فینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم تعال صل بنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء
تکرمة من الله لهذه الامة و قریب باین معنی است حدیث صحیحین کیف انتم اذا نزل
[illegible] بن مریم فیکم وامامکم منکم و روایت کرده حافظ محمد بن یزید بن ماجة القزوینی فی حدیث
[illegible] و من ذلک ما قالت ام شریک یا رسول الله صلعم فاین العرب یومئذ قال هم قلیل
[illegible] بیت المقدس وامامهم قد تقدم فصلی بهم الصبح اذ نزل بهم عیسی بن مریم فرجع ذلک الامام ینکث
یمشی القهقری لیقدم عیسی یصلی بالناس فیضع عیسی یده بین کتفیه ثم یقول له تقدم قال هذا حدیث
[illegible] صحیح ثابت اخرجه ابن ماجة فی کتابه و هرگاه فضیلت مهدی عم بر عیسی به ثبوت پیوست
[illegible] مانیز به ثبوت رسید و محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در باب سابع از کتاب بیان فی اخبار
صاحب الزمان گفته که اگر سائلی سوال کند که با وجود صحت این اخبار که متضمن اینست که عیسی
[illegible] مهدی نماز خواهد کرد و پیش روی او جهاد خواهد نمود و انه یقاتل الدجال بین یدی
المهدی و معلوم است که کیکه امام نماز باشد و کسیکه روبروی او عیسی جهاد کند افضل خواهد
بود و این احادیث از آنجمله نیست که کسی انکار آن تواند کرد چه کافهٔ اهل اسلام اتفاق نموده اند
بر روایت کردن این احادیث پس در ینصورت کدام یک ازین هر دو را افضل باید دانست
کدام کس را مفضول در جواب آن خواهم گفت که هر چند هر دو مقتدا و پیشوای کافهٔ انام اند لیکن
در حال اجتماع امام افضل از ماموم است مطابق انچه شریعت محمدیه اقتضای آن می نماید چه
آنحضرت فرموده که یوم القوم اقراهم فان استووا فاعلمهم فان استووا فافقههم فان استووا فاقدمهم
هجرة فان استووا فاصبحهم وجها پس اگر امام عم میدانست که عیسی [illegible] افضل از وست هرگز اختیار
نمی نمود که پیش نماز او شود چه معلوم است که آنحضرت عالم با حکام شریعت است

و حمزه است او سکنه [illegible] پس حضرت عیسی اکرم [illegible]
است البته اقتدا باو خواهد کرد اینست حال آنحضرت در باب درجه فضل که از [illegible]
تفاوت میشود و بر همین قیاس باید نمود در باب فضل آنحضرت بر عیسی از حیثیت [illegible]
کسیکه حضرت عیسی پیش روی او جهاد خواهد کرد والبته از او افضل خواهد بود [illegible] محمد
بن یوسف الکنجی الشافعی در کتاب کفایة الطالب بسند خود روایت نموده [illegible] ابن عباس
قال بینا رسول الله صلعم جالس فی جماعة من اصحابه اذا اقبل علی ع م فلما بصر به قال من اراد ان
ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی حکمته والی ابراهیم فی حلمه فلینظر الی علی بن ابیطالب [illegible] بیهقی
در کتاب خود از رسول خدا صلعم روایت کرده قال صلعم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی
نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن
ابیطالب ع م وشارح مواقف نیز این روایت را ذکر کرده و تضعیف آن ننموده و در صحیح واقدی
از ابوالحمراء مرویست که پیغمبر صلعم گفت هرکه خواهد که نظر کند بسوی آدم در علمش و بسوی
نوح در فهمش و بسوی یحیی در زهدش و بموسی در غضبش پس نظر کند بسوی
علی بن ابیطالب [illegible] مضمون حدیث در صحائف و هدایة السعدا و جواهر الاخبار از جابر مرویست
باب ط از آنچه ذکر شد اینست مجملی از آیات واحادیث متفق علیها که دلالت تمام دارد
بر اینکه جناب علی بن ابیطالب و اولاد امجاد آنحضرت را فضیلتی و مزیتی حاصل است
بر انبیای سابقه اما احادیث که در باب فضیلت ایشان بر پیغمبران سابق بطریق امامیه
وارد گشته و امامیه بروایت آن متفرد اند پس بلا اغراق گفته میشود که کتابی ضخیم می باید تا
آنها را احاطه نماید و اما فضیلت آنحضرت بر سائر انبیا من جهة الاعتبار والعقل پس [illegible]
[illegible] معلوم است و مشاهد که افضلیت و کثرت ثواب باعتبار کثرت صفات حمیده و قیام
باعمال پسندیده و تحمل مشاق افعال باخلوص نیت و در راه رضای جناب حق سبحانه و تعالی
است و کسیکه کتب سیر و تواریخ را دیده و بمیزان اعتبار ابتلا و صنوف بلایا و محن علی
بن ابیطالب ع م [illegible] نصرت راه حق و دین [illegible] نصرت [illegible] آنحضرت
بظهور آمده [illegible] سنجیده [illegible] اند که آنحضرت گوی سبقت [illegible] انبیای سابقه [illegible] ده
چنانچه قطره از آن بحار و اندکی از آن بسیار در خاتمه [illegible] قوم که
در باب اثبات خلوص نیت آنحضرت [illegible]

نموده که اطعام فرموده‌اند سورهٔ هل اتی بالتمام در شان ایشان نازل گردید [illegible] از دست حق پیوسته. آنجناب عمرو بن عبدود را داخل دار البوار گردید جناب رسول خدا صلعم [illegible] آنحضرت فرمودند لضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین الی یوم القیامة اما بیان دیگر صفات کمالیهٔ آنحضرت از علم و سخاوغیره پس زیاده از آنست که در امثال چنین رسائل شمهٔ ازان مسطور گردد و مؤید اینست آنچه بعضی از اعیان علمای مذاهب اربعه در شرح مقامات و شرح کتاب مناقب باسناد خود از اخطب خطبای خوارزم روایت نموده که او گفت اخبرنی السید الامام المرتضی شرف الدین ابو الفضل الحسینی فی کتابه الی من مدینة الری اخبرنا السید ابو الحسن علی بن ابیطالب الشیبانی بقراتی علیه اخبرنا الشیخ العالم ابو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عیسی السمان الرازی اخبرنا الشیخ ابو سعید محمد بن احمد بن الحسین النیشاپوری اخبرنا محمد بن علی بن جعفر الادیب بقراتی علیه حدثنی معاذ بن ذکریا ابو الفرح عن محمد بن احمد ابی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی القطان عن جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب ع‍م و چون از طی این مرحله فارغ گشتیم میگوئیم که سعد الدین تفتازانی استدلال نموده بر فضیلت جناب خاتم الانبیا بر سائر پیغمبران باینکه جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس و معلوم است که خیریت آنها بسبب آنست که آنها در دین خود کامل میباشند و معلوم است که امت آنحضرت در کمال تابع کمال نبی خود هستند پس نبی ما صلعم افضل باشد بر سائر انبیا و فخر الدین رازی استدلال نموده بران باینکه جناب حق سبحانه و تعالی بعد ازانکه انبیای سابقه را باوصاف حمیده ستوده آنحضرت را مخاطب ساخته میفرماید اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده پس اقتدای آنحضرت بانبیای سابقه بر آنحضرت واجب خواهد بود پس می باید که آنحضرت متصف بجمیع صفات کمالیهٔ انبیای سابقه باشد که هر یک ازان در انها متفرق بوده پس آنحضرت از انها افضل باشد و هم استدلال نموده باینکه دعوت آنحضرت در باب توحید و عبادت باکثر بلاد عالم رسیده بخلاف سائر انبیا فوجب ان یکون افضل من سائر الانبیاء انتهی منظور از نقل این استدلالات ایشان که بر تفضیلات جناب خاتم الانبیا بر سائر پیغمبران نموده اینست که تا ارباب عقل و هوش بنظر انصاف به بینند که با وجود اینکه سنیان بامثال چنین مقدمات [illegible] احتجاج بر فضیلت جناب سید المرسلین صلعم بر انبیای سابقه نموده قائل بتفضیلات

آنحضرت شده اند نمی بینند که شیعیان با وجود الا انجا شان ... متمسک کرده و عقیده قائل بتفضیل جناب علی بن ابیطالب علیهم برانبیائی ما عین ...
وفضیلت نفس نبی را مثال فضیلت نبی می انکار ند آنها را مورد طعن و تشنیع ...
واز خدا و رسول او شرم و آزرم ندارند فاعتبروا یا اولی الابصار وچون عذر ...
عترت را درباب این عقیده بتو واضح ساختیم پس اکنون و قت آن رسیده که ...
تشنیعات ناصب عداوت اهلبیت پرداز یم و تلمیحات عوام فریب او را ...
پس میگوئیم قوله که ایشانرا درین مسئله باهم خرفشار بسیار است الی قوله ...
عن هشام الاحول اقول این تشنیع بتشنیعی میماند که یکی از یهود یا نصاری ... اهل اسلام
پیغمبر خود را از حضرت موسی وعیسی وسائر پیغمبران مرسلان که از انجمله حضرت ابراهیم ...
که جد پیغمبر اینها بوده اند افضل میدانند و میان ایشان درین عقیده خرفشار بسیار است ...
معتزله از اهل اسلام میگویند که انبیا و رسل از همدیگر متصف بتفضیلت نمی باشند و قومی از
اهل اسلام میگویند که آدم از جمیع پیغمبران ما بعد خود افضل است لحق الابوة و بعضی از اهل
اسلام گفته که بسکوت درینباب افضل است و بسیاری از اهل اسلام بتفضیلت پیغمبر
خود قائل شده اند چنانچه قسطلانی در کتاب مواهب لدنیه باین اختلافات تصریح نموده وچون
معتزله درین باب رد وتشنیع براشاعره وغیره که قائل بتفضیلت پیغمبر آخر الزمان شده اند
نموده اند آیه که نص است بر مسئله تفرقه و تفاوت میان انبیا نیست در کتاب خدا که ...
ایشان ... شده موافق مذهب ایشان موجود است چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید
قولوا ... وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب والاسباط وما اوتی
موسی ... وما اوتی النبیون من ربهم لانفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون یهود ونصاری
را ... بات این مطالب از احادیث ... ایشان مرتفع شد لیکن بنابر مزید الزام
ایشان از احادیث پیغمبر ایشان که در کتب ص...
... مسلم در صحیحین خود از ابی هریره روای...
... من الیهود فقال الیهودی فی قسمه لا والذی ا...
لطم الیهودی فقال ای خبیث وعلی محمد فجاء ...
... لا تفضلونی علی الانبیاء وفی روایة لا تفضلوا ... بین انبیاء ...

الحمد [illegible] ست که [illegible] النبی صلعم لا تخیروا بین الانبیاء و مسلم در صحیح خود روایت نموده
که قال [illegible] ی صلعم ما ینبغی لعبد ان یقول انا خیر من یونس بن متی و هم در صحیحین است که
قال صلعم من قال انا خیر من یونس بن متی فقد کذب پس اگر این تشنیع نواصب [illegible]
[illegible] بجا باشد تشنیع یهود و نصاری درباب فضیلت پیغمبر نظر بقوت احادیث
[illegible] خواهند کرد زیاده تر بجا و مستحسن باشد و بعید نیست که بمقتضای اینکه الکفر ملة
واحدة [illegible] ناصب عداوت اهلبیت ازین تشنیع این باشد که یهود و نصاری به تشنیعی که
[illegible] زبان شدید تر اهل اسلام را بان مورد ذم و ملام سازند بالجمله در کتاب صوارم محقق
و واضح ساختیم که [illegible] از فرق ضاله حالکه نخواهد بود که یکی از آیات و احادیث نبویه بحسب
ظاهر موافق مسلک [illegible] باشد پس اگر مجرد وجود معارض دلیل بطلان مذهب شود باید
مذهب اهل اسلام باسره باطل باشد و مستحق طعن و تشنیع از قبل کفار و ملاحده شود آری
با وجود قوت معارض اگر کسی جانب ضعیف را اختیار نماید البته مورد طعن و تشنیع او را
[illegible] ن ساخت و آن بحمد الله تعالی در هیچ عقیده از عقائد امامیه نمیتوان یافت قوله و روی
ابن بابویه عن الصادق عم الخ ازین ناصب عداوت اهلبیت کسی پرسد که چون حدیث طیر
متفق علیه درمیان اهل اسلام است و بمرتبه تواتر رسیده معارض آنست پس اگر امامیه نظر
بحدیث طیر که بمراتب قوی تر است ازین حدیث با ضمیمه آیات و احادیث کثیره متواتره
[illegible] ازان مزبور گذشت این حدیث را مطروح سازند یا مأول باینکه محمول بر تقیه باشد
[illegible] ن چون بنا بر دستور العمل اهل اسلام که وجوب عمل بدلیل اقوی است در صورت
تعارض عمل نموده اند چرا مورد ذم و تشنیع شوند و اگر ایشان مستحق تشنیع باشند شما چرا
[illegible] وقت تاویل آیه سابقه و احادیث صحاح که دلالت بر عدم فضیلت پیغمبر مینمایند محل
طعن و تشنیع نباشید علاوه برین اینکه در کلام خدا و رسول احتمال تقیه جاری نمیشود و کلام مسلم
[illegible] ی انبیا الخ این اصطفا مخصوص انبیا نیست
[illegible] و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین قوله
[illegible] ای همین عقل اسلاف شما هم اوفقست با امامیه
[illegible] ل نمیشدند و مفضول را واجب الاطاعت
[illegible] ب نمیساختند و المعلوم خلاف ذلک و انت [illegible]

که فخر الدین رازی استدلال نموده بر جواز آن بتأمیر اسامه و عمرو بن العاص بر ابی بکر و عمر پس این استدلال ناصبی باتچه که اسلاف و ائمه او منکر آن باشند دلالت بر کمال سخافت رای او میکند و هرگاه این را دانستی پس بچشم انصاف ببین که نسبت بی دیانتی موافق عادت مستمره خود چگونه در مقام تابیین را بکار برده چه امامیه چگونه تجویز خواهند نمود اینکه امام و وصی نبی که تابع آن نبی است بر و فضیلت داشته باشد آری اگر اشاعره بان قائل شوند چون مطابقت با عقیده ایشان که جواز فضیلت محکوم و تابع است بر حاکم و متبوع دارد هیچ مستبعد نباشد کلام درین است که وصی نبی ما که سید المرسلین باشد بر دیگر انبیا فضیلت داشته باشد و این کلام سخافت انجام او چنانچه می بینی باین مطابق ربط ندارد قوله و تقدیم نبیین بر صدیقین و شهدا و صالحین الخ اگر این استدلال صحیح باشد لازم آید که قول اشاعره باینکه انبیای مرسلین افضل از ملائکه میباشند از معرض اعتبار ساقط گردد چه در قرآن مجید بر سبیل اطراد ذکر ملائکه مقدم بر ذکر انبیا واقع شده قوله چنانچه در الهیات جانب واری الخ اگر از شعور بهره داشتی میدانستی که این عین جانب واری جناب باری عز اسمه است نه جانب واری بندگان کدام عاقل منصف تجویز خواهد کرد که خدا را ظالم و فاعل قبائح داند و قائل شود باینکه این ظلم و ستم که بر انبیای مرسلین واقع شده و این زنای امهات و بنات و قتل نفوس و نحو آن که در جهان واقع میشود فاعل همه آن جناب حق سبحانه و تعالی باشد که غنی بالذات و حکیم علی الاطلاق است نعوذ بالله منه و دانستی که از قول بوجوب صدور افعال الهی نظر بسبق علم او تعالی بجمیع کائنات و ایفای وعده اشاعره را چاره نیست ... هر قول بوجوب موجب اخراج جناب باری است از الوهیت لازم می آید که اشاعره هم ... باشند باینکه حق تعالی هم ظالم است و هم فاعل قبائح و هم باید او را خارج از الوهیت کنند پس ازینجا واضح میگردد که محل تشنیع کیست و مورد تحسین کدام بالجمله بنای این مسئله الهیات که امامیه بان قائل شده اند اساس اصول اهل اسلام است چه اگر بنده فاعل بالاختیار نباشد اصل تکلیف که بنای بعثت انبیا بران موقوف است لغو و باطل باشد و تکلیف بالمحال لازم آید و بعثت انبیائی که مذهب آنها تحریم محالات و وجوب ظلم و قتل نفوس بغیر حق و نحو آن باشد درست بود و تصدیق کذاب که بدروغ دعوی نبوت کرده باشد مجوز چنانچه توضیح این معنی در صدر ارقام گذشت پس در حقیقت مبطل ربوبیت و نبوت

بوده و بلکه مبطل امامت نیز نواصب عداوت عترت طاهره اند که برخلاف این قائل شده اند
نه امامیه قوله و بتوحید باری تعالی الخ اسناد ابطال توحید جناب باری بطرف کسی سزاوار است
که قائل بقدم صفات ثمانیه باشد قوله وکمال بی نیازی او را الخ اگر مراد از بی نیازی این است
که غنی بالذات است و بهیچ وجه شائبهٔ احتیاج درو نیست پس این عین مذهب امامیه
است و برعکس این است حال نواصب چه آنها خدا را محتاج میدانند بطرف صفات ثمانیه
چنانچه دانستی و اگر مراد از بی نیازی اینست که حق تعالی را جائز است بلکه بفعل می آرد قبائح
عقلی را امثال اینکه عاجز را تکلیف میکند بانچه مقدور آن ندارد و ازین قبیل میدانند تکلیف حقتعالی
کفار را در باب ایمان آوردن نموده و تصدیق انبیای کاذب بر وجه جائز است و ادخال
انبیای مرسل در جهنم و اخلاد کفار در بهشت و نحو آن پس پناه بخدای عزوجل که او تعالی
باین معنی بی نیاز باشد چه عقل کافهٔ عقلا و معظم آیات قرآنی و احادیث نبوی دلالت میکند
برینکه حق تعالی منزه است از امثال چنین صفات ذمیمه قوله و همچنین در شرائط امامت
الخ اگر بمجرد قائل شدن باینکه اوصیای جناب خاتم الرسل افضل از انبیای سابقه بوده
اند نبوت انبیای سابقه ذلیل شود و ایمان بانبیای سابقه از دست رود و باین تقریب
شیعیان محل ذم و تشنیع شوند پس وای برکسانیکه برای پاس خاطر ابوبکر و عمر و عائشه
مرتبهٔ نبوت نبی خود را که بالاتفاق افضل از سائر پیغمبران بوده ذلیل سازند و در تعظیم
و افراط محبت این چند کسان که مدت العمر اکثری از ایشان مشرکین بوده اند و بت پرست
بالاتفاق و بعد اسلام ظاهری چندی در حال نفاق گذرانیده اند و چندی در حالت رجعت قهقری
وارتداد چنانچه مشتهر است بیان خبر حدیبیه و ماجرای عقبه و استفسار عمر از حال خود در باب
نفاق از حذیفه و تخلف از تجهیز جیشی که در باب آن جناب نبوی فرموده لعن الله من تخلف
عنه و منع قرطاس و نحو آن و این را مجرد ادعا نخواهند پنداشت بلکه از روایات کتب معتبرهٔ
ایشان به ثبوت پیوسته تفصیل آن درین مقام مستلزم خروج از مبحث میشود آری
بالاجمال ضرور است که مجملی از آنچه بان اشعار نموده شد که برای پاس خاطر این چند
ناکسان مرتبهٔ نبوت نبی خود را ذلیل ساخته اند بیان کرده شود پس بدانکه بخاری و مسلم
در صحیحین خود از انس روایت کرده اند که گفت قال رسول الله صلعم بینا انا نائم ثم رأیتنی
فی الجنة فاذا امراة تتوضؤ الی جانب قصر فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمر فذکرت غیرته فولیت

مدبرا فبکی عمر و قال اعلیک اغار یا رسول الله و از جابر روایت کرده اند که قال صلعم [illegible]
الجنة فاذا انا بالرمیصاء امرأة ابی طلحة و سمعت خشفة نعل فقلت من هذا فقال هذا بلال و [illegible]
قصرا بفنائه جاریة فقلت لمن هذه فقالوا لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخله فذکرت [illegible]
فولیت مدبرا و باین مضمون احادیث متعدده در صحاح خود روایت کرده اند [illegible] الله [illegible]
عمر باین مرتبه باشد که جناب سید المرسلین صلعم در عالم [illegible] از غیرت او [illegible]
نتوانند که و می توقف فرماید و حال اینکه آثار غیرت [illegible] حیدر و [illegible] ظهور
رسیده بر هیچیک از اهل اسلام و کفر مخفی و پوشیده نیست اما بیان غیرت این [illegible] از روی
قول سیوطی مستفاد میشود پس اعراض ازان اولی و انسب [illegible] اینهمه برای آنکه
تا شیخین و عایشه را افضلیت قرار دهند بر صحابهٔ دیگر و بر پیغمبر خدا صلعم چنین دروغ [illegible]
آیا هیچ عاقل تجویز این خواهد کرد که بلال و رمیصا قبل از اینکه جناب سید المرسلین و [illegible]
طاهرین او داخل بهشت شوند آنها در بهشت باشند و پیغمبر خدا اینقدر نفهمد که با وجود [illegible]
جناب حق سبحانه و تعالی در حق او فرماید النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم جای گریختن و فرار
نمودن از خانهٔ عمر بمجرد تذکر غیرت او نیست پیغمبر خود را اینقدر بزدل قرار دا[illegible]
بمجرد چنین خیال فاسد بگریزد تا باشد که باین حیله عار فرار عمر از غزوات بر طرف شود [illegible]
مستبعد از دیانت و امانت مدعیان اهل اسلام است و طرفه تر اینکه غیرت عمر باین [illegible]
قرار دهند که دانستی و از پیغمبر خود برای اظهار فضیلت عایشه سلب غیرت نمایند [illegible]
در صحاح و غیر صحاح کتب معتمدهٔ خود روایت میکنند که عایشه بر کتف مبارک حضرت رسالت
پناه ایستاد از برای تماشای غنا و رقاصی و بازی کردن سودان بنی ارفده و آنقدر طول [illegible]
حضرت گفت آیا سیر شدی از تماشا و گفت نه حضرت از زبر پای او صدا زد که بحال [illegible]
باشید ای بنی ارفده تا حمیرا شما را تماشا کند و بنی ارفده در پشت دیوار بودند و [illegible]
نمیرسید که آنها را ببیند و درست تماشا کند و بعد [illegible]
[illegible] فرود آمد و عایشه از برای راوی نقل کرد که [illegible]
[illegible] بودم لیکن میخواستم که معلوم کنم که تا چه [illegible]
ترمذی نقل میکند از عایشه قالت کان رسول الله [illegible]
رسول الله فاذا حبشیة ترقص و الصبیان حولها فقال یا [illegible]

علي المنكب رسول الله فجعلت انظر اليهما بين المنكب الى راسه فقال لي اما شبعت قالت فجعلت اقول لا لان انظر منزلتي عنده اذا طلع عمر قالت فارفض الناس عنها قالت فقال رسول الله صلعم اني لانظر الى شياطين الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت ودر صحيح مسلم و بخاري بنا بر انچه صاحب جامع الاصول ذكر كرده چنين است قالت عايشة لقد رايت رسول الله صلعم يسترني بردائه وانا انظر الى الحبشة يلعبون في المسجد حتى اكون انا التي اسأمه فاقدروا قدر الجارية الحديثة السن الحريصة على اللهو ... قالت جاءت السودان يلعبون بين يدي النبي صلعم في يوم عيد ... فكنت اطلع اليهم فوق عاتقه حتى كنت انا التي انصرفت وهم صاحب جامع الاصول ناقلا از صحاح ميگويد قالت عايشة دخل علي رسول الله صلعم وعندي جاريتان تغنيان غناء بعاث ... على الفراش ... ودخل ابوبكر فانتهرني وقال مزمار الشيطان عند النبي صلعم فاقبل رسول الله صلعم فقال دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا وكان يوم عيد يلعب السودان بالدرق والحراب فاما سالت رسول الله واما قال تشتهين تنظرين فقالت نعم فاقامني وراءه خدي على خده وهو يقول دونكم يا بني ارفدة حتى اذا مللت قال حسبك قلت نعم قال فاذهبي وباين مضمون وقريب باين روايات ديگر هم دارند چنانچه بغوي در كتاب مصابيح در مناقب عمر بن الخطاب از جملهٔ اخبار صحاح روايت كرده است از سعد بن ابي وقاص كه ميگفت رخصت طلبيد عمر بن الخطاب كه داخل شود بر پيغمبر خدا درحاليكه چند نفر از زنان قريش نزد آنحضرت بودند و بصداي بلند با آنحضرت تكلم مي نمودند پس چون صداي عمر را شنيدند برخاستند و تعجيل در پس پرده رفتند پس در اخل شد و حضرت پيغمبر مي خنديد عمر گفت خدا هميشه ترا بخنداند يا رسول الله خندهٔ تو از چيست حضرت فرمود كه تعجب كردم از ين زناني كه نزد من بودند و چون صداي ترا شنيدند پس پرده گريختند سعد گويد كه من گفتم سببش آنست كه تو افظي و اغلظي يعني ... است خو تر و دل سخت تري يعني از پيغمبر پس حضرت فرمود ايه يعني ديگر بگواي پسر خطاب قسم بحق آن كسي كه جانم ... است ... كه بر نمي خورد ترا شيطان كه براهي روني هر گز مگر آنكه شيطان ... و ... از اخبار حسان روايت كرده است از عقبه بن عامر كه ... اگر بعد از من پيغمبري ميبود البته عمر بن خطاب بود و نيز بغوي ... است كه حضرت پيغمبر صلعم بيكي از جنگها رفت ... آمد و گفت يا رسول الله صلعم من نذر كرده ام

کہ چون ازین سفر الصحت مراجعت نمائی من در پیش روی تو دف بزنم و خوانندگی کنم حضرت صلعم فرمود که اگر نذر کرده بزن و اگر نه مزن پس شروع کرد در زدن دف ابوبکر داخل شد و او میزد پس علی هم داخل شد باز مشغول زدن بود که عثمان داخل شد و هنوز میزد که عمر داخل شد آن کنیز دف را در زیر مقعد خود گذاشت و بران نشست پس حضرت فرمود بدرستیکه شیطان از تو میترسد ای عمر زیراکه من نشسته بودم و آن کنیزک میزد و ابوبکر و علی و عثمان همه داخل شدند و باز میزد و چون تو داخل شدی دف را انداخت و بران نشست ونیز بغوی از عایشه روایت کرده است که گفت رسول خدا صلعم در مسجد نشسته بود که شنیدم صدای بلند و آواز اطفالی چند پس حضرت برخاست که ناگاه دید کنیزکی حبشیه را که میرقصید و اطفالی چند بر دور او بودند پس حضرت صلعم فرمود ای عایشه بیا تماشا کن من رفتم و چانه خود را بر دوش پیغمبر گذاشتم و مشغول تماشا شدم تا آنکه حضرت صلعم فرمود آیا سیر شدی من گفتم نه و میخواستم که قدر و منزلت خود را نزد آنحضرت به بینم که تا چه قدر از برای من صبر میکنند ناگاه عمر پیدا شد پس مردم از سر آن کنیزک متفرق شدند پس حضرت فرمود که من می بینم شیاطین جن و انس را از عمر میگریزند عایشه میگفت که من نیز برگشتم واعجباه با وجود دعوی مسلمانی برای پاس فضیلت عایشه پیغمبر خود را بان تمکنت و وقار و آن غیرت و حمیت در حالتی که از عمر شریف آنحضرت پنجاه سال بلکه زیاده گذشته باشد منسوب سازند که زوجه خود را بنفس نفیس برداشته یا چانه او را بر دوش خود گذاشته تماشای رقص و لعب اوباش حبشیه نماید و آنها را بگوید که شما دیگر رقص کنید تا عایشه شما را تماشا کند و از عایشه به پرسد که سیر شدی یا نه جناب حق سبحانه و تعالی کافه امثال چنین بی دینان را زود بدرکات جهنم واصل نماید و مخلد سازد که مرتبه نبوت را چنین ذلیل و خوار و بیمقدار برای پاس خاطر و حفاظت ناموس چندی از اراذل منافقین صحابه کردند علاوه بران اینکه شیعه امامی هرکاه پارهای جگر رسول خدا صلعم را که جناب حق سبحانه و تعالی در باب آنها شهادت داده باینکه آنها بمنزله جان رسول اند و نص بر تطهیر آنها کرده و پیغمبر خدا در باب آنها فرموده که ما و ایشان از یک نور آفریده شده ایم نظر بقیام ادله و براهین قاطعه و هم نظر باینکه قول بفضیلت ائمه ادخل است در باب تعظیم و تکریم جناب سید المرسلین صلعم افضل از انبیای سابق دانند عرق عداوتهای دیرینه ایشان که از اسلاف باخلاف رسیده بی اختیار بحرکت می آید و با مثال

با ایشان چنین حرفهای نادرست اتباع اهلبیت نبی را منور و سهام ملام میسازند ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین حیف صد حیف برای اصلاح حال پر اختلال چندی منافقین صحابه چه اسبابهای فاسده که ننهاده اند و چه قواعد کاسده که بر پا نکرده اند بسیار مردمان تیز هوش می باید تا پی به باریکیهای ایشان برد فاعل جمیع افعال خدا را میدانند تا قول عمر اینکه پیغمبر گو خواست که علی را خلیفه سازد و لیکن خدا نخواست مستحسن و بجا باشد حسن و قبح از افعال سلب نمایند تا امامت مفضول که اصحاب ثلثه باشند بر فاضل که علی بن ابیطالب است مجوز سازند بنای اجر و ثواب بر کثرت عبادت و تحمل مشاق مرضیات الهی و اتصاف بصفات پسندیده جناب باری و اخلاص نگذارند تا فضیلت علی بن ابیطالب بر اصحاب ثلثه به ثبوت نرسد پیغمبر خود را جاهل قرار دهند در باب تابیر نخل و غیره تا برای ایشان عذری باشد در باب جهل عمر که بنای قول او لولا علی لهلک عمر بر آن بود و تخطای رای پیغمبر خود قائل شوند در مواضع بسیار و تصویب رای عمر تا برای ایشان متمسکی باشد در باب منع عمر از آوردن دوات و قرطاس و در صحاح خود احادیثیکه دلالت بر صدور ذنوب از انبیا کند روایت نمایند تا کسی را مجال این نباشد که اصحاب ثلثه را بصدور معاصی مطعون سازد و به پیغمبر خود نسبت نمایند که در حال جنابت میخواست که نماز با جماعت گذارد تا برای عمر که بحالت جنابت نماز جماعت واقع ساخت دست آویزی باشد و بطرف پیغمبر خود اسناد استماع غنا و کلمات لهو و باطل نمایند و عمر را از آن منزه سازند تا فضیلت جزئی عمر بر جناب افضل الرسل خاصل شود از این قبیل اکثر فضائح اعتقادات و قبائح سرائر ایشان را بر نگارم موجب ملال مستمعین و اطناب کلام میگردد بالجمله حقیقت حال کما هی ظاهر و هویدا گشت لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة قوله و متمسک ایشان در ینباب الخ در کتاب صوارم الهیات واضح ساختیم که بنای اعتقادات اثناعشریه در اصول دین بر دلائل قطعیه عقلیه است و بر ادله سمعیه متواتره که آیات کتاب الهی باشند و احادیث متواتره متفق علیها بین الفریقین و احادیث عترت که بتواتر معنوی رسیده باشد و از همین باب است بنای این عقیده که بالفعل محل گفتگو است چنانچه بالاجمال بمنصه ظهور آمد پس این تطویل ناصبی در ینمقام محض از فضول کلام است و موجب ملال مستمعین کما لا یخفی قوله زیرا که باجماع قطعی الخ اکثر مراد از اجماع اجماع مخالفین اهلبیت است فمحال لمحال اجماع اهل سقیفه فی عدم الحجة

واگر مراد از آن اجماع امامیه است پس دعوی انعقاد آن از عجایب مجعولات او است قوله و ظاهر است که مضمون این روایت الخ در جواب این کافی است قول شاعر اذا لم یکن للمرء عین صحیحة فلاغرو ان یرتاب والصبح مسفر بالجمله کسی که کتب امامیه را دیده میداند که این حرف ناصبی یا ناشی از جهل با دلهٔ امامیه شده و یا غشاوهٔ عصبیت بصر بصیرت او را کور ساخته ولا دانستی که ادلهٔ فضیلت جناب ائمه کم از ادلهٔ فضیلت جناب سید المرسلین علیه السلام نیست بر کافهٔ انبیا و رسل قوله بطریق نمونه الخ در محل خود تقریر یافته که فساد مدلول لازم نیست و از زشتی نمونهٔ چیزی وقتی پی به بدی آن چیز میتوان برد که نمونه از مرید بین کاذب صادر نباشد و الا مظنون بلکه مقطوع آنست که او در نمونه حیا بکار برده پس بدی نمونه دلیل بدی آن چیز نمیتواند شد خصوص در صورتیکه نماینده متهم باشد علاوه اینکه بحمدالله تعالی عنقریب ظاهر میشود که هرچند این ناصبی بگمان خود این ادله را ضعیف انگاشته از جملهٔ ادلهٔ امامیه انتخاب نموده آورده تا اورا تضعیف آن ممکن و میسر شود خالی از قصور است و از شائبهٔ نقصان علی رغم انف هذا الناصب منزه و مبری

قال الناصب المعاند علیه ما علیه شبههٔ اول آنکه ائمه در علم افضل بودند برانبیا پس افضل باشند در مرتبه زیرا که خدای تعالی میفرماید قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون قد روی الراوندی عن ابی عبدالله ع قال ان الله فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیا بالعلم وورثنا علمهم وفضلنا علیهم وعلم رسول الله صلعم ما لا یعلمون وعلمنا علم رسول الله صلعم وتلی قوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون جواب ازین شبهه آنکه این خبر علی فرض الصحة دلالت میکند بر زیادتی ائمه در علم و استیعاب علوم مرسلین زیرا که متاخر بر علم متقدم و مطلع [illegible] باشد و چون شخصی در زمان متاخر باشد از علمای سابقین بلاشبهه علم جمیع آن علما احاطه [illegible] بخلاف علمای معاصر یا متقدم که احاطهٔ ایشان بر علوم معاصرین و متاخرین صورت نمی بندد و از [illegible] فضیلت جزئی فضیلت کلی در علم هم حاصل نمیشود چه جای صفات دیگر و بمثالی روشن کنیم نحوی این زمان که مسائل کافیه و لباب و وافی و تصانیف ابن مالک و ابن هشام و ازهری وغیره علمای نحو را که سابق گذشته اند [illegible] بلاشبهه علم [illegible] مسائل بر علم هریک ازین علمای مذکورین خواهد بود [illegible] یک ازینها بهمسائل [illegible] طبع زای او اطلاع نداشت و مقرر است [illegible] ست اسماء کامل بتلاحق الافکار روا.

[illegible] هیچ یکی از این علمای [illegible] رتبهٔ [illegible] ونیز همه آنها اطلاع حاصل کرده است بر همه سخن‌وری و این
مذکورین نخواهد بود تا با فضیلت چه رسد زیرا که رسوخ در علم و تعمق نظر و غور و فکر و مسایل
را بدلایل آن شناختن و مآخذ هر دقیقه را دریافتن و استخراج مسایل نادره بقوت [illegible]
و تتبع کلام عرب اصالةً و تفصیلاً [illegible] که اصلاً استیعاب و عبور بدان نشمیر سد و علی هذا القیاس
[illegible] بزبان دانشمندان گذشت که ارسطو و ابو نصر فارابی و ابو علی بن سینا گوی مسابقت
[illegible] ربوده است حالانکه بر مستخرجات همه اینها اطلاع دارد که هر یک را از اینها البته حاصل نبود
[illegible] کل عروض سیفی خوانده بر خلیل بن احمد برتر و فائق شمیده باشد مسلمنا لیکن از کثرت
علم کثرت ثواب لازم نیاید و مدار فضل عند الله بر کثرت ثواب است نه بر کثرت علم و الا
[illegible] تفضیل حضرت خضر بر حضرت موسی لازم آید و هو خلاف الاجماع مسلمنا لیکن کثرت علم
[illegible] موجب کثرت ثواب است آن علم است که مدار اعتقاد و عمل باشد نه علوم زائده
و همان علم مراد است در آیهٔ قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و هر نبی را علمی
[illegible] را اعتقاد و عمل است بوجه اتم حاصل بود اگر زیادتی و فضیلت ائمه را یا دیگر علما را
باشد در علوم دیگر خواهد بود و دلیل این مدعا آنکه اگر آن علم در نبی بوجه اتم حاصل نباشد
از عهدهٔ تبلیغ و بیان احکام چگونه بر آید و غرض بعثت از وی چگونه بحصول انجامد انتهی
اقول قوله جواب این شبهه آنکه الخ تمریض ناصبی این حدیث را بقول خود علی فرض
الصحة مردود است باینکه هرگاه روایت شواهد داشته باشد از آیات و احادیث متواتره
مضمون آن قطعی خواهد بود گو من حیث السند ضعیف باشد و هرگاه این را دانستی پس
بدانکه حدیث مشتمل است بر دو مقدمه یکی اینکه جناب ائمه از انبیای سابقه عالم‌تر بودند
[illegible] اینکه عالم‌تر افضل میباشد بر کسیکه در علم ازو کمتر باشد و کلام ناصبی چنانچه می‌بینی صریح
است در اینکه ناصبی صغری را مسلم داشته منع کبری مینماید یعنی ضرور [illegible]
[illegible] باشد بر کسیکه او ازو عالم‌تر باشد و این منع او در حقیقت منع صحت [illegible] الله و رد
[illegible] [illegible] صلحا و علمای کبار خودش است زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید یرفع
الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات غزالی بعد استشهاد باین آیت بر
[illegible] در احیاء العلوم از ابن [illegible] روایت میکند للعلماء درجات فوق درجات المؤمنین
[illegible] سبعمائة درجة ما بین الدرجتین [illegible] [illegible] عام و از اینجا واضح میگردد که مراد از اولو العلم کسانی

باشند که بحسب علم زیادتی داشته باشند بر مؤمنین چه ایمان را علم فی الجمله لازم است کما لا یخفی
و هم میفرماید قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و این آیت بتقریب ما تقدم
دلالت بر مطلوب مینماید و از عجایب است که علمای اسلاف و اخلاف امامیه و اشاعره استدلال
می نمایند بر فضیلت انبیا از ملائکه باین آیه چنانچه شارح مواقف از انجمله است من شاء فلیرجع
الیه و هم غزالی در کتاب احیاء العلوم بعد ازینکه استشهاد بر فضیلت علم بقول جناب حق
سبحانه و تعالی شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم نموده میگوید فانظر کیف بدأ الله سبحانه
و ثنی بالملائکة و ثلث باهل العلم و ناهیک بهذا شرفا و فضلا و جلالا و نبلا بالجمله اکثر استیعاب
آیات و احادیث درینباب نموده سخن را بکلام خارج از ما نحن فیه میکشد و کافی است درینباب
استدلال حق تعالی بر فضیلت حضرت آدم بر سائر ملائکه بعلم حضرت آدم باسما که بتعلیم جناب
حق سبحانه و تعالی حاصل کرده بود و حکایت اعتراف ملائکه درباب فضیلت او نظر بمجرد اینکه
برینها زیادتی علم او منکشف گردید کما قال الله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة
فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم
الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض
و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون بالجمله این مقدمه از جمله مسلمات بین العقلا است لیکن
انکار شاه صاحب فضیلت عالم را بر غیر عالم که بدیهی باشد متضمن دو فائده است یکی
نفی فضیلت عترت جناب رسالتمآب بر سائر انبیای سابقه که بالفعل کلام درانست
دوم نفی فضیلت علی بن ابیطالب ع بر جناب خلیفه ثانی که در مرتبه ناسپاسی یگانه روزگار
و قول ایشان کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال بر صفحه روزگار از جمله یادگار و تمثیلی
که آورده اصلا مطابق ممثل له نیست چه از جمله بدیهیات است که هرگاه جمعی تلامذه یک
استاد باشند که بحسب زمانه تقدم و تاخر داشته باشند و فرض نمائیم که تلمیذ متاخر ازان
استاد علوم بسیار اکتساب نموده که تلامذه متقدمه را آن جامعیت حاصل نبوده متاخر اعلم
ازانها افضل خواهد بود گو اینها متقدم باشند و افاضه علوم جناب پیغمبر ما و ائمه اهلبیت آنحضرت
که از جناب حق تعالی شده هرگاه زیادت داشته باشد بر علوم انبیای سابقه البته ازانها افضل
خواهند بود و هرگاه اینها افضل باشند در علم بر انبیا فضیلت مطلق که از قول حق تعالی هل
یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون مستفاد میشود به ثبوت پیوست و درجات ایشان ازانها

ازانها مرتفع گردید چنانچه دانستی و فضیلت آدم باین آیه همین تقریب برملائکه ثابت هیکرد و ولیس مراد تا فی ذلک المقام ازید من ذلک بالجمله کسیکه بکتب کافه اثبات فضیلت پیغمبر با برانبیا و همچنین فضیلت انبیا برملائکه مثال تفسیر کبیر و شفای قاضی عیاض و مواهب لدنیه و دیگر کتب کلامیه مراجعت نموده میداند که بامثال چنین ادله که نوشته اند منظور رفضیلت آنحضرت است علی الاطلاق و منظور امامیه هم از دعوی فضیلت جناب امیر و باقی ائمه همان است که قوم را منظور از فضیلت پیغمبر خدا است برانبیای سابقه و امری زائد بران مطلوب نیست پس تابع مقدمات ادلهٔ فضیلت ائمه درحقیقت تابع مقدمات ادلهٔ فضیلت جناب خاتم الانبیا است کما لایخفی و ایضا هرگاه فضیلت ائمه فی الجمله برانبیا واضح گردید فضیلت علی الاطلاق هم بمعرض ثبوت میرسد لعدم القول بالثالث اما عدم فضیلت علمای متاخرین بر علمای سابقه باوجود فرض اعلمیة متاخرین پس برتقدیر تسلیم بنا برین خواهد بود که متاخرین خوشه چین متقدمین میباشند و آنها اساتذه متاخرین اند و معاصرین را فضیلت متحقق است برمتعاصرین و آن درما نحن فیه مفقود است علاوه برین آنکه اگرقول تو علی الاطلاق صحیح باشد باید سیبویه و بوعلی سینا و افلاطون از اساتذهٔ خود از حیثیت آنکه آنها عالم تر بلاشبهه از آنها بوده اند افضل نباشند و لایقول به احد و ایضا اگرمقدم و مقتدا بودن مستلزم عدم فضیلت متاخر و مقتدی باشد لازم می آید که استدلال فخر رازی که امام تست بقول حق تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده برفضیلت جناب خاتم النبیین علی الانبیاء السابقین صحیح و درست نباشد کما لایخفی قوله سلمنا لیکن از کثرت علم کثرت ثواب لازم نیاید الخ بدانکه فخرالدین رازی بنیست نه دلیل دراثبات فضیلت پیغمبر آخرالزمان ذکر نموده و همچنین دیگر علمای اهل سنت در کتب خود دلائل بسیار براثبات فضیلت خاتم الانبیا مذکورساخته اند که بمثال انچه ناصب عداوت عترت طاهره درین مقام میگوید منتقض می توان ساخت هرکه دراینباب شک داشته باشد بان رجوع نماید پس یا ناصبی محل نزاع را نفهمیده و یا آنها ادله مطابق دعوی خود مذکور ساختند و همچنین کلام جاری است درباب فضیلت انبیا برملائکه و ایضا لازم می آید که جناب [illegible] سلین صلعم انچه از اصحاب نفضائل خود بنابراحادیث صحاح ایشان ذکر نموده اند تفصیل این اجمال آنکه ترمذی درصحیح خود روایت نموده قال جاء العباس الی [illegible] سلم وکانه سمع شیئا فقام النبی علی المنبر فقال من انا فقالوا انت رسول الله

انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلني في خيرهم ثم جعلهم فرقتين فجعلني في خيرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلني في خيرهم قبيلة ثم جعلهم بيوتا فجعلني في خيرهم بيتا و خيرهم
بخاري و مسلم از جابر روايت كرده اند قال قال رسول الله اعطيت خمسا لم يعطهن احد
قبلي كان كل نبي يبعث الى قومه خاصة و بعثت الى كل احمر و اسود و احلت لي الغنائم و لم
يحل لاحد قبلي و جعلت لي الارض طيبة و طهورا و مسجدا فايما رجل ادركته الصلواة صلى حيث
كان و نصرت بالرعب على العدو بين يدي مسير شهر و اعطيت الشفاعة و ايضا بنا بر نص يرفع الله
الذين آمنوا منكم و الذين اوتوا العلم درجات صريح ارتفاع درجات علما ثابت ميشود و ظاهر
است كه مراد حق تعالى از ان درجات دنيويه و نيه نخواهد بود پس ارتفاع درجات عبارة
مزيد ثواب باشد و هو المطلوب بالجمله كلام ما در علوم لدنيه است كه از جناب باري
و ملائكه و ائمه دين افاضه آن شده نه در علوم فلسفيه و صوفيه و آن نه ازين قبيل است كه زيادتي
آن موجب زيادتي ثواب و ارتفاع درجات نباشد و چگونه چنين نباشد و حال اينكه حق تعالى
خود را بكثرت و جمعيت آن در مواضع بسيار بقول خود والله بكل شيء عليم ستايش نموده
قوله و الا افضليت حضرت خضر بر حضرت موسى لازم آيد الخ اين در صورتي لازم مي آيد
حضرت خضر على الاطلاق عالم تر از حضرت موسى باشد و آن ممنوع است چنانچه بسياري
از احاديث اماميه بران دلالت وارد از انجمله اينكه از هشام بن سالم مرويست كه او از
صادق عليه السلام روايت ميكند كه فرمود كان سليمان اعلم من آصف و كان موسى اعلم من الذي
... مراهيم بسند صحيح حديث طولاني روايت نموده كه ترجمه بعضي فقرات آن ا...
... يعني كفت خدا مرا بامري چند موكل كرده است كه تو طاقت آن نداري و ترا
... است كه من طاقت آن ندارم و در صحيح بخاري و مسلم و ترمذي از سعيد ...
... مرويست كه خضر بموسى كفت يا موسى ان لي ...
... ينبغي لي ان اعلمه قوله سلمنا ليكن كثرت علم كه موجب ثوا...
... افضليت جناب امير و آل آنحضرت همان افضليت آدم
... پس يا بايد كفت كه اعلميت حضرت آدم ... ذلك م...
افضليت بسبب ثواب هم ميشود و يا بالعموم ... شده
و ملائكه مقربين او علماي سنيان جاهل باشند با... كل ال...

[illegible] عجایب و چگونه موجب کثرت ثواب [illegible] و کثرت علم به حق تعالی [illegible]
[illegible] [illegible] و آنها را بان ستایش نماید و آنها بان مباهات نمایند و همچنین
[illegible] [illegible] تم الانبیا رحمة للعالمین بودن است و ارتفاع ذکر آنحضرت
[illegible] قرین ساختن حق تعالی طاعت آنحضرت را بطاعت خود و همچنین در باب
[illegible] و تحدی نمودن آنحضرت بآیات کتاب الله و بودن معجزهٔ آنحضرت افضل از
دیگر انبیا و ابقای معجزهٔ آنحضرت با وجود اینکه از جنس اعراض است اعنی الحروف
[illegible] اصوات بخلاف معجزات دیگر انبیا با وجودیکه از قسم جواهر بوده فانی شده و قس
الاول الآخر علی ذلک و باین همه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر بر فضیلت آنحضرت بر سائر
[illegible] احتجاج نموده پس ناصبی را باید قائل شود باینکه هر یکی الذین موجب کثرت ثواب میشود
باید کثرت علم که فضیلت آن از کتاب الله ظاهر میشود بطریق اولی موجب مزید
[illegible] گردد و یا قائل شود بعموم دعوی و یا بجهل امام خود [illegible] اگر مراد آنها اثبات
[illegible] مجموع اوله باشد مراد امامیه نیز همین خواهد بود پس باز جهل ناصبی بآنچه مراد
[illegible] است ثابت میشود قال الناصب المعاند علیه ما علیه شبههٔ دوم تمسک کنند
بروایت حسن بن کبش عن ابی ذر قال نظر النبی صلعم الی علی بن ابیطالب و قال
هذا خیر الاولین و الآخرین من اهل السموات و الارضین و نیز بروایت همین حسن [illegible]
عن [illegible] وائل عن عبد الله بن عباس قال حدثنا رسول الله صلعم قال قال لی جبرئیل علی خیر البشر
من ابی فقد کفر جواب آنکه این روایات از آن جنس است که امامیه متفرد اند بروایت
[illegible] رواة اینها [illegible] که بجهت سابق روشن شده است و معهذا نزد خود امامیه
[illegible] هر دو خبر از حیز اعتبار ساقط اند و سند درست ندارند زیرا که حسن بن [illegible]
همه مجاهیل و ضعفا اند کما نص علیه علمای رجالهم و با این همه بر [illegible]
[illegible] لغیر انبیا در مثال این عمومات در کلام رسول شایع و ذایع [illegible] [illegible] ذکر
[illegible] بر جاهای دیگر منظور و ملحوظ خواهد بود و عام مخصوص حجت [illegible]
[illegible] فی الاعتقادیات سلمنا العموم فی الاشخاص لکن لا نسلم [illegible]
[illegible] عامه حضرت [illegible] در حیات پیغمبر [illegible] و بلا شبهه و بلا نزاع [illegible] بود بجهت
[illegible] امیر افضل [illegible] اولین و آخرین [illegible] مراد غیر آن وقت

است و مراد از ولایت و آخرین اولین و آخرین آن وقت اند و صحیح عند اهل السنة انه افضل البشر فی زمان خلافته و لا محذور فیه و لا نزاع انتهی اقول قوله جواب آنکه این روایات از این جنس است الخ در دروغ است بی فروغ چه ما بحمد الله تعالی عنقریب واضح کردانیدیم که علمای سنیان این مضمون احادیث در کتب خود روایت نموده لهذا از آنجمله امام سنیان است احمد بن حنبل و صاحب فردوس دیلمی و سید علی الهمدانی الشافعی و ابن مردویه و هم عایشه بنا برانچه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید وغیره مزبور است حدیث خیر الخلائق نو الخلیقة را روایت نموده و حدیث علی سید العرب از جملۀ احادیث صحاح ستۀ ایشانست و ایضا شیخ علی متقی در کنز العمال از خطیب از ابن مسعود و جابر و صاحب فردوس الاخبار فی حرف العین که از علمای سنیانند حدیث علی خیر البشر من ابی فقد کفر را روایت کرده و هم صاحب کتاب خصائص علویه محمد بن علی الکاتب النظیری از عایشه روایت نموده که او در حق علی گفت ذاک خیر البشر لایشک فیه الا کافر و ابن مجاهد در کتاب ولایت و اعمش از ابی وائل و از عطیۀ اوفی از عایشه و خطیب خوارزمی از زبیر مکی و عطیۀ اوفی و قیس بن ابی حازم از جریر بن عبد الله و ابن مردویه از حذیفه و فخر الدین رازی در نهایة العقول از ابن مسعود این حدیث را روایت کرده اند پس ناصبی یا جاهل با حادیث کتب خود است و یا اینکه بگوید علی رغم اهل البیت احمد بن حنبل و عایشه صدیقه وغیره از علمای ایشان در اثنای روایات رافضی شده بودند فاعتبروا یا اولی الابصار علاوه برین آنکه خوارج بالاتفاق نزد سنیان از شیعۀ امامیه بدتر اند پس هرگاه جامع صحیح بخاری وغیره روایات خوارج را حجت دانند و احادیث آنها را موصوف بصحت سازند اگر بمدلول احادیثیکه شیعیان بان متفرد اند عمل نمایند چرا جائز نباشد مگر اینکه بگویند که جرم تمسک بدامن اهلبیت رسول صلعم که مسلک شیعیان است قابل مغفرت نیست بخلاف سب علی بن ابیطالب و عداوت آنحضرت که خوارج بان اختصاص دارند چه گنجایش مغفرت دران هست قوله و سند درست ندارند الخ در محل خود تقرر یافته که هرگاه حدیثی باشد که مطابق مضمون آن آیات و احادیث قویه دیگر وارد شده باشد قول بحجیة آن از جملۀ واجبات و ضروریات است و انکار آن مستلزم انکار کتاب خدا و احادیث رسول گو آن حدیث بحسب سند ضعیف باشد علاوه برین آنکه دانستی که مذهب

امامیه اصلا بر اخبار احاد نیست گو سند صحیح داشته باشد پس این قسم یاوه گو فضیلت پناه برای اظهار تبحر خود مینماید از سر مضمحل و باطل باشد و ایضا تصح

حدیث نزد امامیه منحصر در وثاقت رواة آن حدیث نیست بلکه چون زمانه جمعی از ائمه دین تا چندین صد سال بفضل الهی استمرار یافت اکثر اوقات چنین اتفاق افتاده که بعضی رواة معاصرین بعضی معصوم که تالیف کتاب حدیث می نمودند تا حضرت نزد امام متاخر آنرا آورده از نظر شریف ایشان میگذرانیدند تا صحت و سقم آن احادیث را از آن امام دریافت نمایند خواه بسند آن ضعیف باشد خواه قوی و حال احادیث امامیه حال احادیث سنیان نیست که آنچه انس و ابوهریره و ابوموسی تقرباً لبنی امیه خواستند بافتند و همانقسم الی الان ماند و نشد که باز بمعرض امتحان در آورند و در خدمت یکی از جناب معصوم رفته تصحیح نمایند قوله و بالجمله بر مدعا نمی نشیند الخ دلالت میکند بر اینکه ناصب عداوت اهلبیت را کاهی سلوک طریق استقامت اتفاق نیفتاده و الا در محال خود مثبت و مبرهن شده که ظواهر قرآن و احادیث حجت است و از تمامین قبیل است عمومات آن و شک نیست که مادام عدم قیام دلیل قطعی بر تخصیص عموم صحت استدلال بعمومات از جمله مسلمات پس یا ناصبی اول بدلیل قطعی ثابت نماید که مراد الذین اولین و آخرین ماعدای انبیا و ائمه اند و یا قائل شود بصحت استدلال و ایضا بقول پیغمبر انا سید العالمین علمای سنیان استدلال نموده اند بر افضلیت جناب خاتم الانبیا سبحان الله پس این استدلال صحیح باشد و حال آنکه شمول آن باولین و آخرین فی الجمله خفائی دارد و استدلال بقول آنحضرت در حق علی خیر الاولین و الاخرین در سستی و صحت نداشته باشد باوجود قوت دلالت آن ان هذا لشیٔ عجاب علاوه برین دانستی که مدار اعتقاد شیعیان نه بر یک لفظ و دو لفظ از احادیث است تا مناقشه ناصبی در دلالت آن لفظ فائده بحال او بخشد بلکه مدار آن بر امور جمه است که قلیلی از کثیر آن دانستی قوله لکن لانسلم العموم فی الاوقات الخ در علم اصول تقرر یافته که آنچه بدلیل قطعی خروج آن از حکم عام به ثبوت پیوسته باشد در حکم مستثنی است و عام بحسب عمومه در باقی حجت خصوصا نظر باینکه متکلم از حکم عام که میباید خارج میباشد فالیا الاتری الی قوله لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و قوله تعالی بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته و قوله تعالی من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و از امثال آن تمام کتاب الله را تصور باید نمود پس اگر قول این ناصبی [illegible] باشد باید هیچیک ازین آیات بعمومه حجت نباشد و هرکه مواقع استدلالات علمای [illegible] را در کتب کلامیه استدلالیه و همچنین کتب استدلالیه فقهیه دیده میداند که اینقسم

استدلال از [illegible] عمرة و سنت و بریه [illegible] امام اصحت و البته چنین باشد و ا
بنا بر آنچه گفته اند که ما من عام الا و قد خص باید هیچ عام حجت نباشد [illegible] اصحت [illegible]
[illegible] بسیوم تمسک کنند بروایت سعد بن عبد الله بن ابی خلف [illegible] القمی در
کتاب بصائر عن ابی جعفر ع و بروایت محمد بن یعقوب الکلینی فی الکافی عن ابی [illegible]
ع انهما قالا فی تفسیر قوله تعالی قل الروح من امر ربی هو خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل
لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد و هو مع الائمة یوفقهم و یسددهم جواب آنکه در سند حدیث
اول هشام بن سالم واقع است و حال او معلوم است که مجسم محض و ملعون حضرات ائمه بوده
و در سند حدیث دوم ابو بصیر است که خود اعتراف بکذب خود نموده بر حضرات ائمه [illegible]
[illegible] آن بزرگوار ان کرده سلمنا صحته لیکن فحوای این حدیث منافی عصمت [illegible] پیغمبر
است زیرا که محتاج باتالیق و مؤدب کسی است که خود معصوم نباشد [illegible] فرشته [illegible]
اتالیق و مؤدب [illegible] و درین امر نقصان ظاهر از انبیای ما سبق [illegible] پیغمبر [illegible]
حاصل میشود که آنها کمال عصمت داشتند و خود بخود موفق و مسدد بودند و جناب پیغمبر
و ائمه را احتیاج باتالیقی بود که هر وقت ایشان را خبردار میساخت و براه راست وا [illegible]
ازین احتمال فاسد و نیز گوییم که بودن روح همراه پیغمبر شرط عصمت او هست یا نه ازین دو
شق یکی را اختیار باید کرد اگر هست پس انبیای ما سبق که روح همراه آنها نبود غیر معصوم [illegible]
و هو باطل بالاجماع و اگر نیست پس پیغمبر و ائمه معصوم نباشند فی حد ذاتهم که محتاج [illegible]
باتالیقی روح و تفضیل انبیا صلعم بر پیغمبر و ائمه لازم آمد که آنها بدون مصاحبت روح معصوم
بودند و اینها بمصاحبت روح و درین مقام شیخ ابن بابویه را تماشا کردنی است که در کتاب [illegible]
خود [illegible]
الله لم یخلق خلقا افضل من محمد و الائمة و هؤلاء احب [illegible]
و [illegible] الله یحبهم اکثر من جمیع خلقه و بریته و باز خود حضرت [illegible]
[illegible] ضمن خبر طویلی که متضمن قصه تزویج حضرت زهرا با حضرت
[illegible] است عن الصادق ع عن آبائه ع روایت کرده اند ان الله تعالی قال [illegible] الجنة من [illegible]
و ازواج الرسل و من فیها الا انی زوجت احب النساء الی من احب الرجال [illegible]
و این روایت صریح ندا میکند بر آنکه انبیا محبوب تر اند نزد خدای تعالی از
[illegible] ابن بابویه و درین تناقض صریح و [illegible]
[illegible] احافظهم

[illegible] معلوم نمیشود و اینقسم تناقض و تهافت در مذاهب و دلائل این فرقه از حصر بیرون است
[illegible] شیخ ابن بابویه [illegible] استاد [illegible] است از همین مسئله تحقیقیه مثالی برای این تناقض
[illegible] [illegible] در میان نیست مثلاً جمیع امامیه دعوی میکنند که حضرت امیر عارف بالله بود
از [illegible] سوای [illegible] زمان [illegible] و شیخ ابن بابویه درینباب روایتی وارد نموده عن ابی عبد الله
عن النبی صلعم انه قال لعلی رض یا علی ما عرف الله الا انا و انت و لا عرفنی الا الله و انت و لا
عرفک الا الله و انا باز خود شیخ ابن بابویه در کتاب المعراج در ضمن خبر طویلی از ابوذر عن النبی
صلعم روایت کرده اند انه قال لما عرج بی الی السموات جاءنی ملائکة کل سماء و سلموا علی و قالوا اذا
[illegible] الی [illegible] مرحبا بنا السلام و اعلمه ان شوقنا له طویل فقلت لهم یا ملائکة ربی هل
[illegible] حق [illegible] او الم لا نعرفکم الی آخر الحدیث پس این روایت صریح دلالت کرد که
[illegible] هر آسمان را حق المعرفة پیغمبر و امیر المومنین حاصل بود پس حصری که در خبر مستمسک به
[illegible] واقع است باطل محض گشت و درینجا هم شیخ ابن بابویه را غیر از عذر معقولی چیزی
[illegible] نمیشود و نیز خبر اول مصرح است بانکه انبیا و رسل را اصلا معرفت خدا کما
[illegible] ظاهر یا حق معرفت خدا کما هو الیهم را حاصل نبود و هر که را معرفت خدا کما ینبغی حاصل نباشد قابل
نبوت و رسالت چگونه خواهد بود و نیز خبر مذکور دلالت میکند بر نفی حق معرفت از ائمهٔ اطهار
[illegible] حسنین و من بعدهما و هو خلاف مذهبهم چون حال شبهات ایشان در باب تفضیل ائمه
[illegible] بطریق نمونه معلوم شد حالا لازم آمد که غلو ایشان در حق ائمه و تحقیر و اهانت ایشان
[illegible] در حق انبیا بتفصیلی که لائق این رساله مختصر است بیان نمائیم تا مرد با ایمان بسبب
[illegible] و مصاحبت این فرقه از روی انبیا در روز قیامت شرمنده نگردد و در حق حضرات
[illegible] دیگر اولیا و صلحای امت که اعتقاد بزرگی ایشان دارد از جادهٔ اعتدال بیرون [illegible]
[illegible] ایشان در حق ائمه و تحقیر انبیا هم آنست که گویند پیدایش انبیا طفیلی [illegible]
[illegible] و بالذات آفرینش ائمه بود و این بدان ماند که اصیل را طفیلی نائب
[illegible] که نصب اصیل محض برای نصب نائب بود و هو خلاف العقل متمسک [illegible]
شیخ مفید است یعنی محمد بن النعمان که استاد شریف مرتضی و شیخ
[illegible] امیر المومنین سمعت رسول الله صلعم
[illegible] وا [illegible] لما خلق الله الجنة یا علی و لا الملائکة و لا الانبیاء

و این خبر از مفهم یا مخبر قدیم است بلا شبهه زیرا که در مفهوم او که امتناع ... باشد تغیره
است که توقف و احتیاج نفی ثانی برای نفی اول ضروری است و الا ترتب امتناع او بر امتناع
اول معقول نشود و هو بدیهی جدا و در اینجا توقف وجود جمیع انبیا بر وجود آنحضرت و امیر صریح
الانتفاست و اگر توقفی باشد نسبت با بای کرام و پیغمبرانی که داخل سلسله نسب اند خواهد بود
و آن هم بعنوان ابوت نه بعنوان نبوت چه جایز بود که آنجا عم پیدا بشوند تا نسل آنها جاری شود
و پیغمبر نشوند و در حق ملائکه و جنت خود اینقدر هم متصور نیست بار خدایا مگر ملائکه که موکل
بحفظ ایشان باشند یا مامور بامداد و نصرت ایشان و کتابت اعمال ایشان و از جنت مواضعی
که مسکن ایشان و متعلقات ایشان باشد پس معلوم شد که اگر این خبر صحیح هم می بود مراد
از ان معنی حقیقیش نمیشد بلکه غرض محض بیان عنایت حضرت حق است در حق خود و در
حق حضرت امیر و آنکه هدایت خلق و ارشاد انام بهر دو طریق ظاهر و باطن که ماخذ اول جمیع یاران
و اصحاب آن جناب اند و مصدر ثانی جناب حضرت امیر است در غالب طرق و سلاسل و منتهای
هر دو راه بحضرت اوست برو ثبت ما بیشتر از جمیع انبیا و اوصیا شده است و این معنی مستلزم
تفضیل حضرت امیر فقط بر انبیا نمیتواند شد زیرا که تفضیل مجموع اشیا بر مجموع اشیای دیگر مستلزم
تفضیل احاد بر احاد هم نیست چه جای تفضیل احاد بر مجموع   اقول قوله جواب آنکه در سند
حدیث اول هشام بن سالم واقع است الخ مردود است بانچه دانستی که بنای این عقیده و سائر
عقائد امامیه بر یک حدیث و دو حدیث نیست که مقدوح السند بودن آن بحال نکبت مآل ناصب
عداوت عترت و آل فائده تواند بخشید و ایضا واضح گشت که حدیث ضعیف چون معاضد باشد
بآیات و اخبار دیگر ضعف آن ضرر نمیرساند علاوه برین آنکه اجماع امامیه منعقد شده بر وثاقت هشام
بن سالم و نظرای او پس بمجرد ورود روایت طعن و ذم و صحت از مقتضای اجماع امامیه بر نمیتوان
داشت خصوصا نظر باینکه اسباب ورود روایات ذم منحصر در مقدوح بودن راوی نبوده چنانچه در کتاب
صوارم واضح گردید و از اینجا روشن میشود که بر شیعیان با مثال چنین هرزه‌ها هیچ جرح و ضیق
لازم نمی آید آنچه درین مشکل است آنست که باتفاق اهل اسلام جناب خلیفه ثانی که امام ثانی
سواد اعظم اهل اسلام اعنی اهل سنت و جماعت است بحسب قول مخبر صادق جهزوا
جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه ملعون بودند و هرگاه امام قوم ملعون باشد حال
چه خواهد بود و همچنین است کلام ما در باب ابو بصیر علاوه برین آنکه این کنیت ابو بصیر

ابو بصیر مشترک است میان جماعتی از ثقات و ضعفا پس مجروح بودن یکی از ایشان جرح دیگری لازم نمی آید علی الخصوص فیما یتعلق بما یتعلق بصاحب احوال الرجال آنچه بایستی ما لو کذا بیده و افشای راز که بطرف ابو بصیر منسوب تعلق دارد و بهم عرض ترقیم آمده و اجل تفضیح و تنقیص این ناصبی که از همکنار خیانتی کرده این آیینه را نا برده تحقیق آن نشنیده بود چرا حسین بن ابی الحسن را که مستحق آن بود بشمار نیاورده مقوله مسلم اما صحیح لیکن از فحوای این که نسبت منافی عصمت پیغمبر و ائمه است الخ این حرف از نسیان یا غایت تعصب است و طرفه چه هر کار پیغمبر محتاج باشد یا آنکه اتالیق او بود بجاهای باشد که از غایت صفا بهیئت علی رو امر الاشیاء و بکو پیدا کان الناس آیا فقه من عمر حتی المخدرات فی البیوت و این هیچ وجه در عصمت پیغمبر خدا خللی نمی رساند و نسیان با این اتالیقی مباهات نمایند و در باب منع دوات و قرطاس بهمان پیشمه اتالیقی که داشت معذور خواهند شد چه بسبب اتالیقی مالکی که او اعظم از جبرئیل و میکائیل باشد عصمت پیغمبر و ائمه خلل پذیر خواهد شد و ایضا از ارباب دیانت و انصاف جاهای اهل سنت و جماعت که از خدا و خلق او شرم داشته باشند استکشاف حقیقت حال می نمایم که این عار و ننگ عالمای سنیان از لفظ توفقه و بیدود بچه وجه فهمیده که مرادش از باز داشتن الا حمد یوسف اکبار نگاه آن جناب ائمه مرتکب منافی عصمت میشدند چرا مراد از تسدید تسدید عمری نباشد که بنا بر مذهب سنیان او پیغمبر صلعم را با وجود قائل شدن آنها بعصمت پیغمبر تسدید و موفق میگردید و چرا از قبیل تسدید جبرئیل نباشد که چون پیغمبر خدا در وقت فترت وحی می خواست که خود را از بالای کوه بیندازد و او مانع میشد و تسکین خاطر او می نمود چنانچه در صحیح بخاری وغیره مسطور است و مولوی روم آنرا بنظم آورده مصطفی را هجر چون بفراختی خویش را از کوه می انداختی تا بگفتی جبرئیلش هین مکن که ترا بس دولت است از امر کن مصطفی ساکن شدی ز انداختن باز هجران آوردی تاختن باز خود را سرنگون از کوه او می فکندی از غم و اندوه او باز چون پیدا شدی آن جبرئیل که مکن این ای تو شاه بی بدیل و چرا از قبیل تسدید خدیجه نباشد که چون در مبدای وحی پیغمبر خدا را وغدغه این میشد که این شاید از قبل شیطان باشد خدیجه این واهمه را از و بر طرف میساخت و چرا از قبیل تسدید مالکی نباشد که پیغمبر خدا را بر طریق مکارم اخلاق میداشت چنانچه موفق بن احمد المالکی که صدر الائمه و اخطب خطبای خوارزم بود و ابو طیب تقی الدین مالکی در تاریخ بلد الامین بسیار مدح او کرده

و اخطب خوارزم محمود زمخشری روایت نموده که او جمله ولادت اهل بیت نقل کرده قال علی علیه السلام

ایمان الصدور بعد کلام طویل و لقد قرن الله من الذین کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به

طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره الحدیث سبحان الله طرفه عداوتی است

اعدای ایمان جبت را با خاندان عصمت و طهارت که برای تعظیم پیران خود او تادیب آنها را

مصلح و اتالیق پیغمبر خدا قرار میدهند و مطلق این را اکثر شارحین شیعه نمیدانند

لیکن دیده و دانسته پیاس تعظیم پیران خود از آن تجاهل می نمایند و چون حدیثی

بر یکی از فضائل اهلبیت عترت طاهره در کتب ائمه محفوظ می نمایند بسبب عصبیت اهل

اطراف و جوانب کلام راضی بیشند و کورانه در قدح و جرح آن مهر جابه و کید میکوشند که در

اخفاء حق خانهای این سفهاء خیز بنا دروع قوله و نیز کوییم که بودن روح

پیغمبر شرط عصمت است یا نه الخ جیدوان گفت که شرط عصمت وجود مسدد و فی الجمله است

خواه روح باشد و خواه ملکی دیگر لیکن چون روح افضل از ملائکه دیگر است هر که مسدد او روح

باشد باید او افضل باشد از کسیکه روح مسدد او نباشد چه معلوم است که بحسب فضیلت

معلم و استاد فضیلت متعلم متفاوت میگردد و این حرف بتقریب افحام و الزام این ناصبی

شقی گفته ام و الا دانستی که وجود مسدد دلالت نمیکند بر اینکه اگر او نباشد جناب انبیا

معصوم نباشند چه مبادی عصمت و اعانت بر سنجیات و تقویت قلوب و تقاید خاطر مطابق

تعدید و توفیق میتواند شد که جناب معصوم بدون آن هم معصوم از ارتکاب محرمات

باشد علاوه اینکه کلام نافرجام این ناصب عداوت اهلبیت منتقض است

به سند حسین بن مسعود بغوی شافعی الاشعری در کتاب مصابیح از ابن

که پیغمبر فرمود نیست کسی مگر آنکه موکل است با و قرین در رفیق او از جن

چنانکه در شرح بیان مفسر است صحابه گفتند که بتو نیز موکل است یا رسول

و بمن هم مگر اینست که خدای تعالی اعانت کرد مرا پس مسلمان شد پس

امر نکرد مگر بخوب و هرگاه روا باشد که شیطان تسدید پیغمبر خدا

مدید روح القدس ائمه معصومین عم را چرا جایز نباشد و هرگاه این

باشد این چرا منقصت ائمه دین

است الخ هر چند که تماشای حدیث

بینی از قند و بسر اعتبدن ۶ نهار ابیاء ای کتف مبارک محمد خدا مشو ارشد در دیده ... یهود ای
تماشای امثال چنین احادیث ابن بابویه رد نمانداً لیکن چون امتثالاً امر الناصب بطرف
مخالفتی کرمت لک لبین بابویه با روایت مرویه او دادن نگاه کردیم و دیدیم که ابن بابویه را در باب
تا ... است بخدا و رسول اذکر و ... سه آیات بسیار بظواهر مخالف مسلک اهل اسلام
... انجمله است قوله تعالی مدا ... فوق ایدیهم و جاء ربک والملک صفا صفا و یوم یکشف
... ساق و مانند آن پس واتشیم کرطاعن و مشنع ابن بابویه طاعن و مشنع خدا و رسول
... شد و بس الجمله اکبر روایت نمودن حدیث مخالف مسلک مصنفین علی الاطلاق
... باشد و محل تماشا پس ناصبی چرا غافل شده است از نظر کردن و تماشا نمودن احادیث
... صحاح ... به علمای اعلام او از ین قبیل احادیث بسیار در ان روایت نموده اند
... مندرج کتب خود ساخته از انجمله است انچه بخاری و مسلم وابو داود در روایت کرده اند
... ... عن النبی صلعم قال لا ینبغی لعبد ان یقول انا خیر من یونس بن متی چنانچه
... و باین مضمون باسناد بسیار این حدیث را روایت کرده اند وابو داود در صحیح خود
روایت کرده لاتخیروا بین الانبیاء و بخاری و مسلم روایت نموده اند از ابو هریره قال قال
رسول الله ما من بنی آدم من مولود الا تحته الشیطان حین یولد فیستهل صارخا من مس
الشیطان ایاه الا مریم وابنها و هم بخاری و مسلم وابو داود در صحاح خود آورده اند از ابو هریره
قال استب رجل من المسلمین و رجل من الیهود فقال المسلم والذی اصطفی محمدا علی العالمین
فی قسم یقسم به فقال الیهود والذی اصطفی موسی علی العالمین فرفع المسلم عند ذلک یده فلطم الیهودی
... ذهب الیهودی الی رسول الله صلعم فاخبره الذی کان من امره وامر المسلم فقال لاتخیرونی علی
... موسی فان الناس یصعقون فاکون اول من یفیق فاذا موسی باطش بجانب العرش
... ادری اکان فیمن صعق فافاق او کان ممن استثنی الله عز و جل باین مضمون
... نف این حدیث در صحاح ایشان موجود است پس ناصبی درین مقام چرا
... ابو داود را تماشا کردنی است که با وجود قائل شدن آنها با
... انبیای سابقه است در صحاح خود باین احادیث مکذبه مذهب خود
نظم اهل اسلام ... انک ... بلکه اینها به تماشا کردن اولی ...
... ث امامیه که مخالف ... باب فضیلت ائمه ...

موافقت آن با مذهب سنیان موجود است بخلاف احادیث که در فضیلت بعد از خاتم الانبیاء
پیغمبری این ساقی کان الاتقی و نظیر این در کتب ایشان بسیار است مثل خبر ... مثل قول
تفضیل ابی بکر است بر علی و جعلا این روایت میکنند در صحاح خود قال الرسول لو
کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و هم روایت میکنند که ابو بکر کفت با طاعت ... الشیخین
علی ... غیره ... الترمذی و امثال این اکثر ... احادیث ... فضیلت مثل ... و نهی
... و احادیث متعه و المسح ... و جمع بین الصلوتین و نحو آن که بر خلاف مسلک
... روایت نموده ... کلام خارج از مبحث میشود پس ... بکو ... شبهه
نیست ... نظر باینچه مذکور کشت طعن ناصبی وارد نیست ... لیکن علمای شما که از
حیثیت روایت کردن محدثین شیعیان بعضی از احادیث تجسیم و غیره آنها را مطعون
میسازند وجه آن حیثیت ... کدام کوئیم که طعن ما از این حیثیت است
که مخالف مسلک خود چرا روایت کرده اند بلکه این طعن ما نظر باین است که احادیثیکه
قطعا مخالف ادله قطعیه عقلیه است مثل احادیث تجسیم در کتب صحاح خود روایت کرده حکم بصحت
آن میکنند و اعتقاد می نمایند که پیغمبر ما آنها را بدون ضرورت فرموده و همچنین احادیثی که مخالف
شان پیغمبریست و متضمن صدور ذنوب از انبیا که مخالف عقل و ضروری دین است و مستلزم
هتک حرمت اسلام روایت میکنند مثل آنکه روز حشر حضرت ابراهیم خواهند کفت که سه دروغ
از من صادر کشته چنانچه در صحاح ایشان مذکور است و مثل آنکه روایت میکنند در صحاح خود که
حضرت موسی لطمه زد بملک الموت که چشم او کور شد و مثل اینکه پیغمبر خدا زوجه خود را
برداشته بتماشای رقص حبشیان و اوباش و اجلاف مشغول کردانید و می پرسید که سیر شدی
یا او میکفت نه و مثل آنکه شیطان بران حضرت تسلط داشت و بلهو و لعب شیطانی
مشغول میشد بخلاف عمر و مانند آن چنانچه عنقریب واقف شوی و کاش امثال چنین روایات را
اکر نقل کرده بودند حکم بوضع آن می نمودند نه آنکه در صدد تصحیح آن شده بمقتضای آن عمل نمایند
و آنرا متمسک خود کردانند و اکر موجب فضیلت یکی از صحابه ایشان باشند در رفض ایشان مذکور
میسازند و بان مباهات نمایند بخلاف حال محدثین شیعیان چه آنها امثال چنین احادیث را
اصلا روایت نمیکنند و اکر بالفرض بندرت کسی از آنها روایت کرده اکر احتمال تقیه دران نباشد
مثل احادیث غلو حکم بوضع آن می نمایند کما لا یخفی و همچنین هرکاه بعضی از روات نزول حقتعالی

حقتعالی باسمان ودنیا نظر نموده وقت آن با احادیث فاسده که نسبت نموده بجناب امام رضا ع علم بوضع آن فرمودند وگفتند که این بهتان محض است بر آبای امام وتکذیب ودروغ از پیش خود بسته اند قوله ابن بابویه درین عادت استاد نامه است الخ شرف استادی سائر علمائها خصوصا عادت کذب ودروغ بشهادت علی بن ابیطالب ع بنابر حدیث صحیح مسلم مخصوص جناب خلیفه ثانی شما است وپیروان امام کاذب خائن غادر کی میگذارند که این نعمت پیر ایشان بامثال ابن بابویه که از غایت محرومی ملقب بصدوق شده برسد بالجمله وانستی که بنای اعتقادات امامیه بر اخبار احاد نیست پس ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود رؤس اعتقادات حقه امامیه را که بنابر آیات واحادیث متواتره واجماع اهل بیت وادله عقلیه بثبوت پیوسته مذکور ساخته ودر کتب احادیث موافق واب محدثین اخبار احاد را بهر قسم که باو رسیده مندرج فرموده ولازم نیست که محدثین انچه روایت کنند مطابق آن اعتقاد هم داشته باشند والا لازم آید که مصنفین کتب صحاح سته بنابر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث مخالف اهل اسلام ویا مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند وگاهی خارج از مذهب تسنن واین بمرتبه عیان است که شائبه احتیاج به بیان ندارد وتلازم میان احبیت وافضلیت باز محتاج به توضیح وبیان است واز ینجاست که باوجود اینکه حدیث طیر که متفق علیه بین الفریقین است متضمن آنست که احب الخلق الی الله علی بن ابیطالب است سنیان بافضلیت آنحضرت قائل نمیشوند پس تناقض صریح میان عقیده ابن بابویه واین حدیث لازم نیاید واین نظر باآنست که مراد ناصب عداوت اهلبیت از تناقض تناقض میان افضلیت واحبیت باشد چنانچه کلام او که ابن بابویه را درینمقام تماشا کردنی است بران دلالت تمام دارد چه مقام مقام افضلیت است واگر مراد او این باشد که میان احبیت علی بن ابیطالب علی الاطلاق واحبیت او بقید بعد نبیین تناقض است پس جواب از آن اینست که حدیث تزویج مقید است وقول ابن بابویه مطلق وتاحال هیچکس حکم بتناقض میان مطلق ومقید نکرده پس میتواند شد که فی المعنی این قید معتبر باشد ویا مقید بزمان خاتم النبیین صلعم کما لا یخفی وبالفرض اگر باشد چون موافق عامه است محمول بر تقیه میتواند شد بخلاف آنکه ترمذی وغیره هم حدیث طیر را که نص است بر اینکه علی بن ابیطالب احب الخلق الی الله است روایت میکنند وهم ترمذی وغیره در صحاح خود روایت کرده اند که ابوبکر احب خلق

... [illegible] و معدوم است ... کذب خلق نزد خدا ... [illegible]
و بالعکس پس لابدکه احد الروایتین کاذب باشد و هرگاه کذب حدیث ... [illegible]
است از جمله محالات فتعین ان الحدیث الاخر موضوع و مفتری و در این کلام ظاهر شد بصدق
و راستی آنچه بان اشعار نمودیم که کذب و افترا مخصوص امام کاذب غادر است و مزید بر این
او و منکشف ازید من ذلک قوله پس حصریکه در خبر ... واقع است بنا بر
محض کثرت الخ باطل است چرا جایز نباشد که ملائکه را معرفت خدا و رسول و امام که
سزاوار ملائکه است نسبت با او بیت حق تعالی و نبوت پیغمبر خدا و امامت علی بن
ابیطالب حاصل باشد اما معرفتیکه جناب حق تعالی را حاصل است در باب نبی و وصی
از نور خود آنها را پیدا کرده و همچنین معرفت نبی و وصی نظر باینکه باعتبار عقل و ذکا نیز از ملائکه
افضل اند و قرب و منزلت آنها نزد خدا از ملائکه بیشتر است اگر زیاده از معرفت ملائکه
باشد محل تعجب نبود پس او از حصر نیست مگر باعتبار همین زیادتی معرفت و بر این قیاس معرفتهای
دیگر که حدیث متضمن آنست و هرگاه این معنی بر تو ظاهر و هویدا گشت پس بدانکه در
احادیث مختلفه ... مخصوص بهیچیک از فرق اهل اسلام که ارباب کتب احادیث ... باشند
باشند نیست و نظر بهمین علمای اهل اسلام طرق جمع بین الاحادیث المختلفة و وجوه ترجیح
احد الخبرین المتعارضین را بر حدیث دوم در کتب اصول وغیره مدون و بیان ساخته اند
پس اگر مجرد ایراد روایات مختلفه ابن بابویه علیه الرحمه محل طعن و تشنیع باشد کافهٔ محدثین
اهل اسلام باید محل طعن و تشنیع باشند پس این ناصبی یا از اهل اسلام نیست که در
طعن ابن بابویه تشنیع بر اهل اسلام نموده یا اینکه از غایت بلادت بدون ملاحظهٔ اطراف
و جوانب کورانه بسبب کمال عصبیت بچنین طعن با وجود عموم آن ابن بابویه را مخصوص
... چون گمان آنست که عوام سنیان بسبب حسن ظنیکه بعلمای خود دارند دعوای
... [illegible] اهل سنت احادیث مختلفه را که از من واقع شده لی
از ... [illegible] تمثیل اشعار نموده شود پس بدانکه قبل ازین دانستی ... احاد
... [illegible] ن است که پیغمبر خدا فرموده که هر که برای آنحضرت فضیلت قرا ... [illegible]
بر من ... و دروغ گو است و هم روایت ... و ده انا سید ... [illegible]
سید العرب و نحو آن و ترمذی از ابو ... روایت کرده که

بعث رسول الله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلثاء کان اول من اسلم علی و هم ابو ... ادم
و ابو بشر ... روایت کرده که ... که عمرو بن مره میگوید که من چون سابق
الاسلام ... علی را ذکر نمودم ابراهیم نخعی تکذیب آن کرد و گفت اول من اسلم ابو بکر الصدیق .
و هم ترمذی روایت کرده قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و هم ترمذی
... روایت کرده ... علی بن ابیطالب ع م قال رسول ... انت
منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و بخاری و مسلم روایت کرده ... پیغمبر
خدا فرمود لا یبقین فی المسجد باب الا سد الا باب ابی بکر و ترمذی روایت نموده که ...
... سد الابواب الا باب علی و ترمذی روایت کرده که آنحضرت در حق شیخین
گفت ... ان ... اهل الجنة من الاولین و الاخرین پس بنابرین باید سید علی بن ابیطالب
هم باشند و دانستی که هم از احادیث صحاح ایشان است علی سید العرب بنابرین باید علی
... شیخین باشد و هم ترمذی در صحیح خود از جمیع بن عمر روایت کرده قال دخلت مع عمتی
علی ... فسألت ای الناس کان احب الی رسول الله قالت فاطمة قیل من الرجال
قالت زوجها و باز خود ترمذی روایت کرده از ابو موسی قال قیل یا رسول الله من احب
الناس الیک قال عایشة قیل من الرجال قال ابوها و نیز ترمذی از حذیفه حدیثی روایت
کرده که از جمله فقرات آن حدیث اینست قال النبی صلعم هذا ملک من ... لم ینزل الی الارض
قط قبل هذه اللیلة استاذن ربه ان یسلم علی و یبشرنی ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة
و باز ترمذی و مسلم و بخاری از انس نقل کرده اند قال رسول الله صلعم فضل عایشة علی
النساء کفضل الثرید علی الطعام و اگر امثال چنین اختلافات را بیان نمایم صحیح بخاری سقیم
... و صحیح مسلم غیر مسلم قوله و نیز خبر اول مصرح است الخ این کلام ناصب
... را که سابق بکرات بان اشعار نموده شد که ناصبی را مطلقا بهره از
... اهل اسلام بلکه اطفال و نسوان هم پوشیده و مخفی نیست که ...
... نموده ما عرفناک حق معرفتک پس بنابرین لازم می آید که پیغمبر
... رسالت و نبوت نباشد نعوذ بالله منه بالجمله مرتب معرفت حق ...
... بقدر حوصلهٔ خود هر ... بهره میدارد جمیع مومنین هر چند بقدر ...
... بهمان لابدیست ... معلوم است که مراتب معرفت

مختلف میباشد چه ناصبی هم بزعم خود هرچند در اصل معرفت که یکی از ارکان ایمان است با ابوبکر شرکت دارد اما البته معترف خواهد بود باینکه مرتبهٔ معرفت حق تعالی که ابوبکر را حاصل بوده او را حاصل نیست و با وجود این بکفر خود قائل نمیشود و همچنین نزد عوام شیعیان کو در اصل معرفت ایمانی با جناب سلمان و ابوذر شرکت دارند لیکن معلوم است که مراتب معرفت سلمان و ابوذر بسیار مرتفع واقع شده از معرفت عوام شیعیان پس همچنین جاری میشود کلام در معرفت انبیا و اوصیا چه بقدر آنچه شایان نبوت و امامت است کو همه را داشتند لیکن میتواند شد که مرتبهٔ معرفت خاتم الانبیا و آل امجاد او بمرتبهٔ فوق تر واقع شده باشد که در جنب آن معرفت انبیای دیگر حکم عدم داشته باشد علاوه برین آنکه حدیثی که محمد بن یعقوب کلینی باین مضمون روایت کرده متضمن لفظ حق المعرفة بعد قوله ما عرفوننا نیست و همچنین ابن بابویه در علل الشرائع نیز لفظ حق المعرفة را نقل نکرده غالب است که ناصب عداوت اهلبیت از پیش خود در حدیث ابن بابویه داخل کرده باشد تا جمع بین الخبرین بحسب زعم او نتواند شد و کتاب معراج ابن بابویه در ینجا حاضر نیست تا به آن مراجعت نموده شود قوله و نیز خبر مذکور دلالت میکند الخ دانستی که مراتب معرفت متفاوت میباشد و نزد امامیه جناب سید المرسلین و امیر المومنین افضل از اولاد طیبین خود اند پس اگر درجهٔ از معرفت مخصوص هر دو جناب باشد دون باقی الائمة مخالفتی با عقیدهٔ امامیه نخواهد داشت علاوه اینکه کسانیکه از یک نور آفرینش آنها شده باشد بمنزلهٔ النفس یکدیگر باشند و اعضا و جوارح لامحاله حکم آنها در باب معرفت حکم نبی و وصی خواهد بود و نیز میتوان گفت که مراد از حصر حصر اضافی باشد کما لا یخفی قوله شرمنده نکرد و الی قوله از جادهٔ اعتدال بیرون نرود اقول مقتضای انصاف و عدالت آنست که مرید خلیفهٔ ثانی که اسم شریف او شاهد عدل است برینکه از حقیقت عدالت او را بهرهٔ و نصیبی نبوده تا بسیار در ینمقام انکار برده چه فرقهٔ امامیه که انبیا را معصوم میدانند و صدور ذنوب از ایشان سهوا و عمدا مطلقا محال می انگارند و آبا و امهات ایشان را طاهر و مطهر می پندارند و از خساست و عیوب خلقی و خلقی مبری میدانند البته باید از صحبت ایشان مرد با ایمان از روی انبیا شرمنده شود اگر کسی خواسته باشد که پیش خدا و انبیا سرخ رو شود پس باید بشرف صحبت حضرات اشاعره خود را فائز سازد چه ایشان بامثال چنین عقائد که عنقریب مبین میشود توسعه و احسان بسیار بر انبیا کرده

کرده اند و میکنند و مرتکب آن تمام انبیا از یزیار منسوب نیست پس بدانکه یکی از عقیده حمیدهٔ ایشان آنست که تجویز مینمایند این را که از انبیا قبل بعثت قتل نفوس بغیر حق و شرب مسکرات وارتکاب زنا ولو بالامهات والبنات واللواطة ولو بالابناء والاباء عمدا صادر کردد و همچنین تجویز میکنند که از انبیا بعد بعثت سوای هفت کناه کبیره مثل تقبیل و بوسه کرفتن زنهای اجنبیه و دست بازی کردن بشهوت با محرمات و وطی کردن با حیوانات عمدا واقع شود و هذا کله مما یدل علیه کلام صاحب المواقف و شارحه و کلام شارح المقاصد آری صاحب مواقف تصریح نموده باینکه مختار را و اینست که بعد بعثت کبیره از نبی صادر نمیشود ولو سهوا و ابن فورک از علمای اشاعره تجویز نموده این را که حقتعالی میتواند کافری را مبعوث سازد و هر چند این را سنیان بطرف یکی از علمای خود منسوب ساخته اند لیکن قواعد کلیهٔ اشاعره مقتضی آنست که نزد همه اینها جائز باشد کما لا یخفی و کلام [illegible] رمنحول کفته دلالت میکند بر اینکه او با ابن فورک درین عقیده موافق بوده چه عبارت او اینست والمختار ما ذکره القاضی وهو انه لا یجب عقلا عصمتهم اذ لا یستبان استحالة وقوعه بضرورة العقل و لا بنظره و لیس هو مناقضا للمعجزة فان مدلوله صدق الحجة فیما یخبر عن الله تعالی لا عمدا و لا سهوا و معنی التنفیر باطل فانا نجوز ان ینبی الله تعالی کافرا و یؤیده بالمعجزات انتهی و قاضی ابو بکر از علمای اشاعره میکوید جائز است که نبی در تبلیغ احکام سهوا دروغ بکوید و انشاء الله تعالی عنقریب در نقض عقیدهٔ سیوم بمزید توضیح و تبیین [illegible] این بی دیانتیهای نواصب منکشف خواهد کردید فانتظره قوله این بدان ماند که اصیل را تابع این همان تابیس است که برادران ابلیس مجبول شده چه عقیدهٔ هیچیک از عوام شیعیان نیست که ذات مقدسهٔ جناب خاتم الانبیا که سید و مقتدای ائمه بوده و هست ایشان طفیلی ائمه در باب آفرینش هست آری انبیای سابقه را طفیلی خاتم الانبیا و طفیل ائمهٔ دین که از نفس جناب سید المرسلین صلعم و از طینت او مخلوق اند میدانند و لا عار فیه عقلا و لا نقلا قوله متمسک ایشان درینباب الخ بکرات در معرض تبیین آمد که بنا عقائد فرقهٔ حقهٔ امامیه بر یک روایت و دو روایت نیست تا جرح و قدح آن فائده بحال ناصب عداوت عترت بخشد قوله این خبر از مفتریات [illegible] نمدسه با این قوم محدث سنیان در امثال چنین روایات شریک اند احمد بن [illegible] بود روایت نموده قال قال

رسول الله النجوم امان لاهل السماء واهل بيتي امان لاهل الارض فاذا ذهب ... اهل الارض اما وجه دلالت پس آنست که هرگاه انعدام شیء علت انعدام امری باشد وجود آن شیء علت وجود آن امر خواهد بود و بوجه آخر صاحب مواهب لدنیه از امام بیهقی نقل نموده که او روایت نموده عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسئلک بحق محمد لما غفرت لی فقال الله تعالی یا آدم وکیف عرفت محمدا ولم اخلقه قال لانک یا رب لما خلقتنی بیدک ونفخت فی من روحک رفعت راسی فرأیت علی قوائم العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق الیک فقال الله تعالی صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الی اذا سألتنی بحقه غفرت لک ولولا محمد ما خلقتک وگفته که این حدیث را حاکم روایت ... و تصحیح آن کرده و هم طبرانی روایت کرده و زاد فیه وهو الاخر الانبیاء من ذریتک وگفته وفی حدیث سلیمان عن ابن عساکر قال هبط جبرئیل علی النبی صلعم فقال ان ربک یقول ان کنت اتخذت ابراهیم خلیلا فقد اتخذتک حبیبا وما خلقت خلقا اکرم علی منک ولقد خلقت الدنیا واهلها لاعرفهم کرامتک ومنزلتک عندی ولولاک ما خلقت الدنیا و در این معنی ... از قصیده علی الوفدی مذکور نموده یک بیت از آن اینست روح الوجود حیاة من ... لولاه ما تم الوجود لمن وجد وعلمای سنیان نیز باین معنی تصریح نموده اند و هم غزالی ... نفخ وتسویه تصریح نموده باینکه لم ینشأ خلق آدم الا لیقترع من ذریته محمد صلعم ویتدرج الی ان یبلغ کمال الصفاء و هرگاه این تمهید یافت پس شک نیست که جناب ... بن ابیطالب ع م بحکم آیهٔ قرآنی نفس نبی است و بمقتضای حدیث متفق علیه ... در حق او فرموده هو منی وانا منه و هم ... [illegible]

نور محمدی و علوی یکی بوده و بعد از آن ...

طویل روایت نموده که از جملهٔ فقرات ...

ولحمه من لحمی ودمه من دمی و خطیب ...

باشد که شنیدی پس چون این دنیا ...

علین شیء است لامحاله خواهند بود و ...

از ائمهٔ اهلبیت اظهار روایت نموده با ...

بوده اند سنیان منتهی هم نه بلکه تمام خلق طفیلی نبی و آل نبی است چرا ... شیخ
... از جملهٔ عبارات محی الدین که پیشتر گذشته و ابن عربی که گفته و کذلک خاتم الاولیا
... اولیا و آدم بین الماء و الطین و معلوم است که فرد از خاتم الاولیا خودش است
... امامیه جناب امیرالمومنین ع را که بالاتفاق بین الفریقین سید الاولیا است بنابر
... فاطمه مرتبه قرار ... عالم طفیلی ایشان باشد چه مستبعد خواهد بود و چرا
... استعجاب نواصب شود قوله زیرا که در مفهوم لوالخ این هذیان سراسر ناصب عداوت
بیت رسول را که بتواتر از امام او که بشامت قول ان الرجال لیهجر متفرد بوده باین
... کرده ... شنید این همه برای آنکه تا مریدین کالانعام او را گمان شود که شاه صاحب را
... بیچه که حضرت خلیفه ثانی از عادات ظاهریه و باطنیه داشتند مرتبهٔ فنا فی
اصل شده بالجمله قول خلیفهٔ ثانی لولا علی لهلک عمر از جملهٔ متواترات است بمرتبه
از عوام اهل اسلام خواهد بود که گوش زد او نشده فضلا عن خواصهم و حاصل آن امتناع
... است بسبب امتناع عدم وجود علی بن ابیطالب یعنی چون عدم وجود علی بن ابیطالب
... هلاکت عمر بود هرگاه علت منتفی شد بسبب وجود آنحضرت معلول که هلاکت عمر باشد
منتفی گردید و همچنین است حال لولاک لما خلقت الافلاک یعنی عدم خلق افلاک
بعدم مقصود بودن وجود خاتم الانبیا است چون آن بسبب از لی الیمر اد بودن
نبی منتفی شد عدم خلق افلاک هم منتفی گردید و قس علی ذلک معنی لولاک
... الدنیا و لولا محمد ما خلقتک که محدثین سنیان روایت کرده اند و این بعینه معنی
لم یخلق الله الجنة الخ است که در حدیث امامیه وارد شده پس نمیدانم که این همه
... کوهی ناصبی از بهر چیست اگر مرادش اینست که در مدخولین لو لا بدا است که تا لازم
... مفتریات است که هیچیک از اهل عربیه بان اشتعار نکرده و لازم
... تالیفی امام خود نماید که او بکرات میگفته لو لا علی لهلک عمر چه میان
... لزومی از احد الجانبین اصلا بحسب عقل نیست و همچنین است
چنانچه ظاهر است و اگر مرادش اینست که وجود متاخر چگونه
... هرگاه این نباشد عدم آن علت عدم متقدم که مفاد لولا است هم
... صور عبارت او از افادهٔ این مرام وارد میشود که همه اهل دانش

بیان از احادیث ... حمیده اند که گر ایجاد ... از بالذات ... پیشتر ملحق ... ایجاد آنحضرت بمنزلهٔ غایات است که در وجود خارجی کو ... مؤخر
است لیکن بحسب وجود ذهنی و قصد فاعل متقدم میباشد مطابق آنچه گفته ... کلام غزالی
است که در کتاب نفخ و تسویه گفته. تفصیل این اجمال آنکه صاحب مواهب لدنیه گفته
که ابی سهیل قطان در امالی خود از ابی سهیل بن صالح الهمدانی روایت کرده که گفت
سالت ابا جعفر محمد بن علی کیف صار محمد صلعم یتقدم الانبیاء و هو آخر من بعث قال ان الله
تعالی لما اخذ من آدم من ظهورهم ذریاتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم کان محمد صلعم اول
من قال بلی و لذلک صار یتقدم الانبیاء و هو آخر من بعث وصاحب مواهب لدنیه گفته
که اگر کسی گوید که نبوت وصفی است که بدون وجود موصوف متصور نمیشود و ایضا
پیغمبر خدا صلعم را نبوت بعد چهل سالی حاصل شده پس چگونه آنحضرت متصف
به نبوت قبل وجود خود باشد گوئیم که غزالی در کتاب مزبور ازین جواب گفته که مراد از
قول نبی صلعم انا اول الانبیاء خلقا و آخرهم بعثا تقدیر است نه ایجاد چه آنحضرت پیش
از آنکه از مادر خود متولد شود اصلا موجود نبود ولکن الغایات والکمالات سابقة فی التقدیر
لاحقة فی الوجود و هو معنی قولهم اول الفکرة آخر العمل وآخر العمل اول الفکرة بلکه مطابق
آنچه شیخ تقی الدین سبکی گفته میتوان گفت که روح پیغمبر خدا صلعم بحسب وجود خارجی مقدم
بر جمیع اشیا بوده و حاصل کلام او اینست که در احادیث وارد شده که خلق ارواح قبل از اجساد شده
پس ممکن است که مراد از قول آنحضرت کنت نبیا الخ روح شریف آنحضرت باشد و به ثبوت پیوسته
که اسم شریف آنحضرت بالای عرش مکتوب بوده و جناب حق تعالی برسالت او
ملائکه ... خبر داده فحقیقته موجودة من ذلک الوقت وان تاخر جسده الشریف المتصف
... کشف کرده که یک امثال چنین احادیث را تفسیر کرده باینکه حق تعالی در
ازل میدانست که آنحضرت آینده متصف به نبوت خواهد گردید معنی کلام آنحضرت را
نفهمیده چه علم حق سبحانه و تعالی مخصوص به نبوت نبی ما نیست بلکه به نبوت همه انبیاء ... اشت
بل ینبغی ان یفهم منه انه امر ثابت له فی ذلک الوقت انتهی محصله و هرگاه حقیقت حال چنین
باشد پس چرا جائز نباشد که ارواح ... جناب خاتم النبیین وائمهٔ طیبین اول بحسب
... وجود خارجی موجود شده باشند و ... تعالی تمام عالم را از طفیل ایشان از کتم عدم

[illegible] باشد اما بعد از ین انچه از [illegible] بیانات [illegible]

[illegible] بهانه [illegible] ناس مانده متفوه کشته اگر باظهار معائب [illegible] پردازم [illegible] جمیع اوقات

خود کرده باشم و موجب ملال خاطر ارباب فطانت و ذکا لهذا اعتمادا علی اذهان الناظرین

این کلام تا فرجام [illegible] اگر سراسر عار و شنار علمای سنیان است بحاله [illegible] ادم تا به بینند

و [illegible] نشن [illegible] از ینجا دریافت فرمایند . قال الناصب [illegible] معاند علیه ما علیه

غلو دوم آنکه گویند حق تعالی از ملائکه و انبیا میثاق گرفت بر ولایت ائمه و اطاعت ایشان

و اینمعنی هم صریح خلاف عقل است زیرا که گرفتن میثاق از انبیا با وجود علم قطعی بانکه

ایشان در زمان ائمه نخواهند بود عبث محض است غرض از اخذ میثاق نصرت و اعانت

در بیان مناقب و مدائح است و چون اتحاد زمان نباشد این اخذ میثاق بچه کار

می آید و انچه از اخذ میثاق بر بیان نعت خاتم الانبیا در قرآن مجید واقع شده پس باین

جهت است که نصوص نبوت آنجناب و نعوت و شمائل آن عالیجناب در کتب سماویه

نازل و مصرح بود و بودن اهل کتاب هم وقت حاجت اظهار آن نصوص مقطوع به

پس از انبیا میثاق گرفتند تا آن نصوص را تفهیم و تبلیغ بامت خود نمایند و از امتیان

گرفتند تا قرنا بعد قرن آن نصوص را بی تغییر و تبدیل محفوظ دارند و عند الحاجت اظهار

نمایند بخلاف امامت ائمه که در کتب انبیا نازل شده و نه در امم سابقه رائج گشت

و نه حاجت باظهار آنها افتاد زیرا که امامت بنص پیغمبر وقت ثابت میشود و چون

نیابت اوست و با اهل کتاب دران باب مراجعتی واقع هم نشد و گفته ایشان را

در ینباب اعتباری نبود و اگر گرفتن میثاق درین امر ضرور می بود بایستی که از ابوبکر و عمر

و عثمان میثاق میگرفتند بلکه ابرا نامه و لا دعوی از ایشان نویسانیده مختوم بخواتیم ثقات

نموده حواله حضرت امیر میفرمودند نه از موسی و عیسی و هارون که نه خود ایشان و نه

اتباع ایشان را در غصب امامت ائمه و تقریر و تسلیم آن دخلی بود و تمسک این

گروه درین غلو بی حاصل روایت محمد بن الحسن الصفار است عن محمد بن مسلم قال

سمعت ابا جعفر ع م یقول ان الله اخذ میثاق النبیین بولایة علی بن ابی طالب ع م و نیز

روایت محمد بن بابویه در کتاب توحید عن داود الرقی عن ابی عبد الله ع م فی خبر طویل قال

لما اراد الله ان یخلق الخلق نشرهم بین یدیه وقال من ربکم فکان اول من نطق رسول الله

صلعم و امیرالمومنین و الائمة فقالوا انت ربنا و نحاهم العلم و ال... قال للملائکة هؤلاء حملة
علمي و ديني و الامناء من خلقي ثم قال لبني آدم اقروا لله بالربوبية و لهؤلاء [illegible] النفر بالطاعة
فقالوا نعم ربنا اقررنا و درین روایت و روایت سابقه اخذ میثاق از ملائکه مذکور نیست
بلکه در روایت ثانیه محض اظهار فضل و شرف این حضرات است نزد ملائکه و ظاهر
است که اخذ میثاق ملائکه معنی ندارد و لهذا در هیچ میثاق ملائکه داخل نشده اند زیرا که
اخذ میثاق از مکلفین است که جنبه طاعت و عصیان هر دو در حق شان محتمل است بخلاف
ملائکه که لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون شان ایشان است اخذ میثاق
از ایشان چه حاجت و نیز درین روایت اخیره ذکر میثاق انبیاء هم نیست مگر از لفظ بنی آدم
که عام است فهمیده شود و مثل مشهور است ما من عام الا و قد خص منه البعض و نیز
درین روایت اخذ میثاق طاعت منحصر همین در جناب پیغمبر و امیر و ائمه و بس پس
ایجاب طاعت انبیای اولی العزم و غیرهم که بلاشبهه واقع است ثانی الحال بطریق بداء
مصلحت و یذوقت شده باشد و روایتی که خاطرخواه این گروه است نیز در اثبات شیخ
ابن بابویه یافته میشود روی ابن بابویه فی خبر طویل عن ابن عباس رض عن النبی انه لما
اسری به و کلمه ربه قال بعد کلام انک رسولی الی خلقی و ان علیا ولیی امیرالمومنین اخذت
میثاق النبیین و ملائکتی و جمیع خلقی بولایته و احوال صفار و ابن بابویه و رجال ایشان خصوصا
محمد بن مسلم و غیره قسمی که هست روشن است و رکاکت الفاظ این اخبار گواه عادل
است بر آنکه کذب و افترا است و معهذا اهل سنت را بفضل الله تعالی حاجت توجیه
و تضعیف این روایات بتاویل و توجیه این مفتریات نمانده زیرا که شریف مر[illegible] که
[illegible] یعه ملقب بعلم الهدی است در کتاب الدرر و الغرر برای تصحیح این لقب خو
[illegible] خبر میثاق مبالغه تمام نموده و جزم بافترای آن کرده
انتهی   اقول بباید دانست که قاضی عیاض در شفا میگوید
[illegible] النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لـ
[illegible] قررتم الی قوله تعالی من الشاهدین قال المفسرون اخذ الله
[illegible] بیا الا ذکر له محمدا و بعثه و اخذ علیه میثاقه ان ادرکه لیؤمنن به و [illegible]
[illegible] هم ان یبینوه لمن بعدهم. قال علی بن ابیطالب رض لم یبعث

واخذ علیه العهد فی محمد صلعم لئن بعث و هو حی لیؤمنن به و لینصرنه و یاخذ العهد بذلک علی
قومه و نحوه عن السدی و قتاده انتهی و حدیث علی بن ابیطالب را صاحب مواهب اللدنیه از
تفسیر عماد بن کثیر منقول ساخته بعد آن گفته که مرویست که هرگاه حق تعالی نور محمد صلعم را
خلق نمود و امر نمود او را که نگاه کن بطرف انوار انبیا پس نور آنحضرت آنها را احاطه کرد
چون استیلای نور آنحضرت را مشاهده کردند گفتند خداوندا این نور کیست حق تعالی در
جواب فرمود که این نور محمد بن عبد الله است ان آمنتم به جعلتکم انبیاء قالوا آمنا به و بنبوته
فقال الله تعالی اشهد علیکم قالوا نعم و هرگاه این را دانستی پس قول ناصب اینکه غرض
از اخذ میثاق الخ قبل از اینکه ضرر بحال شیعیان رساند مبطل عقیدهٔ اوست چه مذهب او
و مذهب تمام اشاعره ابطال غرض و غایات افعال حق تعالی است پس باید که ارباب
دیانت و انصاف از اینجا بدانند که مقصود ناصبی از امثال چنین گفتگو غیر از عصبیت
و حق پوشی چیزی دیگر نیست و ایضا اگر قول این ناصبی صحیح باشد پس باید تکذیب
آیهٔ قرآنی که مسطور گردید و احادیث مزبوره نماید و معلوم است که مکذب قرآن و احادیث
متفق علیه علی حد الشرک بالله ملحد و زندیق است قوله و آنچه از اخذ میثاق الخ گویا ناصبی
بقباحت آنچه اولا گفته متفطن و نادم گشته عطف عنان از آن نمود و حالانکه این حرف او هم مثل
سابق سخیف و ناتمام است چه دانستی که حصر فائدهٔ اخذ میثاق در آنچه او گفته مخالف اقوال مفسرین
و احادیث مزبوره است پس میتواند شد که چنانچه از انبیا اخذ میثاق در باب نبوت نبی ما گرفته
چنین در باب امامت ائمهٔ دین هم قوله بخلاف امامت ائمه الخ از این ناصبی کسی
حال امامت را که بخلاف حال نبوت قرار دادی اگر بنا بر عقیدهٔ امامیه است
[illegible] است صریح چه از ضروریات مذهب ایشان است که منصب امامت مثل
طرف خدا باشد چنانچه هر که صحف و دفاتر بحث امامت ایشان را دیده
شمس و ابین من الامس است و اگر بنا بر عقیدهٔ خود گفتی پس
نه حجت تواند شد پس چه استبعاد است که اخذ میثاق امامت
از انبیا بنا بر فائده که تو در باب نبوت تمهیدی گرفته باشند و کدام
منمعنی در کیسهٔ خود داری و برای کدام روز آنرا گذاشته و تو از کجا
امامت ائمه نازل نشده و حال آنکه با وجود وقوع تغیر و تبدل کتب

سابقه الحال [illegible] عبارات صحف سابقه هستند که اشعار [illegible] دارند به ائمه
اثنا عشر [illegible] اولین و اهل عصمت و طهارت [illegible] آن کتب در باب نبوت نبی
[illegible] وجه مشاهد و معاین است که یهود و نصاری با وجود این عبارات [illegible]
به نبوت نبی ما نمیکنند همچنین منکر امامت ائمه اثنا عشر را هم ساکت نخواهد [illegible] ابد
کرد [illegible] بعضی ازین عبارات نوشته شود پس میگوئیم که شیخ عالم علامه شهاب الدین احمد
بن ادریس المالکی رساله تصنیف نموده و آنرا مسمی ساخته باجوبه فاخره عن الاسوله الفاجره
و بنای آن بر این است که شخصی از نصاری رساله تصنیف کرده و در آن احتجاج نموده
بآیات قرآنی بر حقیقت نصرانیه پس این شیخ مشار الیه در رد او رساله اجوبه نوشته
در اواخر آن رساله عبارات صحف انبیای سابقه را که دلالت بر نبوت نبی ما میکند و جناب
حق سبحانه و تعالی انبیای سابقه را بآن بشارت داده نقل نموده از انجمله اینکه میگوید البشارة
الاولی فی السفر الاول من التوریة فی الفصل العاشر قال الله تعالی لابراهیم ع م فی هذا العام
یولد لک ولد اسمه اسحاق فقال ابراهیم لیت اسماعیل هذا یحیی بین یدیک یمجدک
فقال الله تعالی قد استجبت لک فی اسماعیل و انی ابارکه و انمیه و اعظمه جدا جدا قد استجبت
فیه و اصیره لامة کبیرة و اعطیه شعبا جلیلا و سیلد اثنی عشر عظیما انتهی و این عبارت چنانچه می بینی
صریح تر است در باب امامت ائمه اثنا عشر از نبوت خاتم الانبیا لیکن چون آن فرع نبوت
جناب پیغمبر خدا است بشارت آن عین بشارت نبوت است و مؤید این بشارت
توراتیه سدی که از جمله قدمای مفسرین اهل سنت است در تفسیر خود مذکور ساخته حیث
قال لما کرهت سارة مکان هاجرة اوحی الله عز و جل الی ابراهیم الخلیل ع م فقال انطلق
باسماعیل و امه حتی تنزله ببیت التهامة یعنی مکة فانی ناشر ذریته و جاعلهم ثقلا علی من کفر بی و جاعل
منهم نبیا عظیما و مظهره علی الادیان و جاعل من ذریته اثنا عشر عظیما و جاعل ذریتهم عدد نجوم السماء
و هم مؤید این قول است بشارت پیغمبر خدا که باهت خود داده است چنانچه بخاری
باسناد خود از جابر بن سمره روایت نموده که گفت سمعت النبی صلعم یقول یکون بعدی
اثنا عشر امیرا و قال کلمة لم اسمعها قال قال ابی انه قال کلهم من قریش و من ذلک فی
حدیث یرفعه البخاری فی صحیحه باسناده الی ابن عیینه فقال قال رسول الله صلعم لایزال
امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی بکلمة خفیت علی فسألت [illegible]

رسول الله صلعم فقال کلهم من قریش و من ذلک ما رواه مسلم فی صحیحه عن النبی ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه فقال ثم تکلم بکلام خفی علی فقلت له ماذا قال فقال کلهم من قریش و ازهمین باب است انچه در جمع بین الصحاح الستة است قال النبی صلعم لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و باین مضمون احادیث بسیار در کتب صحاح سنیان و غیر صحاح ایشان مروی گشته و از همه اینها اوضح تر آنست که سید علی بن طاوس در طرائف گفته که دیدم یکی از مصنفات عبد الله محمد بن عبد الله بن عباس که نام آن کتاب مقتضب الاثر فی امامة الاثنی عشر است و آن کتابی که من دیدم قریب چهار ورق بود و در تمام آن کتاب احادیثی که نص بر امامت ائمهٔ اثنا عشر مع تصریح باسمار مبارکه آنها و باسناد رجال اربعه مذاهب مرقوم ساخته چنانچه مطابق آن احادیث صدر الائمه اخطب خطباء خوارزم موفق بن احمد المکی هم باین سند روایت کرده که حدیث کرد مرا فخر القضات نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد البغدادی فیما کتب الی من همدان او گفت خبر داد مرا امام شریف نور الهدی ابو طالب حسن بن محمد زینبی او گفت خبر داد ما را امام الائمه محمد بن احمد بن شاذان او گفت حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الله الحافظ او گفت حدیث کرد مرا علی بن سنان الموصلی از احمد بن محمد بن صالح از سلمان بن محمد از زیاد بن مسلم از عبد الرحمن بن زید بن جابر از ابی سلیمان راعی رسول خدا که گفت شنیدم رسول خدا را که میگفت شبی که مرا باسمان بردند جناب حق تعالی گفت که ایمان آورد رسول بانچه که حق تعالی برو نازل نمود پس من گفتم که مومنین هم بان ایمان آوردند حق تعالی گفت که راست گفتی ای محمد کیست که او را خلیفه و جانشین خود کردانیدی در امت خود گفتم بهترین امت را حق تعالی فرمود که علی بن ابیطالب را گفتم نعم یا رب حق تعالی فرمود ای محمد صلعم من التفات نمودم طرف تمام اهل دنیا پس از جملهٔ آنها ترا اختیار کردم و برای تو اسمی از اسمای خود مشتق کردانیدم پس در هیچ موضع ذکر من نشود مگر در حالیکه تو مذکور شوی با من فانا المحمود و انت محمد بعد از ان دفعهٔ ثانیه التفات نمودم بطرف روی زمین و اختیار نمودم از ان علی را و برای او اسمی از اسمای خود مشتق کردانیدم فانا الاعلی و هو علی یا محمد بدرستی که من خلق نمودم ترا و خلق نمودم علی و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه که از اولاد او هستند از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل آسمان

...اهای زمین پس ... مطول ... انجام ... کنی ...
آن ولایت را کان عندی من الکافرین یا محمد بدرستیکه اگر بنده از بندگان من مرا عبادت ...
بمرتبه که اعضای او پاره پاره شود یا بسبب نحافت و لاغری مانند ...
از ان بیاید نزد ما در حالتی که منکر ولایت شما باشد ... ام گردانید ... انکار
ولایت شما کند ای محمد دوست میداری که آنها را به بینی ... آری پروردگار من پس
حق تعالی گفت که جانب راست عرش نگاه کن چون نگاه ... فاطمه و حسن و حسین
وعلی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی وعلی
بن محمد والحسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی افی ضحضاح من نور در حالتی که آنها استاده
بودند و نماز ... ند و مهدی درمیان آنها مثال کوکب دری بود جناب حق سبحانه و تعالی ...
که یا محمد اینها حجج الهی اند و مهدی بقیه از عترت تست و عزتی و جلالی ... او واجبة ...
والمنتقم من اعدائی انتهی وباسناد مختلف علمای بمخالف سنیان احادیث دیگر در مصنفات ...
باین مضامین روایت کرده اند واکر از احادیث عامه و خاصه که درینباب وارد شده در مقام ...
استشهاد و انچه از بشارت توراتیه لائح گشت بر نگارم باید کتابی دیگر با نفراده ...
تصنیف کرده شود لهذا باینقدر اکتفا نموده به ترقیم بشارت دیگر که در توریت ...
می پردازد پس میگوییم در سفر خامس توریت بنابر انچه احمد بن ادریس مالکی سابق ...
نقل نموده مزبور است قال موسی اقبل الله من سینا و تجلی علی ساعیر و ظهر من جبال فاران ...
ربوات الاطهار عن یمینه واین مالکی ربوات اطهار را بصحابه پیغمبر خدا تفسیر نموده و این ...
از خانه صحت عاری است چه تعبیر نمودن از کسانیکه تا مدت مدید شرک بخدا ...
... بت پرستی کرده و بعد اسلام مرتکب ذنوب شده بلفظ اطهار از جناب حق ...
... بلکه اقرب آنست که مراد از ربوات اطهار ائمه اطهار باشند ... المخصو
بهذا اللقب المعروفون به و بجهت آنکه جناب حق سبحانه و تعالی در شان ...
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس باید ...
همان اشخاص باشند که حق تعالی بطهارت آنها در ... آیه گواهی داده و بجهت ...
این بشارت به بشارت اولی کما عرفت ... طهارت عصمت ...
فی موضعه و غیر از ... عصمت کسی از صحابه ... معصوم ...

زانکه قال دانیال ... ما نقل عنه المالکی السابق ذکره ... کان الریاح الاربع قد اجت وتموجت بهما البحار واعلجت اعلاجا وتصور منه اربع حیوانات عظاما مختلفة الصور الاول مثل الاسد وله اجنحة نسر والثانی مثال الدب وفی فمه ثلثة اضلاع وسمعت قائلا یقول له قم فکل من اللحم واستکثر منه والثالث مثل النمر وفی جنبه اربعة اجنحة وله اربعة رؤس ... والرابع عظیم قوی جدا وله اسنان من حدید عظام فهو یاکل ویدق باسنانه ما بقی ورایته مخالفا للثلثة الحیوانات کلها وکانت له عشرة قرون فلم یلبث ان نبتت له قرن صغیر حتی صار اکبر من سائر القرون وسمعته یتکلم کلاما عجیبا وکان ینازع القدوسین ویقاربهم قال دانیال ... رب تعالی الحیوان الرابع مملکة رابعة فی آخر الممالک وهی افضلها واجلها ... جمیع الممالک وتدوسها وتدقها وتاکلها رغدا انتهی کلام دانیال احمد بن ادریس ... یدکه مفسرین کتب دانیال چنین گفته اند که حیوان اول دولت اهل باطل است ... دولت ماهین وسیوم دولت فرس وچهارم دولت عرب وبعد ازین مالکی متقدم الذکر ... یدکه گمان من انست که مراد از قرون عشره اصحاب آنحضرت اند واز قرن صغیر عام ... وین است که اول قابلی ازان بانها رسیده بعد ازان چون اکتساب علوم نمودند علوم آنها زیاده شد وتصانیف آنها تمام عالم را پر ساخت وشکی نیست که مجموع امت ... است از هر یک عشره که هر یک از عشره از هر واحد امت بهتر باشد انتهی محصله اقول ... احبان دیانت وانصاف پوشیده نماند که این تفسیر مطلق بکلام حضرت دانیال ربط ندارد وچه تخصیص عدد عشره بکافهٔ صحابه وجهی ندارد واگر بگویند که مراد ازین عشره ... مبشره اند پس باوجود اینکه خلاف مدلول کلام مالکی است دیگر صحابه مثل ... چه تقصیر کرده اند که آنها را ازین قرون خارج ساخته اند وایضا تعبیر بقرون مقتضی آنست که ... نهم بمنزلهٔ اجزای حضرت باشند ومتولد ازان چنانچه قرن از حیوان ... صحابه یافت نمیشود وایضا قرن صغیر می باید که بمنزلهٔ نتیجهٔ آن قرون ... شد که از میان آنها رو ... واحد بالتشخص بود واین معنی اصلا در باب علما ... نامرد پس باید ... بکشاوه بین که مراد از قرون عشره ائمهٔ عشره ... جناب امام حسن ... ایشان امام حسن عسکری وقرن صغیر فرزند دلبند ... الدم ... ست که با وجود ... عالم را ممالو ...

ساخت از قسط و عدل بعد از اینکه از ظلم و جور مملو شده باشد پس هرگاه اینها نسبت ایشان
رسول خداست و بمنزلهٔ اجزای آنحضرت اند اما جناب علی بن ابیطالب ع پس او نیز
دستان حیدری آنحضرت است که بقوت بازوی او و برادر و عم عالی مقدار شان که حضرت
امیر حمزه باشد و جعفر طیار دین خاتم الانبیا رونق و ظهور یافت لا الذین ورد فی حقهم و من
یولهم یومئذ دبره الایه کما لا یخفی علی من له طبع سلیم و مولانا طبرسی در کتاب اعلام الوری از
توریت این عبارت را نقل کرده اسمعیل فبارکت علیه و بارکت فیه وانمیته وکثرت عدده
یولد له ولد اسمه محمد تکون اثنین و تسعین فی الحساب سا خرج اثنی عشر اماما من نسله واعطیه
قوما کثیر العدد و امثال این بشارات کتب الهیه دیگر هم داریم که استیعاب آن موجب تطویل کلام
است حاصل کلام آنکه حال مخالفین ما درینباب مشابهت تمام دارد بحال یهود و نصاری چه آنها
هرگاه از معرفت مرتبهٔ نبی ما محروم مانده اند میگویند آنچه مسلمانان از علو مراتب پیغمبر خود مذکور
میسازند محض کذب و دروغ است و آنرا محمول بر غلو ایشان میسازند و میگویند در حقیقت
حال پیغمبر مسلمانان مثل حال مسیلمهٔ کذاب بود مسلمانان شان او را مرتفع از پیش خود میسازند
و همین است حال سنیان چه اینها هرگاه مرتبهٔ جناب ائمه را نشناخته اند خیال میکنند که حال
ایشان بعینه حال دیگر صحابه و تابعین است که اکثری از آنها در عالم کفر و شرک بسیاری از
عمر خود را بسر برده و اکثری از آنها در حال مخالفت خدا و رسول و بی اینکه مراجعت نمایند
بکتب الهیه و کتب احادیث اسلاف خود همین که شنیدند که یکی از امامی مذهب فضیلتی
از فضائل ائمهٔ اهلبیت را نقل میکند او را غالی میدانند و زبان طعن و تشنیع برو میگشایند
فاعتبروا یا اولی الابصار قوله بایستی که از ابو بکر و عمر الخ هرچند این ناصبی منافق بظاهر این
الزام بر پیروان ائمهٔ عترت نموده لیکن باریک بینان می فهمند که این الزام تا کجا میکشد و در
حقیقت بر کیست چه مآل این الزام در پرده اینست که یهود و نصاری بگویند که اگر خدا را
درباب نبوت محمد صلعم میثاق گرفتنی می بود میبایست که از معاشر یهود و نصاری و از ابولهب
و ابوجهل و ولید بن عتبه میثاق معرفت و مخدوم بخواتیم موسی و عیسی که پیغمبران ما هستند و همچنین
سائر قریش مزین نموده حواله محمد میکرد و نه از انبیای سابقه که بزعم ایشان نبوت محمد
قائل نبوده اند و هیچ وجه مشارکت زمانی با و نداشتند و ایضا از کجا که از ابو بکر و عمر میثاق
نگرفته باشند غایة الامر آنکه اینها مثل میثاق روز غدیر آنرا دیده و دانسته شکسته باشند و من

ومن نكث فانما ينكث على نفسه چنانچه در کتاب بحار الانوار در ضمن حديث طويل مسطور
است ثم خلق الله تعالى آدم ع من اديم الارض فسواه ونفخ فيه من روحه ثم اخرج ذريته من صلبه
فاخذ عليهم الميثاق له بالربوبية ولمحمد بالنبوة ولعلي بالولاية اقر منهم من اقر وجحد من جحد
و ميتوان گفت که هرگاه ابو بکر بنابر بعضی روایات سنیان ادعای درباب باغ فدک نوشته
داده بود و آنرا عمر پاره نمود از کجا که شیخین این ادعای هم پاره نه نموده باشند قوله
و متمسک این گروه الخ این بیچاره سنی از کمال تنگ ظرفی و کم حوصلگی همینکه یک دو
حدیث امامیه را می بیند و آنرا مخالف مسلک خود می پندارد گمان میکند که شیعیان همین
یک دو حدیث دریناب دارند و بس واین دلالت بر کمال سخافت او میکند چه اگر کتب
اخبار اسلاف سنیان را وکتب احادیث شیعیان را دیده ازین حرف قصور باع او را دریافت
می نماید چه بلا اغراق اگر اراده باستیعاب اخبار یکه دریناب وارد شده وبا مقتضای آنچه
در رفع این استبعاد ومداخلت وارد ومتعلق گردد صحیفه کثیرة الاجزاء مرتب شود قوله وظاهر
است که اخذ میثاق ملائکه معنی ندارد الخ بدانکه فخر الدین رازی در ذیل تفسیر قول حق سبحانه
وتعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من
الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون گفته که منکرین گرفتن میثاق از نبیین
متمسک شده اند باینکه حق تعالی درحق کسانیکه ازانها میثاق گرفته شده میگوید فمن تولی
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون وهذا الوصف لا یلیق بالانبیاء بعد ازان جواب گفته که نظیر
این قول قول حق سبحانه وتعالی است لئن اشرکت لیحبطن عملک وحالانکه حق تعالی میدانست
که آنحضرت شرک بخدا نخواهند آورد پس این کلام خارج شده است در معرض تقدیر
و فرض چنانچه میفرماید ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و قال
فی صفة الملائکة ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم کذلک نجزی الظالمین
باوجود اینکه حق تعالی خبر میدهد از حال ایشان باینکه لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون
انتهی و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس چه استبعاد است که اخذ میثاق از ملائکه بر
فرض و تقدیر باشد که در صورت تحقق تکلیف ایمان به نبوت و امامت باید ایمان بان
بیارند چنانچه میثاق از انبیا بهمین معنی گرفته اند که اگر بالفرض از امت آنحضرت باشند

بایدکه ایمان [illegible] بلکه حضرت شان [illegible] معصوم باشند [illegible] باشد

بایدکه خدمیثاق ابوالانبیا را هم چون بنابر مذهب بعضی از شیعه معصوم اند [illegible] باشند بالجمله ظاهر
آنست که هیچیک از سنیان تجویز ننماید این را که باوجود موجود بودن [illegible] از [illegible]
تا وقت خاتم الانبیا و مکلف شدن او باینکه ایمان بآن حضرت بیارد و مدد یاری نماید کافر شوند
و عصمت منافی تکلیف نیست و از عجایبست که انبیا و ملائکه از جانب خدا مامور باموری
میشوند و [illegible] طاعات و عبادات میکردند چنانچه حق تعالی میفرماید لا یعصون الله ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون و میفرماید و هم بامره یعملون و میفرماید لا یستکبرون عن عبادته و
لا یستحسرون و هم من خشیته مشفقون یخافون ربهم [illegible] یسبحون اللیل والنهار لا یفترون
و اگر صدور معصیت از انها بهیچ وجه متصور نباشد و طاعات واجب الصدور و پس [illegible]
چرا بر [illegible] امور آنها را مدح میکند و ستایش میفرماید و حال آنکه تو در عقیده اولی تصریح نموده
باینکه در فعل واجب منت نمی باشد پس محل مدح چرا باشد راست گفته اند که چاه کنده را
چاه در پیش من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه بالجمله مناط تکلیف وجود قدرت است و آن
بنابر مذهب عدلیه و فقهای سنیان در ملائکه موجود چنانچه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر
میگوید اختلفوا فی ان الملائکة هل هم قادرون علی المعاصی والشرور ام لا فقال جمهور الفلا[سفة]
و کثیر من اهل الجبر انهم خیرات محض لا قدرة لهم البتة علی الشر والفساد وقال جمهور المعتزلة
و کثیر من الفقهاء انهم قادرون علی الامرین واحتجوا علی ذلک بوجوه احدها ان قوله [illegible]
فیها من یفسد اما ان یکون معصیة او ترک اولی علی التقدیرین المقصود والاول حاصل
وثانیها قوله تعالی ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم و ذلک یقتضی
من الذنوب ممنوعین وقال ایضا لا یستکبرون عن عبادته والمدح بترک الاستکبار
لو کان قادرا علی فعل الاستکبار انتهی موضع الحاجة منه قوله مثال مشهور است
الا و قد خص البعض الکار حجیة عموم که ناصب عداوت اهلبیت در [illegible] مقام [illegible]
بشمول بنی آدم افراد انبیا را گفته سهل ابست چه دانستی که [illegible]
در ینباب از ائمه خود روایت کرده اند که مجل [illegible] از انها نیست [illegible]
اینست که سنیان متفطن شده اگر شاه صا[illegible] سهام ملام
نافهم بیک حرف [illegible] بزرگان خود را [illegible] مبذ[illegible]

[illegible]بات [illegible] اصحاب [illegible] [illegible]ات قرآنی [illegible] مثل قوله تعالی [illegible]

عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و قوله تعالی و السابقون الاولون من المهاجرین

والانصار [illegible] بادوادی و قول [illegible] من عام الا و قد خص [illegible] شیعیان در باب روایتی حجتهای ما بیا و

[illegible] آن وقت ایشان را بجز ندامت و پشیمانی چاره نخواهد بود قوله ثانی الحال

[illegible] [illegible] مانکوی نصاری و یهود است که در حال سکر عصبیت بمقتضای کل اناء

[illegible] شح بما فیه از و بی اختیار می تراود و یعنی میثاق که برای خاتم الانبیا کرفتند و بس پس

ایجاب طاعت انبیا و اولی العزم و غیرهم که بلا شبهه واقع است ثانی الحال بطریق بدا

مصلحت دید وقت واقع شده باشد و در ضوارم الهیات واضح کردید که این قسم قول ببداء

مخصوص فرقهٔ اشاعره است و بس امامیه از آن منزه اند و مبری علاوه برین آنکه اثبات

شی مستلزم نفی ما عدا نمیباشد و در بعضی روایات امامیه وارد شده که برای انبیای دیکر هم

[illegible] کرفته اند از انجمله انچه در حدیث کافی وارد شده ان الله عز و جل لما اخرج ذریة آدم من

ظهره [illegible] عذ علیهم المیثاق بالربوبیة له و بالنبوة لکل نبی الحدیث قوله [illegible] هست روشن

است الح بحمد الله تعالی انوار صفات حمیدهٔ [illegible] ایشان کالنور علی شاهق الطور نزد

[illegible] قلوب صافیه که چشمهای بصیرت شان روشن است کما ینبغی [illegible] و روشن

[illegible] بمقتضای شعر کرنه بیند بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه کناه [illegible] متعصب

[illegible] [illegible] مرانه بیند کناه ما چیست قوله زیرا که شریف مرتضی که بزعم شیعه الخ مرض ج[illegible]

را چاره نمیتوان کرد شیخ مفید و سید مرتضی و زمخشری و غیر [illegible] لیه در کیفیت میثاق [illegible]

[illegible] کرده اند نه در اصل میثاق و منظور ایشان اینست که در حقیقت اخراج ذریت آدم از

پشت او بحیثیتیکه آنها ذی حیات بالفعل و عاقل و فرزانه باشند واقع نشده و در ما سبق

[illegible] شده که غزالی با اینها بنا برانچه در کتاب [illegible] و [illegible] کفته موافق است و حجتهای عقلیه

[illegible] [illegible] باب بسیار وارند چنانچه رازی دوازده دلیل ایشان را در ینباب در تفسیر کبیر

[illegible] اینکه مطلق میثاق بولایت [illegible] شان واقع نشده چنانچه شیخ مفید علیه الرحمه استاد

[illegible] خصوص باب [illegible] سید با او موافق است میگوید که اخبار متضمن ذکر

[illegible] [illegible] الفاظ و مبائن [illegible] وفات اباطیل بسیار [illegible] بسته اند و تصنیفها

[illegible] نت نموده اند [illegible] بیکه آنرا بکتاب [illegible] والا ظاهر سخنی کروانه

اند و آنرا منسوب بطرف محمد بن سنان میسازند و ما را تصحیح این نسبت معلوم نیست و بر تقدیریکه
صحیح باشد چون ابن سنان را مطعون بغلو کرده اند پس گناه و وبال آن بعهدهٔ و شعبه و اگر
بدروغ آنرا بر وی بسته اند فقد تحملوا الوزر از ذلک وآنچه صحیح است درین باب آنست که ثقات آنرا
روایت کرده اند که حضرت آدم عم بالای عرش چند اشباح را مشاهده فرمود که انوار آنها
میدرخشید پس از جناب حق تعالی از کیفیت آن اشباح سوال نمود حق تعالی باو وحی کرد
انها اشباح رسول الله وامیر المؤمنین والحسن والحسین وفاطمة واعلمه ان لولا الاشباح التی
رأها ماخلقه ولاخلق سماء ولا ارضا و وجه اظهار اشباح و صور برای حضرت آدم عم اینست که تا دلالت
فرماید اورا بر تعظیم و تبجیل ایشان واین از قبیل مقدمه باشد برای ایجاب طاعت ایشان در
زمان آینده و تا دلیل کرداند بر اینکه مصالح دین و دنیا تمام نمیشود مگر بوجود اینها و درین حال
نبودند آنها صور مجسمه و نه ارواح ناطقه بلکه اشباح صور بشریه بودند که دلالت بر حسن مال آنها می نمود
وقد روی ان اسمائهم کانت مکتوبة اذ ذاک علی العرش وان آدم لما تاب الی الله عز وجل
وناجاه بقبول توبته سأله بحقهم علیه ومحلهم عنده فاجابه وهذا غیر منکر فی العقول ولا مضاد للشرع
المنقول وقد رواه الصالحون الثقات المأمونون وسلم لروایته طائفة الحق ولا طریق الی
انکاره والله ولی التوفیق انتهی حاصل عبارته پس قوله واعلمه ان [illegible] وهمچنین ترجمهٔ
قول او که تا دلالت فرماید اورا بر تعظیم و تبجیل ایشان واین [illegible] باشد الخ در معنی
میثاق است و مؤید آنست که مولانا طبرسی در ذیل تفسیر قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین
الآیه خلاف منکرین میثاق را که عدلیه باشند اصلا ذکر نکرده [illegible] آنها را دیده او را
جزم و یقین حاصل می شود باینکه غرض اینها انکار میثاق است [illegible] کرده شد والا
ادلهٔ آنها اصلا باید منطبق بر مدعای آنها نشود و چون مطالب [illegible] ذکر آن ادله
پرداخته نمیشود پس این ناصبی که درین مقام سید را با خود موافق ساخته [illegible] مشیده
اصل میثاق که اسلاف و بزرگان او در تاسیس و تشیید آن [illegible] بکار
نه برده اند کوشیده بر اصل دین و ایمان خود را بباد داده مصداق یخربون بیوتهم بایدیهم
وایدی المؤمنین کردید فاعتبروا یا اولی الابصار قال الناصب المعاند علیه ما علیه [illegible] سیوم
آنکه گویند انبیا اقتباس انوار از ائمه کرده اند و اقتفای آثار این مذکوران نموده و این
معقول نمی شود که متقدم چگونه اقتفای آثار متاخر نماید و از وی اقتباس انوار کند و اگر اخوان ائمه

ائمه ایشانرا بوحی و الهام معلوم میشد پس چرا اضافة بایشان تعلیم طریقت نه نمودند تطویل لاطائل چه ضرور بود که فلانیان اینقسم خواهند کرد و شما اتباع آنها کنید مختصرا این بود که شما فلان و فلان طاعت بجا آرید و بر هر صاحب عقل ظاهر است که اتباع آبا و اقتباس انوار از کسی دیگر خود است که معرفت راه نجات و وصول بدرجات بی واسطه با وعنایت نساخته اند هرگاه بایشان وحی و مکالمه و نزول کتب و احکام بلا واسطه میشد ایشانرا اتباع غیر خود کردن چه درکار بود و نیز از روی تواریخ و اخبار صحیحه شرعیه ثابت است که هیچ نبی نماز و روزه و زکوة و حج و دیگر عبادات و معاملات مطابق شرائع نجم الدین ابو القاسم یا جامع عباسی عاملی که بزعم این گروه آئین وطریقه ائمه است نکرده و نه در امت او این طریق رواج داشته پس اتباع آثار ائمه از انبیا چه معنی دارد و متمسک ایشان درین غلو همان اخبار شیخ ابن بابویه است روی الشیخ وغیره من الامامیة ایضا انه وجد بخط ابی محمد الحسن العسکری ما صورته اعوذ بالله من قوم حذفوا محکمات الکتاب ونسوا رب الارباب والنبی وساقی الکوثر یوم الحساب ولظی الطامة الکبری ونعیم دار المتقین فنحن السنام الاعظم وفینا النبوة والولایة والکرم نحن منار الهدی والعروة الوثقی والانبیاء کانوا یقتبسون من انوارنا ویقتفون آثارنا وسیظهر حجة الله علی الخلق والسیف المسلول لاظهار الحق واین عبارت ظاهرا مخترع صاحب رقعه مزوره است که خود انشا کرده بنام حضرت امام حسن عسکری [illegible] و این فرقه خود هرجا شنیدند که خط فلان امام [illegible] صرف بر آن اعتماد میکنند وامور دینیه را از انجا اخذ می نمایند اینقدر نمی اندیشند که [illegible] در خطوط رائج است خصوصا نسبت به بزرگان گذشته که نه خود [illegible] موجود اند تا تکذیب فرمایند و نه مردم را معرفت خطوط ایشان و مهارت در شناخت آن خطوط بسبب کم یابی حاصل است وعجب از شیخ ابن بابویه است که در کتاب اعتقادات خود ایمان مغلظه یاد کرده و قسمهای سخت خورده که اهل سنت بر ما افترا میکنند ما هرگز قائل تحریف کتاب الله و اسقاط سور و آیات [illegible] باز این خبر موضوع را که او [illegible] همین مضمون است در کتاب خود روایت کرده [illegible]ن عذر مقرری از طرف ایشان ... یاد باید کرد که دروغگو را حافظه نمیباشد انتهی

جواب مجمل [illegible] از امثال چنین خرافات اینست [illegible] مستحق طعن [illegible] نمی نماید که عقلا اهل دانش آنرا

[illegible] آن امر [illegible] بدیلی از وجوه مزبوره [illegible]

عداوت عترت نتوانست که اقامت آن نماید و منکر حسن و قبح عقلی [illegible]
او را سزاوار نیست که بران کسی را طعن و تشنیع نماید آری کسی که قائل بحسن و قبح
عقلی است شخصی را که مرتکب امری شود که قبیح عقلی باشد یا تارک واجب عقلی مورد
ذم و ملام میتواند ساخت لیکن چون ما نحن فیه و امثال آن از قبیل وجوب صوم آخر ماه
رمضان است و حرمت صوم غرهٔ شوال که حسن و قبح آن از ادراک عقول بشری
بیرون است هیچکس از اهل دانش و بینش را سزاوار نیست که زبان طعن و تشنیع بران
کس که اختیار آن نموده دراز کند خصوصا بهر گاه او متمسک خود دلائل سمعیه مطابق
مسلک خود داشته باشد سیما وقتیکه با سمعیه بعضی از وجوه متفق علیها باشد چه درینصورت
اگر او بر مخالفین خود طعن نماید بجا است نه عکس آن و این ضابطهٔ کلیه بتو یاد داده‌ایم
میتوانی که بان امثال تمام خرافات این ناصبی را از محط اعتبار ساقط سازی لیکن معهذا
مماشاة مع الناصب بتفصیل کلی هم معایب کلمات مزخرفهٔ او را ظاهر میسازم فاقول
قوله هیچ معقول نمیشود الخ کسی از اهل انصاف ازین نا انصاف بپرسد که کدام
روز بزرگان شما بمقتضای عقل کار کرده اند که شما امروز پابند عقل گردیده اید تمام
ارباب عقول متفق اند بر بدیهی دیدن شی فرع جسم بودن و مکانی و در جهت بودن آنشی
است و اسلاف شما خلاف سائر ارباب عقول میگویند که حق تعالی جسم نیست
[illegible] کان و جهت منزه لیکن مومنین او را بچشم سر خواهند دید و همچنین میگویند که عرض
[illegible] جوهر موجود میتواند شد و علاقهٔ علیت و معلولیت میان هیچ چیز متحقق نیست
بحسب جری عادت مصاحبت اتفاقی است پس لابد که بگویند میتواند شد
اربعه فرد باشد و ثلاث زوج و قیاس الاربعة زوج و کل زوج منقسم بمتساویین منتج
[illegible] الاربعة غیر منقسم بمتساویین و امثال ذلک من الخرافات چنانچه تفصیلش [illegible]
در کتاب عماد الاسلام شده من شاء فلیرجع الیه علاوه برین آنکه اگر مراد ناصبی از متقدم
و متاخر بحسب زمان است پس جواب از آن اینست که جناب خاتم الانبیاء و ذریت
طیبهٔ او را هر چند تاخر جسمانی است لیکن از کجا که در عالم ارواح و انوار ایشان

ایشان مقدم بر ارواح انبیا مخلوق شده باشد و مثال آنها عبارتست از در کتب احادیث
بتواتر رسیده که جناب پیغمبر خدا صلعم فرموده کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و هم
احمد بن حنبل روایت نموده عن میسرة الضبی قال قلت یا رسول الله صلعم متی کنت
نبیا قال و آدم بین الروح والجسد پس ناصبی نصرة لاخوته من اهل الکتاب چرا نمیگوید
که تقدم نبوت خاتم الانبیا صلعم بر حضرت آدم با وجود تاخر آنحضرت از زمان آدم چندین
هزار سال بهیچ وجه معقول نمی شود و هم در ما سبق گذشت حدیثی که صاحب مواهب لدنیه
از امام محمد باقر ع م روایت کرده که گفت ان الله تبارک و تعالی لما اخذ من آدم من ظهورهم
ذریاتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم کان محمدا اول من قال بلی الحدیث و هم از شعبی
روایت کرده که گفت قال رجل یا رسول الله صلعم متی استنبئت قال و آدم بین الروح
والجسد حین اخذ منی المیثاق رواه ابن سعد من روایت جابر الجعفی ذکره ابن رجب و هم او
گفته که عارف ربانی عبد الله بن ابی حمزه در کتاب بهجة النفوس و پیشتر از و ابن سبع در
کتاب شفاء الصدور از کعب الاحبار روایت نموده که گفت هرگاه حق تعالی اراده نمود که محمد
صلعم را خلق نماید جبرئیل ع م را حکم شد که از روی زمین طینتیکه بمنزلهٔ قلب و نور زمین
باشد بیارد و پس از موضع قبر شریف آنحضرت قبضهٔ خاک برداشت و آنرا مخمر ساختند
به تسنیم معین که از انهار جنت است حتی صارت کالدرة البیضاء لها شعاع عظیم ثم طافت
بها الملائکة حول العرش والکرسی و فی السموات والارض والجبال والبحار فعرفت
الملائکة و جمیع الخلق سیدنا محمدا و فضله قبل ان یعرف آدم ع و امثال این احادیث دیگر
از طرق ایشان عنقریب مذکور میشود و هرگاه با وجود تاخر جسدانی پیغمبر خدا تقدم
ذاتی آنحضرت بر سائر انبیا بثبوت رسید ظاهر و هویدا گشت که سخن ناصبی اینکه هیچ
معقول نمیشود بهیچ وجه معقول نیست و اکرم او اوا از تقدم و تاخر بحسب شرف و فضل
است پس دانستی که شرف و منزلت اوصیای خاتم الرسل زیاده از منزلت سائر انبیا
است چنانچه نزد محققین صوفیه رتبهٔ ولایت اشرف است از رتبهٔ نبوت کما مر توضیح ذلک
عنقریب قوله پس چرا اصالة بایشان تعالیم طریقت الخ مردود است باینکه اقتباس
انوار هیچ دلالتی از دلالات مقتضی این نیست که مقتبس را لابد است که اخذ احکام
شرعیه از مقتبس منه نماید چنانچه نزد هر عاقل هوشمند این حرف اظهر من الشمس است

آری ظاہر معنی اقتباس آنست کہ مقتبس استفادہ و اکتساب نور کند و آن بالحجب
حقیقت ہمین اکتساب نور میباشد و بالمعنی ازاستفادہ دیگر امور کہ بمنزلۂ انوار تواند شد
وظاہر است کہ ناصبی را ہیچ وجہ ممکن نیست کہ برامتناع صنوف اقتباس انبیا از انوار محمدیہ
و علویہ و من یحذو حذوہم اقامت دلیل و برہان نماید بلکہ بر رفع این استبعاد ناصبیہ میتوانند
کہ اقامت ادلہ فرمایند والمطلوب فی ذلک المقام انما ہو رفع ذلک چہ دانستی کہ بمجرد ورود
روایات لازم نمی آید کہ راوی بر طبق آن اعتقاد ہم داشتہ باشد فضلا عن غیرہ و الا لازم آید
کہ سنیان بنابر بعضی روایات صحاح خود از مسلک تسنن بلکہ از مذہب اسلام خارج شوند
پس میگوئیم کہ اینک گذشت بروایت کعب الاخبار متضمن اینکہ حتی صارت کالدرۃ البیضاء
لہا شعاع عظیم و اینکہ آن طینت نورانی را گردانیدند و عرض کردند بر جمیع ملائکہ و آسمانہا
و زمین و جبال و بحار و دیگر تمام خلق پس شناختند آنہا آنحضرت را قبل از اینکہ آدم را بشناسند
و معلوم است کہ ہم بنابر ظاہر قولہ تعالی وانفسنا وانفسکم و ہم بنابر انچہ ایشان روایت
کردہ اند کہ حاصل مضمون آن اینست کہ پیغمبر خدا فرمود من و علی یک نور بودیم کہ منتقل
میشدیم از صلبی بصلبی تا اینکہ منقسم شد آن نور در پشت عبد المطلب بدو حصہ از نصف
آن کہ بصلب عبد اللہ انتقال یافت من مخلوق گردیدم و از نصف آخر کہ بصلب ابیطالب
آمد علی مخلوق گردید چنانچہ این حدیث عنقریب از کتب ایشان منقول گردید ظاہر میشود
کہ علی بن ابیطالب و جناب سید المرسلین از یک نور آفریدہ شدہ اند پس ہرگاہ تمام خلق خدا
بنابر روایت کعب الا[illegible] پیغمبر خدا مقتبس شدہ باشند علی الوجہ المزبور از نور
جناب علی بن ابیطالب ہم مقتبس گردیدہ باشد و باین تقریب دلالت میکند حدیثیکہ روایت
میکند آنرا صاحب مواہب لدنیہ از عبد الرزاق بسندہ عن جابر بن عبد اللہ الانصاری قال قلت
یا رسول اللہ بابی انت وامی اخبرنی عن اول شیٔ خلقہ اللہ تعالی قبل الاشیاء قال یا جابر
[illegible] اللہ تعالی خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نورہ فجعل ذلک النور یدور بالقدرۃ حیث شاء
اللہ تعالی ولم یکن فی ذلک الوقت لوح ولا قلم ولا جنۃ ولا نار ولا ملک ولا سماء ولا ار[ض]
[ولا] قمر ولا جنی ولا انسی فلما اراد اللہ تعالی ان [یخلق] الخلق قسم ذلک النور اربعۃ اجزاء
من الجزء الاول القلم ومن الثانی اللوح و[illegible] قسم الجزء الرابع اربعۃ اجزاء
فخلق من الاول حملۃ العرش ومن الثانی [illegible] اقی الملائکۃ ثم قسم الرابع اربعۃ

اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثاني الارضين ومن الثالث الجنة والنار
ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول نور ابصار المومنين ومن الثاني نور قلوبهم
وهي المعرفة بالله ومن الثالث نور انسهم وهو التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث
وهم امام احمد بن حنبل در مسند خود از سلمان روایت کرده قال سمعت حبيبي رسول الله صلعم
يقول كنت انا وعلي بن ابيطالب نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعة عشر
الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا وجزء علي و باين مضمون احاديث
بسیار در کتب ایشان مرویست چنانچه در ما تقدم باین اشعار رفت پس نظر بما تقدم
و بمدلول حدیث عبد الرزاق که همه از نور پیغمبر خدا صلعم انبیا و تمام عالم اقتباس کرده
باشند و طفیلی آنحضرت باشند از جناب علی بن ابیطالب هم نظرا الی الاتحاد بینهما اگر
اقتباس کرده باشند چرا مستبعد باشد و در ما تقدم گذشت که عارف کامل سنیان
محیی الدین عربی حکم جازم نموده باینکه انبیای مرسلان اقتباس انوار معرفت و علوم از
مشکات خاتم الاولیا که بزعم او نفس خودش باشد میکنند و او بلاواسطه از حق تعالی
استفاضهٔ علوم می نماید بخلاف رسل و انبیا که آنها محتاج اند بتوسط ملک و این معنی را
سنیان از کمال علو منزلت او میدانند و بهیچ وجه این ادعای پوچ او را که مطلق مقرون
بدلیل و برهان نیست بلکه مخالف عقائد اسلام مخل ولایت او نمی پندارند و همین که بیچارهٔ
غلام اهلبیت رسول نظرا بقیام ادله برای ذریت طاهرهٔ رسول مرتبهٔ ادون از مرتبهٔ
محیی الدین قرار دهد باید سینهٔ او را بایین ذم و طعن مجروح سازند نمیدانم فردا پیش
رسول خدا باین ضغائن دیرینه که در سینهٔ پرکینه نسبت بنفس رسول و فرزندان
آنحضر[illegible] دارند چه جواب خواهند داد و قوله ایشان را اتباع غیر خود کردن الخ دانست
[illegible] هرزه گوئیهای او بما نحن فیه دخلی ندارد و چه اقتباس انوار منحصر در اخذ احکام
[illegible]ست و ایضا میگوئیم که شاه صاحب این شبه بزیدون و چرا می خود در ینجا
[illegible]ست و چالاک بجولان می آیند و چون در صدد اثبات برتری حضر
[illegible] می شوند و در امور بسیار سید المرسلین صلعم را تابع و مقتبس از رای او می نم
[illegible] در طویلهٔ مشقوی [illegible]
این غیر از عداوت عترت طا[illegible]
[illegible]ت [illegible]
[illegible] در هر باب از جملهٔ سنی دیگر

سنیان این است که میگویند در کارخانجات حق تعالی با چون و چرا نباید کرد یفعل ما یشاء
ویحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون اگر خواهد انبیا را در جهنم اندازد و شیاطین و
کفره را در بهشت و انبیای کاذب مبعوث سازد که دین آنها بت پرستی باشد و قتل
انبیا و حرمت عدل و حفظ نفوس و امثال اینهمه از وی مستحسن باشد بی اینکه ظلم لازم آید اینجا
چرا این ناصبی مسلک پیران خود را فراموش کرده در کارخانجات خدائی مداخلت
نموده شروع میکند بچون و چرا حق آنست که الحال قابلیت این همه نمانده که به پاداش این
چون و چرا او را بچراگاه فرستند انهم کالانعام بل هم اضل سبیلا قوله و این عبارت ظاهرا مخترع
الخ اقول امر سب و شتم و تکذیب رجال بسیار سهل و آسان است هر یکی از افراد
انسان میتواند که غیر خود را بهر نحو که خواهد با الفاظ درشت زیاده از انچه ناصب عداوت
اهلبیت نسبت بجناب شیخ صدوق بی ادبی کرده بسب و شتم و تنقیص نماید لیکن معتبر
نزد خواص و ارباب عقول آنست که انچه گوید مقرون بمستمسکی باشد و حجت و برهان
والا معلوم است که مشرکین مکه و اهل کتاب جناب حق سبحانه و تعالی و رسول را تکذیب
صریح میکردند کما قال الله تعالی حکایة عنهم وهو اصدق القائلین و ما هو الا افک مفتری وان
یکذبوک وقد کذبت رسل من قبلک وان یکذبوک فقد کذب الذین من قبلهم ونحو ذلک
و هرگاه این را دانستی پس از این تکذیب صدوق اگر منظور اینست که چون علی
بن ابیطالب بنابر حدیث صحاح سته حضرت خلیفهٔ ثانی را کاذب و خائن و غادر میدانست
و او درین وقت موجود نیست یکی از علمای شیعه او را بتقریب انتقام تکذیب باید نمود
پس اگر این مرهم جراحت سینهٔ شما باشد و ازین چه بهتر است لیکن غمیکه هست اینست
که علی بن ابیطالب کان مع الحق والحق معه پس تکذیب او و خائن و غادر دانستن آنحضرت
بمنزلهٔ وحی منزل باشد و اینمعنی از تکذیب مرید کاذب و غادر که در حق صدوق واقع شده
بمراحل دور قوله و این فرقه خود هرجا شنیدند الخ هرگاه حقیقت حال برین منوال است
پس عجب است از شاهصاحب که تا حال دو سه توقیع متضمن تصویب رای سنیان
و تخطئهٔ شیعیان بطرف یکی از معصوم منسوب ساخته برنیاوردند تا شیعیان علی طبق
عادات خود بی صرفه سرای اعتماد میکردند و شاه صاحب از زحمت این تصنیف که بسبب آن
نشانهٔ سهام ملام خاص و عام شدند خود را وا می رهانیدند و اگر بمقتضای حدیث شهر خود

... کالنجوم بایهم ... اهتدیتم تا سیابد مروان وزیر حضرت عثمان صاحب رقعهٔ مزوره که آنرا بمهر عثمان مختوم ساخته پی مقتول ساختن محمد بن ابی بکر مرسل نمود و این امر خیر را بکار ... آورد ... ند بزه کار هم نمیشد ند مگر اینکه بگویند حاشا که از مروان این تزویر بعمل آمده باشد لیکن درینصورت لازم می آید که تکذیب عثمان نموده باشند فاستحر ماشا و تفرقه میان ... است و قول درینباب ... واز سنجاست که هرگاه ابوهریره و انس و عبدالله بن عمر و نظرای ایشان برای طمع جاه و دنیا و اخذ حطام فانی آن دروغها بر پیغمبر خدا بستند و پیغمبر خدا زنده نبود تا تکذیب ایشان کند و عادات سنیان برین جاری شده که انچه صحابی گوید بی صرفه آنرا قبول میکنند اینقدر فساد در عالم بهم رسیده که شمهٔ ازان در عنصر شاه صاحب ظهور کرفته اما امامیه پس از داب ایشان همیشه این بوده که قسمیکه انبیا ما وا میکه معجزه ظاهر نسازند نبوت آنها بمعرض ثبوت نمیرسد همچنین مدعیان امامت و سفارت تا وقتیکه از ایشان ظهور معجزات بر طبق دعوای ایشان بظهور نمی پیوست هرگز امامیه آنرا بمعرض اعتبار در نمی آوردند وقس الحال علی ذلک وایضا مدار اعتماد اخبار خواه در ضمن کتاب باشد و خواه در ضمن قول و گفتار بر قیام قرائن مفیدهٔ علم است و بس واز سنجاست که علی رغم هذا الناصب علامهٔ تفتازانی که از علمای اعلام سنیان است اسناد کتابی که بطرف جناب علی بن موسی الرضا شده جزم نموده میگوید و هو الامام علی بن موسی الرضا ع مع جلالة قدره و نباهة ذکره و کمال علمه و هداه وورعه و تقواه قد کتب علی ظهر کتاب عهد المامون له ما ینبی عن وفور حمده و قبول عهده الی ان قال و هذا العهد بخطهما موجود الان فی المشهد الرضوی بخراسان قوله و عجب از شیخ ابن بابویه است الخ بکمرات بمعرض اظهار آمد که هیچیک از محدثین عامه و خاصه التزام این نه نموده که در هر کتاب حدیث انچه روایت کند بر طبق مدلول ظاهری آن معتقد و عامل هم باشد بلکه در صورت تعارض حدیث با ادلهٔ شرعیه که آن حدیث را روایت کرده باشند بمقتضای انچه از ادلهٔ شرعیه راجح میباشد بمقتضای آن عمل میکنند و میتواند شد که ابن بابویه با وجود اعتقاد بصحت این حدیث تاویل نماید باینکه معانی محکمهٔ آیات را اعدای اهلبیت حذف مینمایند و بطرف متشابهات نفسهای خود آنرا ماول میسازند اما انچه گفته که ابن بابویه قسمهای مغلظه یاد کرده پس حق بجانب اوست چه این کذب شاه صاحب شمهٔ از کذبات بیشمار ... پیران ایشان است

که بمیراث رسیده والا هر که کتاب اعتقادات ابن بابویه را دیده باشد این معنی محض است
و شاه صاحب آنرا افترا کرده اند فلعنة الله علی الکاذبین . قال الناصب المعاند علیه ما علیه
غلو چهارم آنکه گویند انبیا پس رو حضرت امیر خواهند بود و ایشان پیش پیش انبیا
خواهند رفت در روز قیامت و متمسک ایشان روایت محمد بن یعقوب کلینی است و از کافی
عن ابی الصامت الحلوانی عن ابی جعفر قال قال امیر المومنین لا یتقدمنی الا احمد صلعم
و نیز روایت فضل بن شاذان در کتاب القائم عن صالح بن حمزه عن الحسن بن عبد الله عن ابی عبد الله
قال قال امیر المومنین علی منبر الکوفة ما یتقدمنی الا احمد صلوات الله و سلامه علیه و ان
جمیع الملائکة و الرسل و الروح خلفنا و غیر این دو اثر نیز روایت بسیار درین مضمون ساخته اند
لیکن همه مخترع و مفتری اگر کسی را پیش از انبیا درجه می بود لابد در قرآن مجید به تعظیم او
و توقیر او و ایمان بمنصب او بطریق صراحت دعوت میفرمود چنانچه در حق انبیا همین قسم
بعمل آمده والا ترک لطف لازم می آید که مکلفین را خبر از حال شخص که این درجه داشته باشد
اصلا ندهد و اینها در بیخبری ایمان بمرتبه او نیارند و در تعظیم و توقیر او قصور نمایند این اخبار
احاد که غیر از کذاب چند آنها را کسی نشنیده اند و درین مطالب عمده که امهات عقائد اند چگونه کفایت
توانند کرد و الزام صحت بر مکلفین باین کپ های پوست خانه چه وقت توانند شد انتهی اقول
ناصب عداوت عترت عنقریب تصریح مینماید باینکه اجماع اهل اسلام منعقد گردیده بر اینکه
امت خاتم الانبیا پیشتر از جمیع انبیای مرسل و غیر مرسل داخل بهشت خواهند شد و اینجا چون
دیده که شیعیان حدیثی روایت کرده اند در باب اینکه جناب امیر المومنین مقدم بر انبیا داخل
بهشت خواهد گشت عداوت دیرینه موروثه از جناب امیر المومنین که در سینه پر کینه
خود داشت بی اختیار آن عداوت مشتعل شد و ضبط آن نتوانست کرد پس ای
ارباب انصاف حال شقاوت و عداوت این ناصبی را از آنجناب بجناب کبریای
حق و رسول خدا صلعم گفته یا علی لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا کافر ملاحظه فرمایند بعیب
خاطر و ته دل راضی است که یزید و شمر و عبد الرحمن ابن ملجم و دیگر برادران او پیشتر از
انبیای مرسل داخل بهشت شوند و باین راضی نمیشود که علی بن ابی طالب ع که بالاتفاق
قسیم جنت و نار است داخل بهشت شود فاعتبروا یا اولی الابصار فان الناصب کیف
اختار النار بالعار قوله لابد در قرآن مجید الخ این معارض است باینکه اگر انبیا را بر جناب ائمه ما

[illegible] روایة اگر متعاور [illegible] صد هزار بودند چرا نام امام [illegible] در قرآن ذکر نفرمود [illegible]
آخر قال [illegible] چنین میدان باید که کسی بگوید اگر نماز ظهر و عصر [illegible] چهار رکعت واجب بوده
وقت [illegible] در قرآن مفصل ذکر آن نشد [illegible] امام [illegible]
[illegible] الکریم [illegible] و از آیات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حق تعالی میباشد چنانچه نبوت لیکن چون این منصب
نیابت [illegible] حق تعالی در باب آن تنصیص نموده بقوله و انقسنا و انفسکم اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و انما ولیکم الله الایة و تصریح باسم نامی او را بر نبی گذاشته
تا نبی را هم دران مداخلت باشد و این مصلحت کثیرا لغنم ظاهر است و مصلحت دیگر دران
[illegible] که چون حق تعالی میدانست که اکثر صحابه منافقین اند و با امام بحق عداوت در سینه
[illegible] دارند اگر تصریح باسم آنحضرت میفرمود یقینا همه آنها مرتد میشدند و از دین بر می‌گشتند
و درینصورت خلل عظیم درمیان اسلام راه می یافت چنانچه قوله تعالی والله یعصمک من
الناس بران اشعار تمام دارد و واقعهٔ عقبه پس این تصریح باسم شریف محول بجناب
سید المرسلین شد تا او بتدریج بتقاریب مختلفه گوش زد آنها کند چنانچه ازهمین باب است
قوله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی و در آخر عمر فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه
و باز نظر باصرار منافقین در حین مفارقت روح مقدس خواست که بکتابت هم این را
مسجل سازد لیکن بحسن سعی خلیفهٔ ثانی میسر نشد قال الناصب المعاند علیه ما علیه
غلو شیعه آنکه گویند درجهٔ حضرت امیر و ائمه بالاتر از درجات انبیاست روز قیامت سوای
خاتم النبیین شیخ ابن بابویه درینباب هم روایات دارند فی معانی الاخبار عن خالد بن یزید
عن امیر المومنین قال انا یوم القیامة علی الدرجة الرفیعة دون درجة النبی و اما الانبیاء
و الرسل فدوننا علی المراقی و فی الامالی عن ابی عبد الله عن جده امیر المومنین قال قال
لی رسول یا علی انت اخی فی الدنیا و الاخرة و انت اقرب الخلائق الی یوم القیامة فی
الموقف بین یدی الجبار و روی سعد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی
عن النبی صلعم ان جبرئیل قال له اذا کان یوم القیامة نصب لک منبر عن یمین العرش
و للنبیین کلهم عن یسار العرش و بین یدیه و ینصب لعلی کرسی الی جانبک اکراما الی
غیر ذلک من الاخبار المصنوعة الموضوعة فی کتبهم و بالفرض اگر [illegible] صحیح هم باشند

نمید مدعا که تفضیل ... بر انبیا ... نمیشوند زیرا که ... [illegible]
خاتم الانبیا بعض آل اطهار او را بعض مواقف و مواضع تقدم بر جمیع خلق خواهد شد
و ازین تقدم تبعی تفضیل لازم نمی آید زیرا که امت مصطفویه بالاجماع پیشتر از امم سابقه در
بهشت داخل خواهند شد و بعضی همراه امت خود خواهد بود و تا از گذرگاه تنگ پل صراط
آنها را بگذرانند پس این امت را پیش از انبیا به تبعیت پیغمبر خود دخول بهشت
نصیب خواهد شد و بالاجماع تمام این امت از انبیا افضل نیست و ... [illegible]
تفضیل دانستن خلاف عقل و شرع و عرف است در گذرگاه و دروازه ارک پادشاهی
خدمتگاران و احشام امیری سر امیری به تبعیت امیرا اول مقدم میشوند و موجب تفضیل
آنها بر آن امیر نمی گردد انتهی اقول اگر مراد ناصبی اینست که شیعیان این احادیث را
از جمله ادله فضیلت علی بن ابیطالب ع م میگردانند و حال آنکه این دلالت بر فضیلت
آنحضرت نمیکند پس اول آنچه وارد میشود بر آن اینست که اگر زعم او چنین است
چرا این را از جمله ادله فضیلت علی بن ابیطالب ع م که مبحث آن گذشت معدود ساخت
تا بتحریر او لازم نمی آمد دوم اینکه دانستی که بنای این عقیده بر آیات کتاب الهی و احادیث
متفق علیها بین الفریقین است و بیکر از وجوه کثیره پس گفتگو در دلالت خصوص یک
حدیث و دو حدیث فائده بحال او نمی بخشد سیوم آنکه نشستن اشخاص بالای مراقی
فوق احمد بکر را قیاس نمودن بر دخول دروازه قیاس مع الفارق است و از اینجاست که
اگر عبدکسی در پایه اعلی فوق پایه پسر که بر آن مولایش نشسته نشیند مستحق ذم و ملام
... و عوام خواهد گردید و همچنین است حال پدر و پسر و نحو ذلک چهارم آنکه کلام جبرئیل
... و نصب لعلی کرسی الی جانب اگر اما صریح معلل واقع شده باینکه این بتقریب اکرام
... خواهد شد پس راه گفتگوی ناصبی درین مقام بجمیع وجوه مسدود است کما لا یخفی و اگر زعم او
این نیست که شیعیان این را از جمله ادله فضیلت میشمارند پس گفتگوی او درین مقام
چنانچه ذکر کرده سراسر پوچ و واهی است که مطابق ربط بانچه شیعیان گفته اند ندارد
قال الناصب المعاند علیه ما علیه عقیده سیوم آنکه انبیا از گناهان معصوم اند و همین است
مذهب اهل سنت لیکن تفصیلی دارد که از کتاب و اخبار صحیحه مفهوم میشود از کبائر و صغائر
عمدا معصوم اند و بعضی صغائر از ایشان سهوا صادر میشوند که آنرا زلات نامند و زلات در

لغزشی از قدم را کویند [illegible] پیغمبران باید معصوم [illegible] بشود که قصد طاعتی

[illegible] ننموده اند بسبب قرب و مجاورت آن طاعت [illegible] در آن کناه واقع میشوند

مانند این حالات شبیه است بحالت رهروی که قصد راهی [illegible] میکند و بسبب قرب و مجاورت

[illegible] ولای پای او لغزش می خورد و از این جهت کناه پیغمبران را زلت نامیده اند

و نیز [illegible] ند که صغائری که دلالت بر خست و دنائت طبع میکند مثل دزدیدن

یک حبه [illegible] ذاته از حق کسی از پیغمبران بطریق سهو نیز صادر نمیشوند زیرا که

موجب تنفر میکردند عوام را از اتباع اینها و نقض غرض بعثت لازم می آید والحق مرتبهٔ

نبوت و فائدهٔ بعثت مقتضی عصمت این بزرگواران است بچند وجه اول اینکه اگر از انبیا

کناهان عمدا صادر شوند و امت مامور است باتباع ایشان قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

[illegible] ایشان از معاصی و کناهان مردم را باز میدارند و نهی میکنند پس تناقض در میان

دعوت قولی و فعلی لازم آید دوم آنکه اگر کناه کنند باید که به اشد عذاب معذب شوند بقوله

تعالی اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات و لقوله تعالی یا نساء النبی من یات منکن

بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و معذب شدن خاصه باشد عذاب منافی

و مخالف منصب نبوت است زیرا که نبی شفیع امت و شاهد نیکی و بدی ایشان

است و چون خود درکار خود در مانده باشد شفاعت که کند و شهادت که او نماید سیوم

آنکه اگر کناه میکردند مثل سلاطین جائر میشدند که مردم را جبر میکنند و سیاست مینمایند بر

رسوم فاسده و ارتکاب فواحش و خود بعلت می آرند و لابد شأن انبیا از ملوک جائر و سلاطین

ظالم ممتاز و مباین میباید چهارم آنکه اگر کناه کنند مستوجب ایذا و اهانت و عقوبت کردند وقد

قال الله تعالی ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا

پنجم آنکه اگر کناه ایشان بر امت ظاهر شود استنکاف نمایند از طاعت ایشان و از نظر شان

بیفتند بلکه من بعد تصدیق نکنند و تکذیب نمایند و کویند که اگر ایشان در اخبار و مواعید خود راست

میکفتند خود چرا مرتکب این کار میشدند فرقهٔ یعقوبیه از امامیه از انبیا تجویز کنند صدور ذنوب

را و آنچه این فرقه صراحة میکویند تقیه امامیه در پرده می سرایند که امور شنیعه و کناهان

قبیحه و ارتکاب خود از انبیا روایت کرده اند چنانچه عنقریب بکوش میرسد انشاء الله

تعالی   اقول ناصب عداوت عترت در تبیین مسلک اهل سنت و الجماعة

[illegible] التزام دروغ بفروغ [illegible]

[illegible] بيني اصلا [illegible] آخر روزي كسي از ارباب [illegible]

[illegible] مطالع خواهد كرد [illegible] حقيقت حال بدين منوال است كه اهل [illegible]

اشاعره باشند قايل شده اند باينكه [illegible] پيغمبران مرسل و غير مرسل [illegible]

[illegible] مرتكب كبائر شوند سهوا وقبل نبوت هم عمدا [illegible] جائز است

كه يكي از انبياي سابقه مثل حضرت موسي وعيسي قبل نبوت عمدا [illegible] فواحش

مثل وطي امهات وبنات ولواطت كردن با آبا وابنا متصف شده باشند و بعد نبوت سهوا

و همچنين ميتواند شد كه حضرت ابراهيم واسحاق واسماعيل على نبينا وعليهم السلام قبل نبوت

ارتكاب صغائر خسيسه مثل سرقه تكه ناني از خانه عجوزه بيمار و تطفيف در ميزان براي

چند دانه گندم نموده باشند چه اينهمه از جمله صغائر است و در جنب كبائر كه صدور آن نزد

اكثر اشاعره قبل نبوت مجوز است بحساب سيجي درخور حساب و تعداد نه وازينجاست كه صاحب

مواقف عصمة عن الصغائر الخسيسة را بطرف بعضي معتزله اسنا نموده حيث قال و منهم

اي المعتزلة من منع عما ينفر كعهر الامهات والفجور في الاباء والصغائر الخسيسة دون غيرها انتهى

و همچنين گاه است كه از آنها بوسه لب ورخساره ومساس پستان زنهاي اجنبيه از روي شهوت

بعد بعثت بعمل آمده باشد نعوذ بالله من ذلك خداوندا بيزاري مي جويم از مذهب واهل مذهبي

كه مال كار آن اين باشد كه درباب پيغمبران خدا امثال چنين امور شنيعه كه ازان بت پرستان

هند واراذل مشركين ويهود ونصاري تبري مينمايند تجويز كنند ومطلقا پاس حرمت خدا ورسول

او نكنند همانا كه ماده فاسده اين مرض مهلك و باعث ومحرك ايشان برين عقيده ناهنجار

همانست كه قبل ازين بيان اشعار نموده شد اعني تا نشود كه باوجود نبوت [illegible]

[illegible] امور شنيعه را كسي باامثال چنين ارتكابات نشان قدح [illegible]

[illegible] ايشان در نظر خلائق چيزي نكاهد پس اگر اولياي ناصبه [illegible]

[illegible] از [illegible] نمايند در جواب گفته شود كه از ارباب ديانت وانصاف بعيد

مرشدايشان اسناد عقيده ونحو آن بطرف اماميه نمايد بي اينكه حواله بيكي از كتب [illegible]

ايشان كند بدون اقامت [illegible] برهان ازو وقبول نفرمايند و از واستدعاي تصحيح [illegible]

چنانچه درين كتاب [illegible] بدون اينكه اصلي داشته باشد عقائد بسيار [illegible]

۴۱

در بعضی ... وقتها از شجاعت ... تصریح می نمایند بانکه امام تجویز میشایند ... شرح مواقف ... مقام تقیه اظهار کفر نمایند و آنچنان ... انشاء الله تعالی درین نزدیکی ... ف ... و چون نوبت به شیعیان ... کیکی از عقاید و مانند آن ... فرند است ... تصحیح نقل کنند بدون آن دست و بر سینه ... مقام از ... است که بی اختیار از زبان قلم ... ش نمود ... ناقل ...

... الا تا حال ... در ایچ مقام اتفاق نیفتاد که بدون حواله بکتب و مصنفات علمای اعلام سنیان حرفی از عقاید و اعمال ایشان بزبان قلم و قلم زبان در معرض تحریر و تقریر آمده باشد و ما نحن فیه نیز از انجمله است پس بدانکه صاحب مواقف و شارح آن در باب عصمت انبیا انچه از نقل مذاهب مذکور ساخته اند به ترجمه آن می پردازد اجماع اهل ملل و شرائع منعقد شده بر اینکه واجب است عصمت انبیا از تعمد کذب در کلامیکه معجزه ... کند بر صدق آنها در ان که دعوی الرسالة و ما یبلغونه من الله الی الخلائق زیراکه کذب ... مبطل دلالت معجزه میکرد و آن باطل است و محال اما صدور کذب از ایشان دران بر سبیل سهو و نسیان پس خلافی است استاد ابو اسحاق و بسیاری از ائمه اعلام حکم بامتناع آن کرده اند و قاضی ابو بکر تجویز آن نموده بدلیل آنکه معجزه دلالت نمیکند مگر بر امتناع تعمد کذب در انچه معجزه بر صدق او دلالت کرده مطلقا انتهی قطع کلام او کرده میگویم که شارح مقاصد هم اسناد این عقیده بطرف قاضی نموده پس به بین این قاضی ابو بکر که از علمای اعلام اشاعره است تجویز می نماید این را که جناب انبیای مرسل بسهو و نسیان ... بفرمایند که فلان زن اجنبیه بشوهر دادن بر فلان کس بدون وجود یکی از محلل حلال است بلکه بگویند که فلان زن برفلان مرد که پسر یا پدر او ست حلال است و هرگاه مذهب او ... باشد پس از کجا که انچه پیغمبر خدا از احکام الهی بیان نموده همه بر سبیل تذکر و ... بوده چرا جائز نباشد که بر خلاف واقع سهوا فرموده باشد نعوذ بالله منه و هرگاه ... دانستی پس بدانکه بعد از ان صاحب مواقف و شارح آن گفته که اما سائر ذنوب ما عدای کذب در تبلیغ پس خالی از ان نیست که آن کفر است یا غیر آن اما کفر پس اجماع امت منعقد شده بر عصمت آنها از ان معصوم می باید باشند غیر الازارقة من الخوارج و شیعه تجویز نموده اند که پیغمبر ... خوف هلاک اظهار کفر نماید اما غیر کفر پس آن از قبیل کبائر

[illegible]

[illegible] جمهور [illegible]

[illegible] معتزله [illegible]

[illegible] پس اکثر علما تجویز آن کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] مذهب ما

اینست که آنرا بیان نموده ایم انتهی و بعضی از علمای اعلام تصریح نموده باینکه محدثین عامه
باجشویه پیروان عقیده موافق اند والله یعلم و عبارت مزبوره صریح است دراینکه از انبیای
مرسلان بعد بعثت نزد اکثر علمای اشاعره میتوانند شد که سفک دما و نهب اموال محترمه
و زنای امهات و بنات و شرب خمر و نحو آن سهوا یا بخطاء فی التاویل واقع شود پس هرگاه
سنیان بنابرین مسلک جزم ندارند باینکه خاتم المرسلین از امثال چنین فواحش محفوظ مانده
باشد نعوذ بالله منه بعد از آن صاحب مواقف و شارح آن گفته اند اما صغائر غیر خسه پس
جمهور علما سوای جبائی از معتزله عمدا و سهوا صدور آنرا از انبیای مرسل و غیر مرسل تجویز
نموده اند انتهی و عبارت شارح مقاصد دلالت میکند که این عقیده مخصوص امام الحرمین اشاعره
است حیث قال و ذهب امام الحرمین منا و ابو هاشم من المعتزلة الی تجویز الصغائر عمدا
انتهی پس مالیدن پستان زن نامحرم بشهوت و بوسه گرفتن آن و سر فرج آن دست
مالیدن و بنگ خوردن و چرس کشیدن و نحو آن نزد اکثر علمای اشاعره میتوانند شد که همه انبیای
مرسل یا بعضی از ایشان عمدا بعد حصول مرتبهٔ نبوت مرتکب آن شده باشند ای مرد دین دار
چشم بکشا و بنظر انصاف به بین که با اسلام جمع میتوانند شد [illegible] حق پیغمبر [illegible]
[illegible] چنین فواحش و امور شنیعه داشته باشد [illegible]
[illegible] اند هذا کله بعد الوحی المقابل نبوت پس اکثر
[illegible] مسئله صدور کبیره از انبیا جائز است زیرا که [illegible]
قبل بعثت صدور کبائر ممتنع باشد و عقل نیز [illegible]
دلالت نمیکند انتهی و [illegible] صحت صدور [illegible] عمدا و
فخر الدین را [illegible]

ایشان تا اول اسلام و واوضاع باشند بر ملائکه مقربین که طرفة العین معصیت خدا نکرده باشند و خلیل خدا و کلیم خدا و روح خدا و حبیب خدا شوند معاذ الله اگر زنای محرمات و شرب مسکرات و قتل نفس نا حق این خاصیت داشته باشد که پیغمبران باز تکاب آن پیغمبری [illegible] پس از کجا که اشاعره باین تمنا متصف بچنین صفات نشده باشند چه اگر بسبب [illegible] ت نبی نخواهند شد لا اقل ولی خو د خواهند شد چنانچه بنا بر تصریح مولوی عبد العلی که در [illegible] سالم کرده حبیب عجمی در مبدأ حال تا مدت چنین بوده بعد از آن او را مرتبهٔ ولایت حاصل شد و در اثنای ذکر اسم همین حبیب مولوی مز او را از جناب حق سبحانه و تعالی مرتبهٔ او را برای خودش سوال نموده بالجمله این همه سعی اشاعره برای ترویج ارواح مقدسهٔ خلفای ثلثه است تا ثابت شود که با وجود بت پرستی های چهل ساله و ارتکاب فسوق و فجور مرتبهٔ آنها از علی ع م بیشتر شود و یا برابر گو در بین نصرت یاران رسول رسول ایزد متعال ذلیل شود و در نظر خلایق خوار فاعتبروا یا اولی الابصار سبحان الله چه عزم درست دارند که این ذلت و خواری انبیا برای خاطر یاران نظر باینکه راه قدح و گفتگو کردن شیعیان را در باب صحابهٔ کبار مسدود میسازد موجب روشنی چشمهای ایشان است بخلاف اینکه علی بن ابیطالب را

[illegible] او گفته و [illegible] القاضی و هو انه [illegible] عقلا [illegible] ادله اثبات [illegible] عنهم صدوا [illegible]
نیر وزة العقل [illegible] النظره ولیس [illegible] منافیا لما دل المعجزة فان دلیله صدق [illegible] کلام دارند
یخبر عن [illegible] او ایجهوا و معنی التقریر للطال فانا نجوز ان یتنبی [illegible] [illegible] او یدعی [illegible]
المعجزات انتهی [illegible] اینکه گفته شود که این تجویز که نموده تجویز عقلی است
[illegible] صدور کفر از انبیا علی الاطلاق ممتنع میدانند قال و هر [illegible] بر این جماعه اطلاع
[illegible] های اشاعره در باب عصمت انبیا اختلاف بسیار دارند و مذهب آن [illegible] عقیده
[illegible] نیافته و به پاس حفظ ناموس مذهب خود تا در نظرهای خلایق رسوا نشوند در اطلاق
لفظ عصمت [illegible] چند با همه شریک اند لیکن مراد بعضی از آنها از لفظ عصمت غیر مراد بعضی دیگر
[illegible] و چون بنظر دقت بنگری میدانی که در حقیقت قائل بعصمت انبیا علی الاطلاق نیستند
[illegible] این ناصبی اگر از اهل سنت و جماعت نفس خود ش خواسته دران کلامی نیست و الا
[illegible] مذهب اشاعره علی الاطلاق بر همه که نموده کذبی است صریح که بر هیچ یک از ناظر [illegible]
[illegible] اشاعره مخفی و پوشیده نمیتواند شد و ایضا سهو و نسیان فعل اختیاری بنده نیست
[illegible] اگر تجویز اشاعره منحصر است در باب صدور ذنوب صغیره سهوا و نسیانا پس چه
[illegible] ارتکاب از قبیل ارتکاب ذنوب خواهد بود خصوصا بنا بر رای اشاعره که منکر حسن
قبح افعال اند و در حال نسیان که اختیاری نباشد تعلق امر و نهی معنی ندارد بخلاف امامیه
[illegible] نزد ایشان حسن و قبح افعال عقلی است و سهو و نسیان در باب انبیا و اوصیا خواه در
[illegible] مباح باشد و خواه غیر آن [illegible] الجمله این ناصبی و بعضی دیگر از متاخرین ایشان چون
[illegible] اند که اسلاف ایشان انچه در شان انبیا عقیده دارند موجب کمال رسوائی ایشان
[illegible] بیان مجمل بلک سراسر مهمل از طرف خود عقیدهٔ جدیده یافته بطرف کافهٔ اشاعره
[illegible] میسازند و ناظر متدین چون کلام اسلاف ایشان را می بیند از انچه آنها یافته اند
[illegible] می بیند اما انچه از ادله بر عصمت انبیا مذکور ساخته در حقیقت از کتب امامیه و غیره سرقه
خیانت نموده بر مسلک خود یا بعضی از آنها که آنرا مسلک کافهٔ اشاعره بدروغ قرار داده
[illegible] اقامت نموده و ازینجاست که صاحب مواقف و شارح آن بعدم تمامیت آن ادله
تصریح نموده اند حیث قال فهذه حجج العصمة اوردها الامام الرازی فی الاربعین وغیره من تصانیفه
قال المصنف وانت [illegible] انها فی محل النزاع و هی عصمتهم عن الکبیرة سهوا و عن الصغیرة

الصغيرة [illegible] بالقوية قال [illegible] انما يجب فيما يصدر عنهم قصدا لا سهوا وانا الزجر فانما يجب على المتعمد للكبائر دون الساهي والصغيرة النادرة عمدا معفوة عن مجتنب الكبائر وعليك بالتأمل في سائر الادلة انتهى چه معلوم است که نزاع میان عصمت انبیا از کبائر سهوا وعن الصغیرة عمدا واقع نشده مگر میان اشاعره چه بنا بر نص شارح موافق جمهور علمای ایشان [illegible] از صدور کبائر سهوا او خطاء فی التأویل قائل شده اند وهم دانستی که [illegible] علمای اشاعره ومعتزله قائل شده اند باینکه از انبیا سوای ذنوب خسیسه صغائر عمدا صادر میتواند شد واما آنچه تشنیع از حیثیت تقیه برامامیه نموده اند پس حقیقت حال آن انشاء الله تعالی عنقریب در اثنای نقض کلام نافرجام او که تالی کلام مقدم واقع شده کما ینبغی منکشف وظاهر خواهد گردید قال الناصب المعاند علیه ما علیه عقیدهٔ چهارم آنکه انبیا از دروغ گفتن وبهتان نمودن مطلقا معصوم اند خواه عمدا باشد خواه سهوا خواه پیش از نبوت خواه بعد از آن وامامیه گویند که کذب جائز است بلکه واجب برانبیا از روی تقیه وقول حضرت ابراهیم را که انی سقیم فرموده بر همین حمل کنند حالانکه اگر کذب جائز باشد برانبیا کو از روی تقیه وثوق واعتماد باقوال ایشان نماند وغرض بعثت منتقض گردد وتقیه انبیارا جائز نیست والا تبلیغ احکام الهی صورت نه بندد زیرا که در اول امر که هنوز ممد وناصری نمیباشد احتیاج تقیه بیشتر میباشد وچون در آن وقت ایشان خلاف حکم الهی ظاهر نمایند واز ایذای قوم بترسند دیگر حکم الهی چه قسم معلوم شود وعنقریب تحقیق این مسئله بیاید انشاء الله تعالی وآنچه در حدیث وارد شده است که لم یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات پس مراد از کذب معنی حقیقی آن نیست بلکه تعریضات را که نسبت بفهم سرسری سامع مشابه بکذب میباشد بطریق مشاکلت بکذب نام کرده اند ودر باب دوم تحقیق این گذشت انتهی اقول این کلام نکبت انجام مورد ملام است بچند وجه یکی آنکه تشنیع او بر شیعیان نظر به تجویز تقیه انبیا فی الجملة از قبیل تشنیع نمودن او است بر نفس خویش واسلاف خود چه قاضی بیضاوی تصریح نموده باینکه حضرت موسی تا مدت مدید بتقیه گذرانید حیث قال فی ذیل قوله تعالی مخاطبا لموسی ولبثت فینا سنین وفعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین فانه علیه الصلوة والسلام کان یعایشهم بالتقیة انتهى دوم آنکه [illegible] مبدای بعثت جناب

... سید المرسلین ... و همچنین که ... بر ... نموده
سید اللہ که ... سید المرسلین صلعم در ... از امور واد ... چنانچه
... در بعض کتب معتبره ... اعلی ذلک ... کلام ... حسین
بن محمد بن الحسن الدیار بکری ... در ... بیان کیفیت اسلام حمزه ...
... که اسلام ... اتفاق ...
... پیغمبر ... اظهار دعوت نمود پیش از اسلام عمر ... روز
... العقبی و در منتقی چنین مذکور است که اسلام حمزه روزی اتفاق
بتقریب آنکه هرگاه سی و نه کس از مردان بشرف اسلام فائز گردید ... بکر
الحاح نمود در باب خروج آنحضرت و اظهار دعوت آنجناب فرمود ای ابوبکر ما ... تاب مقاومت آنها نداریم پس باز ابوبکر درینباب اصرار ورزید و الحاح بسیار نمود ...
در نواحی مسجد آنحضرت ظاهر گشت و ابوبکر ایستاده خطبه خواند در حالیکه جناب
سید المرسلین صلعم نشسته بودند و اول کسی است که خلق را بطرف خدا ...
دعوت نمود مشرکین چون این حالت مشاهده نمودند بر ابوبکر حمله نمودند و او را ...
زدند و پامال خود ساختند و عتبه بن ربیعه فاسق به پشت هر دو نعال خود که جا بجا
کروه بودند بسیار کهنه بود آنقدر زد که بینی او بار خسارش برابر شده از هم ...
نداشت الی ما قال و قریب من ذلک فی سیر المتاخرین وفضل بن روزبهان در ...
و شوکت عمر میگوید ... پیغمبر خدا مبعوث گردید و کفار بر مسلمین مستولی گردیدند
و آنحضرت در خانه ارقم مخفی گردید و از سطوت کفار می ترسید و کسی قدرت ...
که اسلام را ظاهر تواند ساخت پس پیغمبر خدا برای اسلام چند کس که از انجا ...
... بپاس عزت اسلام مسئلت نمود و چون به برکت دعای ...
... دیا رسول الله اللات والعزی یعبدان علانیة و یعبد الله سرا ...
... بیایند و به بینند که این پیغمبر که افضل از سائر پیغمبران است ...
قوت در خود ندید مخفی در خانها در حال تقیه ... می برد و هرگز شعائر اسلام ظاهر نه
و چرا یکه و تنها یا با صحابه معدوده علانیه ... و اظهار اسلام نمی نمود کو باید
خود و صحابه او بمعرض هلاکت در می آ ... یستدل علیه بقوله

ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة چه این خطاب عام است شامل نبی و غیر نبی کما یخفی و در تفسیر بیضاوی [illegible] در ذیل قول حق تعالی فاصدع بما تؤمر که روایت کرده است که این امر بعد از سه سال از نبوت بود و این سه سال مدتی است که پیغمبر خدا اخفای امر خود کرد تا آنکه حق تعالی امر کرد آنحضرت را باظهار آن و صاحب مواهب لدنیه گفته قال ابو عبیدة بن عبد الله [illegible] مازال النبی [illegible] نزلت فاصدع [illegible] هم ولا [illegible] برین [illegible] صحاح ایشان ان النبی صلعم قال لعایشة لولا ان قومک حدیثو عهد بجاهلیة وفی روایة اخری حدیثو عهد بالکفر وفی روایة حدیثو عهد بالشرک واخاف ان تنکر قلوبهم لامرت بالبیت فهدم فادخلت فیه ما اخرج منه والزقته بالارض وجعلت له بابین بابا شرقیا وبابا غربیا فبلغت به اساس ابراهیم چه این حدیث صریح است در آنکه بعضی از امور بسبب اندیشه که از جانب قوم خود داشت بعمل نمی آورد و اگر این مانع نمی بود نمی کرد که میبایست بعمل می آورد و از انجمله است حدیث ام سلمه که در شرح ابن ابی الحدید معتزلی مذکور است اعنی قالت لعایشة کنت انا وانت مع رسول الله فی سفر له وکان علی یتعاهد نعلی رسول الله فیخصفها ویتعاهد اثوابه فیغسلها فنقبت له نعل فاخذها یومئذ یخصفها وقعد فی ظل سمرة وجاء ابوک ومعه عمر فاستاذنا علیه فقمنا الی الحجاب ودخلا فحادثاه فیما ارادا ثم قالا یا رسول الله انا لا ندری قدر ما تصحبنا ولو اعلمتنا من تستخلف علینا لیکون لنا بعدک مفزعا فقال لهما اما انی قد اری مکانه ولو فعلت لتفرقتم عنه کما تفرقت بنو اسرائیل عن هارون بن عمران فسکتا ثم خرجا فلما خرجنا الی رسول الله قلت له وکنت اجرأ علیه من کنت یا رسول الله مستخلفا علیهم فقال خاصف النعل فنظرنا فلم نر احدا الا علیا علم فقلت یا رسول الله ما اری الا علیا فقال هو ذاک فقالت عایشة نعم وایضا کدام تقیه ازین بیشتر خواهد بود که آنحضرت در شب از دست کفار مخفی و پنهان گریخت و بجای خود علی بن ابیطالب را خوابانید تا آنها را گمان شود که حضرت بجای خود است پس خود رفت و تا زمان معین [illegible] خود را در غار مخفی ساخت که هیچ حسی و حرکتی از و بگوش کسی نمیرسید پس [illegible] ل چنین میبود که ناصب عداوت عترت رسول را گمان است میباید غائب [illegible] باعلان و آشکار در ان شب دعوت می نمود ولو کان ذلک افضی الی الهلاک انتهی است حدیث صحاح ایشان [illegible] عروة بن الزبیر ان عایشة اخبرته استاذن رهط علی النبی

صلعم رجل فقال ائذنوا له فبئس ابن العشيرة او بئس اخو العشيرة فلما دخل الان له في الكلام
فقالت له يا رسول الله صلعم قلت ما قلت ثم النت له في القول فقال اي عائشة ان شر الناس
منزلة عند الله من تركه او ودعه الناس اتقاء فحشه و از انجمله است حديث صحاح ايشان
سيجاء برجال من امتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي فقال انك لا تدري
ما احدثوا بعدك فاقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت
انت الرقيب عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي لم يزالوا
مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم چه درين مقام اگر بمقتضاي تقيه كار نميكرد ميبايست كه باعيانهم
مردمان زمانه آن اخبار ميفرمود تا اين همه اختلاف در تعيين آنها واقع نميشد و از همين باب
بايد دانست شان نزول قوله تعالى واذ اسر النبي الى بعض ازواجه را واختصاص يافتن حذيفه
بعلم اسامي منافقين دون سائر الصحابة وامثال اين اگر از ادلهٔ جواز تقيه بلكه وقوع آن
از انبيا بر نگارم موجب اطناب كلام ومانع از وصول مرام ميگردد و داب علماي سنيان
چنين است كه هرگاه يكي از اسلاف ايشان بسبب جهل يا تجاهل بر سبيل تشنيع استناد
بعضي از عقائد يا اعمال بطرف اماميه نمود بخاصيت نتائج گوسپندان اورا بلا تشبيه جناب
ابو بكر تصور نموده كورانه بدون آنكه مراجعت بكتب طرفين نمايند وحسن و قبح آنرا دريافت
كنند بدنبالش مي شتابند و تشنيع اين ناصبي هم درين مسئلهٔ ما نحن فيه از اين قبيل است سيوم آنكه
انچه محققين علماي اماميه درين باب تحقيق نموده اند آنست كه جناب سيد مرتضى علم الهدى
وابن بابويه رحمة الله عليهما وغيره تقرير نموده اند چنانچه ترجمهٔ عبارت اين بزرگواران مرقوم قلم صدق رقم
ميگردد پس بدانكه سيد مرتضى در كتاب تنزيه الانبيا اول اشكال نموده باينكه چگونه جائز
باشد كه حضرت يوسف صبر نمايد بر عبوديت و انكار آن نكند وچگونه جائز باشد بر نبي صبر
نمودن بر اينكه اورا مستعبد و مسترق سازند بعد از ان جوابي چند مرقوم ساخته از انجمله اينكه
قومي گفته اند انه خاف القتل فكتم امر نبوته وصبر على العبودية بعد از ان گفته اين جواب
فاسد است چه نبي را جائز نيست كه بانچه مرسل شده كتمان آن نمايد گو خوف قتل باشد
زيرا كه اورا يقين حاصل است باينكه او را حق تعالى مبعوث به رسالت نكرده الا وهو عاصم له
من القتل حتى يقع الاداء ويسمع الدعوة والا كان نقضا للغرض پس اين كلام صريح است
درينكه نزد اماميه انبيا را جائز نيست كه تقيه نمايند در باب اظهار رسالت انچه مامور باظهار

باظهار ارسال آن شده اند وابن بابویه علیه الرحمة در کمال الدین وتمام النعمه گفته که قومی از اهل حق تفرقه نموده اند در میان تقیهٔ رسول صلعم وتقیهٔ امام باینکه نبی چون خود داعی حق باشد بطرف نبوت خود وتبیین منصب رسالت او مخصوص باو نیست پس اگر او را جائز باشد که بتقریب تقیه انکار نبوت خود کند حجت باطل کردد چه دیگر کسی نیست که بیان نبوت او نماید ومرتبهٔ رسالت او را به ثبوت رساند بخلاف امام که چون بیان امامت او بر عهدهٔ نبی است واو مثبت امامت ومبین آنست پس اگر امام با وجود نص نبی بر امامت او بسبب خوف اعدا انکار امامت نماید هیچ ضرر نداشته باشد بعد از ان ابن بابویه رحمه الله گفته که این جواب مرضی طبع من نیست بلکه ما میگوئیم که حال نبی وامام در باب تقیه یکسان است پس هرگاه نبی دعوی نبوت نموده باشد وادای رسالت کرده باشد ومعجزه بر طبق دعوای او حق تعالی بر دست او ظاهر ساخته باشد بعد از ان بسبب خوف واستیلای اعدا اگر نبوت خود را مخفی سازد وانکار نماید هیچ ضرر نداشته باشد چه حجت نبوت او بر ایشان ظاهر ولائح گشته پس تقیهٔ او ضرر نداشته باشد لمکان الحجة وهکذا حال الامام واز ینجاست که در صلح حدیبیه چون سهیل بن عمر وحفص بن الاحنف انکار نبوت آنحضرت نمودند وبکتابت لفظ رسول الله راضی نشدند حضرت آنرا محو ساخت چون میدانست که حجت نبی بودن آنحضرت بر آنها وبر غیر آنها باقامت معجزات تمام شده علی حسب اقتراح آنها حذف نمودن لفظ رسول الله از صحیفه ضرر بمرتبهٔ نبوت آنحضرت نخواهد رسانید انتهی وهمچنین هو لانا طبرسی در تفسیر مجمع البیان گفته که قول جبائی اینکه قوله تعالی واذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین دلالت میکند برینکه قول امامیه بجواز تقیه بر نبی وامام باطل است مقرون بصحت نیست زیرا که امامیه تجویز تقیه بر امام نمی نمایند مگر در امریکه دلیل قطعی موصل بطرف آن باشد ومکلف مزاح العلة باشد در تکلیف بان یعنی عذری در باب جهل آن نداشته باشد اما اگر امری باشد که بدون قول امام علم بان حاصل نشود ولایکون علی ذلک دلیل الامن جهته فلا یجوز علیه التقیه فیه وهذا کما اذا تقدم من النبی بیان فی شیء من احکام الشریعة فانه یجوز منه ان لا یبین فی حال اخری لامته ذلک الشیء اذا اقتضته المصلحة

انتهی اینست حال فخر بر نمودن امامیه تقیه را بر نبی و امام که از نقل کلام علمای اعلام
شیعیان بر تو واضح گردید و مؤید مختار امامیه احادیث عترت طاهره [illegible] کرام است که موجود
ند بآنکه بان حضرات متمسک شوند از انجمله حدیثی است در عیون باسناد شیخ صدوق
قال سهل بن القاسم النوشجانی قال قال رجل للرضا ع یابن رسول الله یروی عن عروة بن الزبیر
انه قال توفی النبی صلعم وهو فی تقیة فقال اما بعد قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک الایة فانه ازال کل تقیة بضمان الله عز و جل و بین امر الله ولکن قریش فعلت ما
اشتهت بعده پس اگر تشنیع ناصبی بر شیعیان از حیثیت تجویز چنین تقیه است پس
دانستی که اقوال بزرگان و اخبار صحاح و غیر صحاح ایشان برانچه بالاتر ازان است درباب
تقیه نبی دلالت مینماید و اگر از حیثیت دیگر است پس بهتانی است که اسلاف
ولی بتحقیق حال مذهب امامیه و اهل آن مذهب نبرده بر امامیه بسته اند و ذیل عقیدهٔ اما[illegible]
از لوث آن منزه و مبری چهارم قوله و قول حضرت ابراهیم را که انی سقیم الخ مردود
است بآنکه احادیث و اقوال امامیه نص اند بر آنکه حضرت ابراهیم ارتکاب کذب
نفرموده بلکه قائل این قول سنیان اند که حدیث صحاح ایشان نص است بر آنکه حضرت
ابراهیم در ینمقام و در مقامات دیگر مرتکب کذب گشته چنانچه انشاء الله تعالی عنقریب
ظاهر میشود پس چه بیحیائی است که آدمی با وجود ادعای اسلام عیب خود را بر دیگری
بندد و از عذاب خدا و تفضیح خلق نیندیشد پس بدانکه محمد بن یعقوب کلینی در کافی
از علی بن محمد ع باسناد مرفوع از ابی عبدالله ع درباب قول حق تعالی فنظر نظرة فی النجوم
فقال انی سقیم روایت نموده که فرموده حسب فرای ما یحل بالحسین فقال انی سقیم
لما یحل بالحسین ع و هم باسناد خود از حجر روایت کرده است که گفت ابوعبدالله ع
قال ابوجعفر ع عاب ابراهیم آلهتهم فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم قال ابوجعفر
ع والله ماکان سقیما وما کذب و هم باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده قال قیل
لابی جعفر ع وانا عنده ان سالم بن ابی حفصة واصحابه یروون عنک انک تکلم علی سبعین
وجها لک منها المخرج فقال ما یرید سالم منی یرید ان اجیء بالملائکة والله ما جاءت بهذا النبیون
ولقد قال ابراهیم انی سقیم وماکان سقیما [illegible] وفی کتاب معانی الاخبار عن ابی عبدالله
ع قال قلت له قوله تعالی انی سقیم فقال [illegible] سقیما وما کذب انما عنی

... سنه فرنادا و قد ادی انه عنی بقوله انی سقیم ای سأسقم و کل نبیت ... و قد
قال الله عزوجل لنبیه انک میت ای ستموت آری حدیثی وارد شده که آنحضرت
... کلمه را به تقیه فرموده و این منافی با حادیث سابق نیست چه تقیه اعم است
از اینکه از قبیل معاریض باشد یا نه و قد ورد عنهم علیهم السلام این الاحادیث یفسر بعضها
بعضا اینست حال احادیث امامیه که در باب تفسیر قوله تعالی حکایة عن ابراهیم انی
سقیم وارد گشته اما اقوال علمای امامیه پس اینک حاضر است تنزیه الانبیای سید
مرتضی علم الهدی و تفسیر مجمع البیان مولانا طبرسی که بمشتمل اند بر توجیهات عدیده
در باب قول آنحضرت تا مستلزم کذب نباشد اما سنیان پس علمای کبار ایشان در
صحاح خود روایت کرده اند حدیث طولانی که بعضی فقرات آن اینست فیاتون الی
الخلائق ابراهیم فیقولون انت نبی الله و خلیله من اهل الارض اشفع لنا الی ربک اما
... الی ما نحن فیه فیقول لهم ان ربی قد غضب الیوم غضبا لم یغضب قبله مثله و لن یغضب
بعده مثله و انی کنت کذبت ثلث کذبات فذکرها نفسی نفسی نفسی اذهبوا الی غیری و هم
در صحاح ایشان است ان رسول الله قال لم یکذب ابراهیم النبی الا ثلث کذبات ثم
... ابو هریرة و این هر دو حدیث چنانچه می بینی صریح است در اینکه حضرت ابراهیم
مرتکب کذب صریح که خطای محض است و معصیت صرف ... شده پس اهل ... در باب
... بچشم انصاف به بینند که محل تشنیع شیعه ... ائمه خود احادیث بسیار
روایت کرده اند نص بر اینکه حضرت ابراهیم هرگز مرتکب کذب نگشته یا سنیان اند
که صحیح احادیث متضمن صدور معصیت کذب از آن حضرت میدانند و آنرا از جمله
... صحاح خود میشمارند و از اینجا ظاهر و هویدا میگردد آنچه ناصب عداوت
... طائفه ... تشنیع ... خود ...
[illegible]
[illegible]
و بد [illegible]
عد [illegible]
[illegible]
... باشد کما لا یخفی

و از سجاست که فخر الدین رازی امام سنیان چون حفظ ناموس مذهب خود را در تکذیب
حدیث صحاح خود دیده حکم بموضوع بودن آن کرده چنانچه در تفسیر کبیر میگوید ان بعض الحشویة
روی عن النبی صلعم انه قال ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات فقلت الاولی ان لا یقبل مثل
هذه الاخبار فقال علی طریق الاستنکار فان لم نقبله لزم تکذیب الرواة فقلت له یا مسکین
ان قبلناه لزم الحکم بتکذیب ابراهیم وان رددناه لزم الحکم بتکذیب الرواة ولا شک ان
صون ابراهیم اولی من صون طائفة من المجاهیل عن الکذب انتهی قال الناصب
المعاند علیه ما علیه عقیدهٔ صحیح آنکه انبیا را معرفت واجبات ایمان قبل از بعثت و بعد از ان ضرور
است زیرا که جهل در عقاید موجب کفر و زندقه است و معاذ الله که انبیا را این جهل باشد
آری در احکام شرعیه بدون ورود وحی ایشان را علم حاصل نمیشود و در باب این علم وارد شده
قوله تعالی وعلمک ما لم تکن تعلم جماهیر مسلمین و یهود و نصاری برین عقیده اجماع دارند و جابجا
در حق انبیا در نصوص قرآنی وکلا آتینا حکما و علما و آتیناه الحکم صبیا و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب
وغیر ذلک صریح برین مدعا دلیل است و در بعضی مواضع ذکر بعثت و ارسال و وحی و انزال
کتاب بعد ازین مضمون واقع شده و نیز در حق لقمان بی آنکه وحی و نبوت داشته باشد
لفظ حکمت فرموده اند پس معلوم شد که این علم قبل از نبوت و وحی هم حاصل میشود
و امامیه گویند که انبیا را معرفت اصول عقاید در حین بعثت بلکه در حین مناجات و مکالمه که اعلای
مراتب قرب بشری با جناب خداوندی است حاصل نمیشود و معاذ الله من هذا الاعتقاد الباطل
یدل علی ذلک ما رواه محمد بن بابویه القمی فی عیون اخبار الرضا ع م و فی کتاب التوحید عن علی
بن موسی الرضا عن آبائه ع م الی امیر المومنین و محمد بن یعقوب الکلینی عن ابی جعفر
فی الکافی ان موسی بن عمران صلوات الله و سلامه علیه سال الله تعالی فقال یا رب ابعید
انت منی فاناديك ام قریب فاناجیک و این خبر صریح دلالت میکند که حضرت موسی را
این وقت که حالت مناجات و مکالمه بود از قرب و بعد مکانی منزه بودن باری تعالی معلوم
نبود و حقیقت این خبر آنست که در حضور جناب رسالت مآب صلعم اعرابی جاهلی آمده
سوال کرده بود که یا محمد ابعید ربنا فننادیه ام قریب فنناجیه جناب رسالت در جواب آن
اعرابی بیفهم تامل فرمودند که اگر هر دو شق بعد و قرب مکانی را نفی میکنم این بدوی جاهل
کم گرفتار اوهام و پابند حواس خود است بر نفی وجود باری تعالی محمول خواهد کرد زیرا که

زیرا که هم اینها علم نمیابند که کان موجودا افتقرت الی وجود آخر فاذا بعید منها و بعید و مجرد
بودن او از مکان و جهت و قرابت و بعد کذائی نمی‌یافتند و باور نمیکنند و درین اشتباه تمامی بودند
متکلفان جواب شد و آیهٔ اذا سألک عبادی عنی فانی قریب نازل گشت و درین آیه
اشارت بدقیقه شد که چون بعد مکانی منتفی شد قرب حاصل شد و قرب مکانی نباشد
زیرا که آنچه از قرب مکانی حاصل میشود بسبب انتفای بعد مکانی درینجا هم حاصل است
بدلیل آنکه اجیب دعوة الداع اذا دعان واین ارشاد هدایت نظام بسطر جمیع صفات
کمال و نقص آمد از انجمله الفاظ مذکوره در جناب او تعالی اطلاق کردن بسبب انتفای
انوثت واز انجمله ضحک و تبشیش و فرح بسبب انتفای حزن و بکا و از انجمله است حیا
بسبب انتفای وقاحت و از انجمله صبر و شکیبائی بسبب انتفای جزع و بی‌صبری و علی
هذا القیاس اگرچه معانی حقیقیهٔ این الفاظ هم درانجا متحقق نیست ولیکن این است طریق
هدایت خداوندی که گرفتاران اوهام را نیز موافق معلومات و موهومات ایشان تسلی
می بخشند و تکلیف ترقی بصرف معقولات نمیدهند تا آنکه از کنیزی بی عقل بر اثبات مکانی
عالی قناعت کردند وقتیکه پرسیدند این الله فقالت فی السماء همین قصهٔ اعرابی را حضرات ائمه
هم روایت فرموده اند وقت حفظ رجال این فرقه است که بجای اعرابی نام پیغمبری از پیغمبران
اولی العزم گرفتند و در ورطهٔ ضلالت افتادند و رجال اهل سنت هم و عین این قصه را یاد
داشتند و روایت کردند و همین است تفاوت در روایات ایشان و روایات اهل سنت
و ازین غلط قبیح پی باید برد که در دعای ضمنی قریشین و دیگر مثالب صحابه هم همین قسم
تبدیل اسماء و القاب و تحریف شمائل و صفات بوقوع آمده نوبت بکجا رسانیده و این همه
بسبب مساهلات و بی مبالاتی این فرقه است در روایات و دین که از هر کس و ناکس اخذ
علوم دینی کردند و هرگز بر محک امتحان نزدند تا سره از ناسره ممتاز و قلب از خالص جدا
میشد و روایت دیگر از همین باب در حق حضرت یونس هم دارند روی الکلینی عن ابی عبدالله
ان یونس کان یقول فی سجوده اتراک معذبی و قد عفرت لک فی التراب وجهی
اتراک معذبی و قد اظمأت لک هواجری اتراک معذبی و قد اسهرت لک لیلی اتراک
معذبی وقد اجتنبت لک المعاصی قال فاوحی الله الیه ان ارفع راسک فانی غیر معذبک فقال
ان قلت لا اعذبک ثم عذبتنی کان ماذا الست عبدک وانت ربی فاوحی الله عز و جل ان

[illegible] ثانی [illegible] تعالی ازاو [illegible] وعدا [illegible] [illegible]
یکی آنکه حضرت یونس را معلوم نبود که خلف وعده کردن قبیح [illegible] از ما [illegible] نفاق
و باری تعالی از قبائح منزه است دوم آنکه وجوب عدل یعنی ترک تعذیب غیر عاصی باطل
است والا حضرت یونس چرا خوف تعذیب میکرد و اگر حضرت یونس [illegible] مسئله اعتقادی
[illegible] مثل مسئله اولی پس از جناب باری تعالی جواب می آمد که مرا تعذیب
مطیع جایز نیست محض بر وعده حواله نمی فرمود بالجمله این خبر با شبهه از مفتریات رجال
این فرقه است که بزعم خود ایشان مضمونش بادله قطعیه باطل و نامسموع است و همچنین
[illegible] روایات این فرقه که لبطلانها منها علیها شواهد انتهی اقول بکرات در
معرض گذارش آمد که این ناصبی یا منافق است خارج از اسلام که در پرده میخواهد بر سائر
اهل اسلام تشنیع [illegible] بسبب حمق و جمود ذهنی که دارد اصلا قوت متنقله ندارد
و بسبب [illegible] بدون ملاحظه اطراف وجوانب شروع میکند در طعن و تشنیع
بامور یکه اگر تمام شود خانه دین وایمان سائر اهل اسلام برباد شود بالجمله این تشنیع نا[illegible]
[illegible] که او بیاید و بگوید که مدعیان اسلام عجب دروغگویان [illegible]
دروغگوئی [illegible] اند که بر جناب حق [illegible] تعالی دروغ بسته وچیزهای چند در [illegible]
نقل مینما[illegible] نیست از انجمله اینکه حق تعالی حکایة عن [illegible]
میفرماید فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین فلما رای القمر بازغ
قال هذا ربی فلما [illegible] لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین فلما رای الشمس بازغ
قال هذا ربی [illegible] ایة [illegible] کلام بمراتب قبیح تر است ازانچه موسی در مناجا[ت]
[illegible] مقا[illegible] ست اول آنکه حضرت ابراهیم جاهل بوده و معرو[illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم علیه
[illegible]
و علیه السلام [illegible]
بحکم جازم [illegible] آنکه کوکب [illegible] شمس [illegible]
است [illegible] سوم آنکه [illegible]
[illegible] چهارم آنکه [illegible] خطای [illegible]
[illegible] پنجم آنکه [illegible] شمس [illegible]

[illegible] واین تعلیل [illegible] چنانچه می بینی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مناجات [illegible] معنی که اگر بالفرض [illegible] معنی مراد باشد که این [illegible]

عدم علم [illegible] اتصاف باری تعالی بیکی از قرب و بعد [illegible] ظاهره که عوام

کفار [illegible] نمیشوند پس [illegible] ظاهر شد که منظور ناصبی تشنیع [illegible]

[illegible] دین اسلام نه بخصوص شیعیان و همچنین است کلام [illegible]

[illegible] حکایة عن موسی رب ارنی انظر الیک چه رویت حق تعالی در دار دنیا باتفاق فریقین

باطل است و محال پس لازم می آید که حضرت موسی جاهل باشند بما یجوز و ما لا یجوز

علی الله تعالی و اشاعره عالم بآن حاصل آنکه ناصبی اگر بهرهٔ از انصاف [illegible] میداشت

در معنی حدیث مناجات موسی که در کتب شیعیان مروی گشته تامل می نمود و چون آن

بیرون از لاوبهٔ آیات الهی نبود و محلی صحیح داشت بایست در تصحیح و تبیین معنی صحیح

[illegible] کوشید تا کفار را تنبه حاصل نمیشد بانچه در تحت ظواهر آیات است [illegible]

[illegible] بجاکه در باب مناجات موسی کرده آنها را متنبه سازد بوجود تشنیعی که

اضعاف آن در باب ظواهر آیات است و باز چون در صدد تاویلات شد و نظر با [illegible]

کرده را درمانی نیست بهیچ وجه مفید نباشد و حاصل معنی [illegible] بنا بر آنچه

گفتیم چنین میشود اللهم انی اعرف انک [illegible] القرب والبعد بحسب الحقیقة [illegible]

[illegible] المجاز یصح استعمال کل منهما فیک فا[illegible] هذین الا[illegible]

[illegible] اعامل معاملته معک فی وقت مکالمتک [illegible] و هرگاه این را دانستی

پس بدانکه معارف حق تعالی بر دو قسم است [illegible] بی بردن بآن

آنکه از قبیل سمعیات است که عقل بدون [illegible] [illegible]

[illegible] چون انبیا عقل کامل داشتند لابد که ایشان را [illegible]

[illegible] انبیا [illegible] باشد و استعمال تذکیر و تانیث و [illegible]

[illegible] که مخاطبات از دو حال [illegible]

[illegible] از قرب و بعد [illegible]

[illegible] زوایا طورا [illegible] شد

[illegible]

[illegible] حقیقی [illegible] ذات پاک او از [illegible] و منزه است و شک نیست که [illegible]

و المعتبر [illegible] میکنند خصوصا این ذو الجلال چون ناصبی خود تحریک [illegible] بسلسله [illegible]

قدر [illegible] از احادیث ایشان که دلالت صریح دارد بر اینکه پیغمبر ما که خاتم الانبیا ست جاهل محض

بوده و اوذا اصلا معرفت بخدای خود حاصل نبوده بر لازم تا ناظرین کرار باب انصاف باشند

دریابند که این ناصبی و امثال او که سراسر بهتان و دروغ بر پیغمبر خدا بسته اند قابل ذم

و تشنیع بلکه تکفیر اند یا نه نظر بر روایت حدیث مناجات مستحق ذم و ملام پس بدانکه ابوداود

در سنن خود که از جمله صحاح ستهٔ ایشان است از جبیر بن مطعم روایت کرده قال اتی

رسول الله صلعم اعرابي فقال یا رسول الله جهدت الانفس وضاعت العیال ونهکت الاموال

وهلکت الانعام فاستسق الله لنا فانا نستشفع بک علی الله ونستشفع بالله علیک قال رسول الله

صلعم ویحک اتدری ما تقول وسبح رسول الله صلعم فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی

وجوه اصحابه ثم قال انه لا یستشفع بالله علی احد من خلقه شان الله اعظم من ذلک ویحک

اتدری ما الله ان عرشه علی سمواته لهکذا وقال باصابعه مثل القبة علیه وانه لیئط اطیط الرحل

بالراکب وفی روایة ان الله فوق عرشه وعرشه فوق سمواته الحدیث و فخر الدین رازی

این حدیث را در کتاب تاسیس التقدیس خود باین عبارت نقل نموده ا[illegible]

جاء الی النبی صلعم فقال یا رسول الله هلکت الانفس وجاع العیال وذهبت الاموال

فاستسق لنا ربک فانا نستشفع بالله علیک وبک الی الله فقال صلعم سبحان الله سبحان الله

فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوه اصحابه ثم قال ویحک اتدری ما الله شانه اعظم من

ذلک انه لا یستشفع به علی احد انه لفوق سمواته علی عرشه فانه علیه هکذا واشار وقبب بیده

مثل القبة علیه قال الرازی واشار ابو الازهر ایضا یاط به اطیط الرحل بالراکب انتهی

این چه بی شرمیست و بیحیائی که برای پاس خاطر چندا را ازل صحابه که روایت چنین حدیث بدروغ

کرده اند تکذیب آنها نمی نمایند و آنرا از جملهٔ احادیث صحاح خود میشمارند که مستلزم جهل

پیغمبر خدا باشد بمرتبهٔ که او خدای خود را بمنزلهٔ فیل و جاموش تصور کند که ا[illegible] نقل

و گرانی جثهٔ او از عرش مثل کجاوه که بر و بسیار بار کرده باشند آواز بر می آید نعوذ بالله منه

و ایضا ترمذی روایت کرده از ابو رزین عقیلی قال قلت یا رسول الله این کان ربنا قبل

ان یخلق خلقه قال کان فی عماء ما تحته هواء وما فوقه هواء و خلق عرشه علی الماء انتهی [illegible]

فایده [illegible] اولی الابصار جناب سید المرسلین اعتقاد نمی دارند که حق تعالی محتاج بمکان
[illegible] نمیتوانست که او در جواب دهد باینکه او تعالی که خالق این است محتاج باین
نباشد تا اینکه برای او تعالی مکانی قرار دهد که عبادت از ستر و پرده باشد تا او را
جوابی میسر شود و هم ترمذی و ابوداود روایت نموده اند حدیث طولانی که آخر آن اینست
ثم فوق ظهورهن العرش ما بین اسفله و اعلاه مثل ما بین السماء الی السماء والله عزوجل
فوق ذلک و در حدیث مسلم فوق الماء العرش والله فوق العرش و هم از جملهٔ احادیث
صحاح ایشان است که بخاری و مسلم و غیره روایت کرده اند ان النبی صلعم قال فی
حدیث سؤال المؤمنین الشفاعة فیأتونی فاستأذن علی ربی فی داره فیؤذن لی علیه ازینجا
خداشناسی پیغمبر خدا بزعم سنیان معلوم شد مگر خدای خود را بمنزلهٔ یکی از پادشاه
[illegible] مشائخ صوفیه قرار داده که اندرون محل سرا و یا دیوان خاص می نشیند و کسی باریاب
بسبب حجاب و دربانان و چوب داران و یساول نمیشود مگر کسیکه مثل پیغمبر خدا
مقرب درگاه باشد نمیدانم که چه ضرر بحال ایشان میرسید اگر امثال چنین احادیث را
تصحیح نمیکردند و در کتب صحاح خود مندرج نمی نمودند تا قصور و جهل خاتم الانبیاء لازم نمی آمد
کاش این جانب داری رسول مثل جانب داری [illegible] منظور خود میداشتند یعنی
که اگر هزار شیعه [illegible] پیغمبر خدا [illegible] روایت کنند هرگز بر آنها سکوت
نمیکنند و تکذیب آن مینمایند و در کتب خود [illegible] باز ندو ضلا عن التصحیح این همه
برای اینست که هرچه بادا باد نقصان را بجناب صحابه [illegible] یدو از کودرین سعی نامشکور
جهل و نقصان به پیغمبر خدا عاید کردند فاعتبروا یا اولی الابصار و ایضا از احادیث صحاح
ایشان است آنچه از ابن جریج عن ابی الزبیر روایت کرده اند انه سمع جابر یسأل عن الورود
فقال نحن نجیء یوم القیامة عن کذا وکذا انظر الی ذلک فوق الناس قال فتدعی الامم باوثانها
وما کانت تعبد الاول فالاول ثم یأتینا ربنا بعد ذلک فیقول من تنظرون فیقولون ننظر ربنا
فیقول [illegible] ثم الاعلی فیقولون حتی ننظر الیک فیتجلی لهم یضحک قال ثم ینطلق بهم ویتبعونه
ویعطی [illegible] انسان منهم منافق او مؤمن نورا ثم یتبعونه و علی جسر جهنم کلالیب و حسک
تاخذ [illegible] الله تعالی ثم یطفأ نور المنافقین ثم ینجو المؤمنون اقول چگونه با وجود ادعای
[illegible] امثال چنین حدیث را که متضمن ضحک حق تعالی است و اعطای نور بمنافقین

[illegible] حدوی آرند و از جمله صحاح میشمارند و [illegible] امثال [illegible]
اخبار و [illegible] آثار صحیح باشد پس باید پیغمبر خدا [illegible] باشد [illegible] از [illegible]
مذهب [illegible] امت [illegible] اگر یکی از [illegible] اسلام [illegible] صحاب حق تعالی گرود
[illegible] تکفیر میکنند و از اسلام خارج [illegible]
[illegible] حق تعالی خواهد نمود و طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میگوید
انهم فی الدرک الاسفل من النار و ایشان برخلاف مدلول آیه از پیغمبر خدا روایت
میکنند که حق تعالی با نها نور کرامت خواهد فرمود و ایضا از جمله صحاح ایشان
[illegible] سعید خدری عن نبیهم صلعم یذکر فیه کیف یتساقط الکفار فی النار ثم قال
هذا [illegible] حتی اذا کان لم یبق الا من کان یعبد الله من بر و فاجر اتاهم الله فی ادنی [illegible]
من التی راوه فیها قال فما تنتظرون تتبع کل امة ما کانت تعبد قالوا یا ربنا فارقنا [illegible]
فی الدنیا افقر ما کنا الیهم و لم نصاحبهم فیقول انا ربکم فیقولون نعوذ بالله منک لا نشرک
بالله شیئا مرتین [illegible] حتی ان بعضهم لیکاد ان ینقلب فیقول هل بینکم و بینه علامة [illegible]
بها [illegible] عن ساق فلا یبقی من کان یسجد لله من تلقاء نفسه الا اذن [illegible]
بالسجود و لا یبقی من کان یسجد اتقاء [illegible] الا جعل الله ظهره طبقة واحدة کلما [illegible]
یسجد [illegible] قد تحول فی الصورة التی راوه فیها اول مرة
فیقول انا ربکم فیقولون انت ربنا [illegible] الله [illegible] پیغمبر خود
[illegible] اند [illegible] از امثال چنین هرزها عار دارند و خدای [illegible]
[illegible] میدانند [illegible] جسم و جسمانیة منزه میشمارند و اینها از خدا [illegible]
[illegible] میشمارند [illegible] پیغمبر خدا برای خدا متصور شدن [illegible]
حکم نمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] الرازی [illegible]
[illegible]

كل ليلة نعمة لاهل الجنة على كثيب من كافور ونحن نطرا لك رواه في المستدرك والنبي صلعم على ما ذكره الحميدي في الجمع بين الصحيحين في الحديث التاسع والتسعين من المتفق عليه من مسند انس بن مالك يرويه عن نبيهم صلعم ويشهد العقل بانه ما قاله قالوا عن نبيهم صلعم انه قال لا تزال جهنم تقول هل من مزيد حتى يضع رب العرش وفي رواية رب العزة قدمه فيها فيقول قط قط وعزتك وتنزوي بعضها الى بعض ومن كتاب الجمع بين الصحيحين للحميدي ايضا من المتفق عليه من مسند ابي هريرة مما رواه عن نبيهم صلعم قال فاما النار فلا تمتلي حتى يضع الله تعالى رجله فيها يقول قط قط فهناك تمتلي وينزوي بعضها الى بعض وسيد علي بن طاوس بعد نقل اين حديث گفته وهذا غلط ممن يرويه لان الله تعالى يقول لا بايس لاملان جهنم منك وممن تبعك منهم اجمعين فلا حاجة الى رواية القدم والعقل يشهد بانه مكذوب على النبي صلعم ومن كتاب الجمع بين الصحيحين للحميدي ايضا في مسند ابي هريرة رواه عن نبيهم قال اذا قاتل احدكم اخاه فلا يلطمن الوجه وفي رواية فليجتنب الى وجه فان الله تعالى خلق آدم على صورته ومن طرائف رواياتهم ما ذكره ايضا الرازي عنهم في كتاب تاسيس التقديس وذكر ان قد رواه صاحب شرح السنة وقد رواه الحميدي في الجمع بين الصحيحين فيمن يخرجه الله من النار قال عن نبيهم انه قال فيستمع اصوات اهل الجنة فيقول [illegible] انبيها فيقول [illegible] ان اعطيك الدنيا وما فيها فيقول رب [illegible] رب العالمين وفي جمع بين الصحيحين للحميدي في بعض روايات هذ [illegible] غفر لي او لتضحك بي وانت الملك فضحك ابن مسعود فقال الا تسالوني [illegible] فقالوا مم تضحك فقال هكذا ضحك رسول صلعم قالوا مم ضحك رسول الله فقال من ضحك رب العالمين حين قال
[illegible]

و بیحیائی است بالاتر از غضب خدا و رسول الله نمی ترسند که چنین دروغها بر پیغمبر خدا بسته
اند و معرفت پیغمبر را کمتر از معرفت ابا زل سوقی قرار داده اند تا جاهل نشنیده شبهه
کنند الحق و جوالهای بطرف خدای خود اسناد امثال چنین صفات نقصیه نموده باشند که
بقول شیعیان جناب سید المرسلین بطرف جناب حق سبحانه و تعالی سند ساخته
هذا کما تضمنه کتابهم تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و من ذلک
ما ذکره ایضا الرازی عنهم فی الکتاب المذکور انهم زعموا ان نبیهم محمدا صلعم قال لما قضی الله
بین خلقه استلقی علی قفاه ثم وضع احدی رجلیه علی الاخری ثم قال لا ینبغی لاحد ان یفعل مثل
هذا اوردها الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین فی المتفق علیه من مسند عبد الله بن عمر فی الحدیث
السادس بعد المائة رواه عن نبیهم صلعم انه قال ان احدکم اذا کان فی الصلوة فان الله
حیال وجهه فلا یتنخمن حیال وجهه فی الصلوة وروی بن مقاتل فی کتاب الاسماء فی حدیث
رفعه و اسنده قال قیل یا رسول الله این ربنا قال من ماء مرور لا من ارض و لا سماء خلق خیلا
فاجراها فعرقت فخلق نفسه من عرقها و ذکر سلیمان بن مقاتل فی کتاب الاسماء ایضا قال
روت جماعة یکثر عددهم و یتوفر جمعهم عن رسول الله صلعم انه قال ان الله عزوجل ینزل
فی کل لیلة الی سماء الدنیا و ذکر سلیمان بن مقاتل فی الکتاب المذکور عن بعضهم انهم یروون عن
نبیهم صلعم انهم [illegible] عیناه فعادوه الملایکة قال سلیمان بن مقاتل و منهم من یذکر ان البحر
من بزاق الله تعالی و ان علی را [illegible] شیعیان آنکه
با مثال چنین کفر و زندقه گرویده اند و مجرد امثال چنین عقاید ناپسندیده خود قناعت نکرده
بلکه پیغمبر خدا را با خود ها در باب این عقائد فاسده که عین جهل است و زندقه شریک ساخته
اند و باوجود این همه خیانتهای خود بمقتضای اینکه ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد
طعن مینمایند بر احادیث شیعیان و بر تصحیح چنین احادیث که متضمن چندین اکاذیب است
افتخار دارند و خود را از ارباب صلاح میشمارند و ادعای دین اسلام و دعوی مسلمانی گویا مراد
حافظ شیراز از حافظ همین حافظ غلام حلیم است که در نظم خود آورده   این حکایت چه خوش
آمد که سحر که میگفت بر در میکده با دف و نی ترسائی گر مسلمانی همین است که حافظ دارد
وای گر از پی امروز بود فردائی   و چون بحمد الله تعالی معظم مضمون قباحت مشحون این
ناصب ملعون نظر بانچه از تحقیقات انیقه و افکار ابکار بقید قلم آمد از معرض اعتبار ساقط

نماوفکر دید حال با تفصیل اقوال بیهوده ائمه خوامد کرد بساخته منتقض مبب از کم سخافت شود که بعضی از کلمات پوچ او در زوایای کلام مستور مانده یا از کثیبت قلم خجسته رقم نکرد. فاقول
قوله لکنهم از معرفت و اجبات ایمان قبل از بعثت الخ مقدوح است باینکه این معنی بنا بر اصول عدلیه که قائل بوجوب معرفت عقلا شده اند درست است و تمام اما بنا بر اصول سنیان پس چون قائل شده اند باینکه وجوب معرفت سمعی است هرگاه فرض نمائیم که نبی بعد زمان فترت مخلوق شود اگر او تحصیل معرفت نه نماید چون علم بوجوب معرفت برین تقدیر اکر او را حاصل خواهد شد بعد بعثت بواسطه وحی حاصل خواهد شد چرا موجب نقصان او باشد و سبب کفر او چه درین صورت عدم تحصیل معرفت از قبیل ترک واجب نخواهد بود کما لا یخفی قوله آری در احکام شرعیه الخ کاش ازین معدن غباوت و غوایت کسی مستفسر شود که وجوب معرفت مگر از احکام شرعیه نیست و حال آنکه منجمله احکام خمسه یکی وجوب است و ادراک آن منحصر است نزد تو در اعلام شارع قوله و در همین علم وارد است الخ این کلام مورد ملام او بجمیع وجوه دلالت میکند برینکه معرفت حق تعالی انبیا را بدون تعلیم حق تعالی حاصل میشود و این بنا بر اصول ایشان درست نمیشود چه معرفت هرگاه نظری است تحصیل آن موقوف بر نظر و فکر خواهد بود و جواز و عدم جواز آن چون مستفاد از قبل شارع می باید بشود پیغمبر خدا را بدون وحی علم بان ممتنع خواهد بود و هرگاه آن ممتنع باشد بچه تقریب جسارت بر نظر و فکر خواهد کرد و هرگاه نظر نخواهد کرد معرفت حق تعالی او را حاصل نخواهد شد و ایضا بکدام دلیل دانستی که مراد از علمک ما لم تکن تعلم ما عدای علم باری عز اسمه است لا بد علیه من دلیل قوله ... انبیا الخ استدلال نمودن بایه وکلا آتینا حکما و علما برینکه جمیع انبیا را قبل از ... جمیع علوم و معرفت خدای تعالی حاصل بوده کار این ناصب است و بس این کار ... آید و مردان چنین کنند کاش وجه دلالت این آیه را بر مدعای خود که تسطیر نموده افاده میفرمود تا ما هم مستفید میشدیم قوله و امامیه گویند که انبیا را الخ خدا شاهد است که اگر سنیان بمقتضای انصاف کار کنند چون امثال چنین هرزها او در کتاب این ناصبی به بینند باید حکم بتفسیق او نمایند چه بمجرد اینکه در کتب امامیه حدیثی وارد شده باشد که بزعم باطل ناصبی مفتی صحیح نداشته باشد و حال آنکه امامیه هنوز آنرا تصحیح نکرده باشند و علمای امامیه

[illegible] تصریح کرده‌اند تا آنکه انبیا و اوصیا طرفة العین جاهل بخدا نمی باشند و کلام رحمت
خدا [illegible] و [illegible] استناد کند بطرف امامیه که مذهب ایشان [illegible] که [illegible]
[illegible] خدا [illegible] حاصل نمی شود [illegible] کذب [illegible] کلام شرح [illegible]
اند که این ناصبی آنرا شروع واسته [illegible] تالیف آن کرده و در کتب [illegible] که [illegible]
[illegible] تالی [illegible] بخلیفهٔ ثانی [illegible] تالیف [illegible] و خیانت کرده [illegible] چنانچه
صحاح ایشان بر این دلالت دارد و اگر سنیان بان راضی شوند معذور میتوانند شد و ا
مشکل است والله یعلم بالصواب قوله در جواب آن اعرابی پیغمبر تامل فرموده [illegible] داد
می‌شود و بر این اینکه از دو حال خالی نیست یا اثبات قرب برای حق تعالی مستحسن [illegible]
یا نه بر تقدیر ثانی لازم می آید که حق تعالی برای خود ثابت کرده باشد امری را که از آن منزه
واجب باشد و بر تقدیر اول لازم می آید جهل جناب سید المرسلین بانچه اتصاف [illegible]
بآن مستحسن است و واقع فلیتحیر الناصب ایها شاء اما انچه ذکر از وقت [illegible] [illegible]
در باب ثبوت اتصاف حق تعالی بقرب و ضحک و مانند آن بجمیع فن اظهار آورده پس [illegible]
از اظهار تعمق خود در باب علم و دانش بر حضرت خاتم الانبیا فائدهٔ بحال او برا [illegible]
نمیتواند شد قوله از کنیزی بی عقل الخ تقریر جناب پیغمبر صلعم سرا مر باطل [illegible]
نباشد پس چگونه شارع از کنیزی مخبری خواهد و انست که برای خدای خود مکان [illegible]
آنکه اینکه چون احمد بن حنبل و اتباع او [illegible] چنین حکایتهای [illegible]
نواصب مراعاة لخاطرهم تجویز نموده باشند و از اینجاست که کافهٔ علمای ایشان احادیث تجسیم
[illegible] نموده‌اند و از جملهٔ صحاح احادیث شمرده کما عرفت قوله ما این قصهٔ اعرابی را [illegible]
[illegible] دون اقامت دلایل و قرینه تخطئهٔ [illegible] روایات مذهب امامیه موجب رونق بازار
نواصب شود پس شیعیان را میسر [illegible] که بگویند تمام احادیث کتب ایشان که متضمن [illegible]
[illegible] است و در [illegible] آن احادیث و [illegible] سامار
[illegible] خوش [illegible] روایت [illegible]
[illegible] اندا [illegible] صح [illegible] خو
[illegible] یا بهر نحو که باشد [illegible] رجال
[illegible] و ترویج [illegible] که از [illegible] علمای و اولا طیبین او در باب

در باب مناقب و مثالب صحابه مروی گشته بالکل ظاهرا بار دارند و متعلق مومنین صحابه و اعلام منافقین

صحابه ممتاز [illegible] باهم مخلوط شده اند [illegible] بحطام دنیای دنیه [illegible] متمتع شوند [illegible]

[illegible] امینه [illegible] جان و مال آنها [illegible] درین خبر صحیح [illegible] معلوم

[illegible] معلوم شد که ای ناصب عداوت عترت طاهره [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

عدالت و نصفت در حق بندگان الطاف میفرماید و بی گناه را بجای گنهکار مواخذه نمیفرماید و یا

تخلف وعده نمیکند همه عین کرم و تفضل اوست و بر همین متفرع است حمد و شکر و مدح حق تعالی

والا نظر بوجوب آنچه کرده که از حیثیت مطابقت علم ازلی او باشد و یا از حیثیت استحاله تخلف

وعده باید حق تعالی مستحق مدح نباشد و امتنان او بر بندگان درست نبود و قابل حمد و ثنا

نباشد و این بالاتفاق باطل است پس حضرت یونس تفضلات حق تعالی را درین مناجات

اظهار مینماید که این عدم تخلف وعده و دیگر آنچه بمقتضای عدالت بر خود لازم کرده چون مختار

مطلقی [illegible] بنظر ذات بی همتای خود بکنی و اگر نکنی کیست از بندگان که

معارضه با تو [illegible] نیست که اینست حق معرفت حق تعالی که حضرت یونس در

جناب باری گذارش نمود و این عین مذهب اهل اسلام است و اگر چنین نباشد معظم قرآن

که حق تعالی در آن در معرض امتنان صنوف تفضلات خود را بیان فرموده باطل و لاطائل

میگردد و لیکن ناصبی چون در صدد عداوت عترت نبی است هر چند جناب حضرات بدیهیات

جلیه را بمعرض تبیین آرند می باید که کلمه توحید باشد منکر آن شود هر چند درین جحد و انکار

همسنجیله کفار محسوب گردد فاعتبروا یا اولی الابصار قال الناصب المعاند علیه ما علیه

عقیده ششم آنکه انبیا معصوم اند از صدور گناه که موجب آن هلاک باشد امامیه درین عقیده

خلاف دارند و در حق بعضی انبیا این را روایت کنند [illegible] الکلینی عن ابن ابی یعفور قال

[illegible] اباعبدالله یقول و هو رافع یده الی السماء [illegible] طرفة عین ابدا

[illegible] ذلک فما کان باسرع من ان تحدر [illegible] لحیته ثم اقبل علی

[illegible] یعفور ان یونس بن متی وکله الله الی نفسه [illegible] فاحدث ذلک

[illegible] به کفر اصحابه [illegible]

واست آنچه از نص [illegible]

که حضرت یونس علی نبینا بلا اذن پروردگار قوم خود را گذاشته رفتند و بر این امر معاتب شدند
و نیز در دعای بد کردن بر قوم خود عجلت فرمودند و تحمل بر شدائد ایذا و تکذیب آنها نه نمودند
و ظاهر است که این هر دو امر گناه نیستند کبیره چرا باشند زیرا که نزد حضرت یونس قرائن
قویه قائم شدند بر آنکه ایشان ایمان نخواهند آورد پس دعای بد فرمودند و نیز بعد از انکشاف
عذاب الا ایشان ترسیدند که مرا ایذای شدید خواهند رسانید و تکذیب صریح خواهند
کرد که موافق وعده تو بوقوع نیامد ناچار گریخته رفتند و منتظر حکم پروردگار نماندند چون منصب
انبیا بس عالی است بر همین قدر او را عتاب شدید شد و تادیب و ارشاد فرمودند
و حال آنهم اگر شخصی غلام یا نوکر خود را عامل کرده بر دهی بفرستد و بگوید که اگر زمینداران و مزارعان
آن ده با تو سرکشی نمایند و تن باطاعت ندهند به من خواهی نوشت که فوجی از حضور
خود برای تاخت آن ده خواهم فرستاد و آن غلام یا نوکر در آن ده رفت و بمقدور خود در
استمالت رعایا و ترغیب و ترهیب آنها کوشید و آنها اصلا تن باطاعت او ندادند و احکام
او را قبول نداشتند بلکه در پی ایذای او شدند و او را مسخره گرفتند و او انتظار حکم خاوند
خود نکرد و خود عرضی درخواست نمود و فوج موعود فرستاد و خاوند بموجب وعده خود فوج
عظیم رخصت نمود زمینداران چون از قصد فوج مطلع شدند وکلا را بطور خفیه نزد خاوند ده
روان نمودند توبه و استغفار [illegible] بسیار اظهار کردند و قول و قرار دادند که آینده
از حکم او تجاوز نخواهند کرد و این غلام و نوکر بر این امور اطلاعی ندارد تا که فوج او بی تاخت ده او
مراجعت کرد و ده را صحیح و سالم گذاشته رفت این غلام یا نوکر چون این حالت مشاهده
نمود و از حقیقت حال اطلاعی نداشت بی آنکه حکم خاوند برسد بر بیان خود خائف شده زود از
نواح آن ده فرار کرده رفت بدین صورت غلام یا نوکر را عاصی و نافرمان بردار و مخالف خاوند
خود نتوان گفت آری اینقدر هست که این غلام یا نوکر اگر صبر میکرد و خود را در میان آنها میداشت
تا بوسیله او توبه و استغفار میکردند اساس کار بهتر میشد و از روی تواریخ و روایات
تسیریه هیچ امری ورای این دو چیز معلوم نمیشود که از حضرت یونس بوقوع آمده باشد
در قرآن مجید که لفظ لن نقدر علیه وارد شده [illegible] مشتق از قدر است بمعنی تضییق
و تنگ کردن من قبیل قوله تعالی الله یبسط الرزق [illegible] و یقدر نه از قدرت تا فساد
عقیده حضرت یونس ثابت شود و دلیل صریح بر این آنکه بعد از این عبارت فتاوی فی الطاعات

الظالمات فرموده اند و تفریع این و قاو ذا انبیر پیغمبر بر معنی قدرت هرگز درست
نمیشود و یا معنی دیگر بسیار چسپان است یعنی گمان کرد که ما او را تنگ نخواهیم کرد در
عتاب پس تو به نمود و از کرده خود استغفار آورد و بجا مید قبول و اعتراف حضرت یونس
در آخر این آیت بظلم حیث قال انی کنت من الظالمین بنابر هضم نفس و تضرع و زاری
است در جناب خداوند خود و اندک را بسیار دانستن چنانچه شیوه بندگان مطیع است
یا بنا بر آنکه ترک اولی در حق انبیا حکم معصیت و ظلم دارد و در حق عوام الناس انتهی
اقول مذهب امامیه در باب عصمت انبیا همیکه دارند قبل ازین واضح گشت و تمام
اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه در باب عصمت انبیا انچه امامیه مبالغه دارند هیچیک از فرق
اهل اسلام آنقدر ندارد زیرا که امامیه متفرد اند باینکه میگویند انبیا از اول عمر تا آخر عمر
از گناه صغیره و کبیره عمدا و سهوا منزه میباشند بخلاف دیگران پس انچه ناصب عداوت
اهلبیت در باب تنزیه حضرت یونس تقطیع بلاطائل بکار برده در حقیقت از کتب
شیعیان برداشته آنرا مسخ نموده و با شیعیان چنین گفتگو کردن از قبیل حکمت به لقمان
آموختن و زیره بکرمان بردن است و چون همیشه عادت باین جاری گشته که انچه در
معرض ادعا در آید مقرون بدلیل و حجت باشد بطریق انموذج قدری از
احادیث عترت طاهره و اقوال علمای امامیه که در باب تفسیر قوله تعالی و ذا النون اذ
ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه وارد گشته بمعرض نقل در آید در عیون اخبار الرضا
ع در باب ذکر مجلس الرضا ع عند المامون مع اهل الملل والمقالات از ابی الصلت
هروی مرویست که قال لما جمع المامون لعلی بن موسی الرضا ع الی ان حکی قوله ع
واما قوله عز و جل و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه انما ظن بمعنی استیقن
ان الله لن یضیق علیه رزقه الا تسمع قول الله عز و جل واما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه و لو
ظن ان الله لا یقدر علیه لکان قد کفر و باسناده الی علی بن محمد بن الجهم قال حضرت مجلس
المامون وعنده الرضا ع فقال له المامون یا بن رسول الله الیس من قولک ان الانبیاء
معصومون قال بلی قال فما معنی قول الله عز و جل و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
لن نقدر علیه فقال الرضا ع ذلک یونس بن متی ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنی
استیقن ان لن نقدر علیه ای لن نضیق علیه رزقه و قول الله عز و جل واما اذا ما ابتلاه فقدر

علیه رزقه ای ... علیه انی کنت من الظالمین ... کی مثل هذه الدنیا ... وقد رحمنی ... لهلکنی

بطن الحوت و در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام منقول است ... و ذا النون اذ

ذهب مغاضبا یقول من اعمال قومه فظن ان لن نقدر علیه یقول ... ان لن نعاقب بما

صنع و سید مرتضی علیه الرحمة در کتاب تنزیه الانبیا ... کفته ... صادر ... ترجمه آن اینست که

پس اگر کسی بگوید که چه معنی دارد قول حق تعالی و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن

نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و چه مراد

است از غضب آنحضرت و مورد غضب او که بود و چگونه کمان کرد که حق تعالی بر و قادر

نخواهد شد و چگونه اعتراف کرد باینکه او از ظالمین است و حال آنکه ظلم قبیح است

در جواب او گفته شود که هر که کمان کند که جناب حضرت یونس علیه السلام ازین حیثیت که حق

تعالی بر قوم او عذاب نازل نه نمود بر حق تعالی غضبناک کردید پس بدرستی

افترا کرده است بر حق تعالی و سائر انبیا چه غضب نمیکند بر حق تعالی ... باحق تعالی

عداوت داشته باشد و جاهل باشد باینکه افعال او تعالی از حکمت و مصلحت

نمیباشد و اینمعنی نه پیروان انبیا را ... نیست فضلا عمن عصمه الله و رفع درجته و بدرستیکه

حضرت یونس غضبناک نکرد ... بر قوم خود ازین جهت که تکذیب او نمودند

کفر خود اصرار ورزیدند ... طرف آنها مایوس کردید و مشاهده فر...

هیچ چه موعظه و نصیحت او بکار کر نمی افتد و آنها از کفر و زندقه خود نادم و پشیمان نمی

با خود اندیشید که اگر میان آنها اقامت نماید عذابیکه بر آنها نازل کرد و مبادا او را

گیرد پس بیرون آمد و کمان کرد که ما هرگز مسالک را بر و تنگ نخواهیم کرد چه معنی قد

بالتخفیف والتشدید التضییق کما قال الله تعالی و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله ...

قال ... التضییق والایضا قال فاما اذا ابتلاه ...

نقدر علیه ... که چگونه اعتراف کرد یونس ...

... صادر نگشته چه ممکن است ...

... الظالمین اینست که من از جنس کسانی

... که از ان وقوع ظلم ممکن

... صادر نگشته اظهار اینست

... صدور ظلم ازانها ممکن باشد چه فائده دارند ... که فائده آن اظهار
شکستگی و تذلل و ... آدمی خود است نزد جناب باری کما یقول الانسان ... از اقوال
... واعی الکبر و النجا ... انما انا من البشر و لست من الملائکة ...
... و یصیب ... لا یرید اضافة الخطاء الی نفسه فی الحال بل یکون الفائدة ...
... در زینباب ...
و همچنین مولانا طبرسی در تفسیر مجمع البیان توجیهی که بهشتاد بر تنزیه آنحضرت باشد
مذکور ساخته و طعن بسیار نموده بر کسی که نسبت صدور خطا بطرف آنحضرت نموده
بالجمله چون عصمت انبیا ضروری مذهب امامیه است بحیثیتیکه هیچ سنی ناصبی وخارجی
... بود که با وجود اطلاع او بر مذهب امامیه و عبور او بر کتب ایشان اقامت
... بان ... پس انچه درینباب گفته شود فضولی است و بمرتبه عیان است که احتیاج
... ندارد و هرگاه حقیقت حال بر تو واضح گشت پس الحال از راه انصاف بگو که
... بیان ... عصمت انبیا دارند بمجرد ورود یک روایت که
بنا بر فهم نارسای ناصبی ... مسلک امامیه باشد مذهب آنها صدور خطا از انبیا
شد و سنیان با وجود تصحیح حدیثی که دلالت ... خیانت شیخین
کند مذهب ایشان این نشود که حضرت ... خائن بوده اند
و همچنین با وجود حدیث صحیح ... حضرت عایشه در
... ایشان قرن شیطا ... بدان مانند نکردند و مذهب سنیان با وجود تصحیح حدیث
... لم یزالوا مرتدین ... بار نداد هیچیک از صحابه نشود و همچنین با وجود
... صحیح جهز واجیش اسامة وایتونی بدوات و قرطاس. و فاطمة بضعة منی ...
...
... فاطمه ...

حاصل گردید [illegible] و مدت نبوت در حین منتهای آن فوت میشد و امر چنین است کما لا یخفی
ونمیدانم که با وجود اینکه خلیفه ثانی بمرات بسیار علی رؤس الاشهاد میگفت لولا علی لهلک عمر
و سنیان همیشه در صدد تنزیه او شده عذرها از جانب او نقل میکنند که گاهی او در باب
اقامت حدود و دیگر معاملات شرعی مرتکب خلاف شرع نشده چنانچه بعد مراجعت بباب
مطاعن ظاهر میشود و معنی هلاکت را چه میگویند اما آنچه از تمثیل غلام و نوکر نوشته پس
هرگز مطابق تمثال له نیست چه غلام هرگاه که مامور بود بخدمت و متعین آن گردیده چون
بدون اجازت و اطلاع آقا گریخت یقینا عاصی و گنهکار خواهد گردید حاشا که حال حضرت
یونس چنین باشد لیکن ناصبی چون بلادت و حمق را میراث از اسلاف خود یافته مطلقا نمیفهمد
که چه میگوید و ایضا قول ناصب اینکه او انتظار حکم خداوند نکرد و کلامی است بی معنی چه در
ما سبق در این مثال فرض نموده که آقای او امر بانتظار حکم خود کرده تا بسبب عدم انتظار
و بجهت مبادرت غلام در باب نوشتن عرضی قصور عائد حال غلام تواند شد کیف و اگر
چنین می بود البته عاصی میشد و این مستلزم عصیان حضرت یونس علیه السلام بنا بر تمثیل او میگردید
کما لا یخفی قال الناصب الملعون علیه ما علیه عقیده هفتم آنکه حضرت آدم ابو البشر صفی الله
بود و از حسد و بغض و اصرار بر نافرمانی خدا پاک بود و همچنین است مذهب اهل سنت
قوله تعالی ثم اجتباه ربه فتاب علیه وهدی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب
الرحیم ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین امامیه در حق آن
ابو الآباء عقوق شنیع بکار برند و کمال بی ادبی نمایند و او را بحسد و بغض و سائر خصال
نامرضیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انگارند و آنچه ابلیس را نسبت بحضرت
آدم پیش آمد که حسد کرد و امر سجده را قبول ننمود و عهد خدا را در حق او ترک داد و
ملعون ابدی شد اینها در حق حضرت آدم نسبت بائمه اطهار ثابت کنند که حسد اینها
نمود و بمیثاق ولایت ایشان اقرار نکرد و عهد خدا را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بر وی
غضب فرمود و همیشه در غضب ماند معاذ الله من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا
عن علی بن موسی الرضا علیه السلام انه قال ان آدم لما اکرمه الله تعالی باسجاد الملائکة له و ادخاله الجنة
قال فی نفسه انا اکرم الخلق فنادی الله عز و جل ارفع راسک یا آدم فانظر الی ساق عرشی
فرفع آدم راسه فوجد فیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و زوجه

و زوجتك فاطمة سيدة نساء العالمين والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة فقال آدم
يا رب من هؤلاء فقال عز و جل هؤلاء من ذريتك وهم خير منك ومن جميع خلقي ولولاهم
ما خلقتك وما خلقت الجنة والنار ولا السماء والارض فاياك ان تنظر اليهم بعين الحسد
فاخرجك عن جواري فنظر اليهم بعين الحسد فسلط عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة
التي نهى الله تعالى عنها وايضا روى ابن بابويه في معاني الاخبار عن المفضل بن عمر عن ابي
عبد الله قال لما اسكن الله عز و جل آدم و زوجه الجنة قال لهما كلا منها رغدا حيث شئتما ولا
تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين فنظرا الى منزلة محمد و علي و فاطمة والحسن والحسين
والائمة من بعدهم فوجداها اشرف المنازل من منازل اهل الجنة فقالا ربنا لمن هذه
المنزلة فقال الله عز و جل ارفعا رؤسكما الى ساق عرشي فرفعا رؤسهما فوجدا اسماء محمد
و علي و فاطمة والحسن والحسين والائمة مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبار جل
جلاله فقالا يا ربنا ما اكرم هذه المنزلة عليك وما احبهم اليك وما اشرفهم لديك فقال الله جل
جلاله لولاهم ما خلقتكما هؤلاء خزنة علمي و امنائي على سري اياكما ان تنظرا اليهم بعين الحسد
وتتمنيا منزلتهم عندي ومحلهم من كرامتي فتدخلا من ذلك في نهيي وعصياني فتكونا من الظالمين
فوسوس لهما الشيطان فدلاهما بغرور وحملهما على تمني منزلتهم فنظرا اليهم بعين الحسد فخذلا
لذلك حالا در مضمون اين دو خبر عاقل را تامل بايد كرد كه در حق حضرت آدم چه قدر اهانت
وتحقير است زيرا كه حسد مطلقا از مذمومات و قبايح است باجماع جميع اهل ملل و نحل
خصوصا حسد اكابر و خيار عباد الله كه كبيره ايست از عمده كبائر واين همه را نسبت بحضرت آدم
ميكنند خاصة بعد از تقييد و تاكيد تمام از جناب كبرياى الهى پس در مذهب ايشان در ميان
آدم و ابليس فرقى نيست انچه ابليس با آدم كرد آدم با اولاد امجاد خود بعمل آورد
بلكه كار آدم بدتر از كار ابليس شد زيرا كه ابليس را با آدم علاقه نبود و آدم را با اين
بزرگواران علاقه پدرى و پسرى در ميان بود پس قطع رحم قريبه لازم آمد و حسد اولاد
كه در سلامت فطرت از محالات عاديه است به پيغمبرى كه اول پيغمبران و قبله
فرشتگان و ساكن جنت بود منسوب گشت معاذ الله من ذلك اينست معامله آدم در
مذهب اماميه در حق العباد اما معامله او در حق الله نزد ايشان پس از روايت ديگر شرح
كنيم روى محمد بن الحسن الصفار عن ابي جعفر ع م قال الله تعالى لادم و ذريته اخرجها من صلبه

[illegible] بر [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و علی امیر المؤمنین و الاوصیاء من بعده [illegible] امری
[illegible] من الصفوة الی [illegible] به معنی اعدا [illegible] وعاو که یا قالوا اقررنا و شهدنا و آدم لم یقر و لم
یکن له عزم علی الاقرار به در این خبر صریح [illegible] آدم باشد نوع کفر که کفر جحود باشد [illegible]
آمده تا قیر [illegible] پیغمبری که او را حق تعالی برگزیده خود پیدا کرده باشد و روح خاص خود [illegible]
دمیده و در حق او فرموده ان الله اصطفی آدم [illegible] را حکم به جحود او کرده [illegible] قدر دور [illegible]
و ایمان است و شریف مرتضی را در این امور فی الجمله حمیت اسلام بجوش آمده و
کتاب خود که مسمی بغرر و درر است انکار خبر میثاق نموده و حکم بوضع و اختراع آن [illegible]
و ابن صفار و شیوخ او را از دائره ایمان بر آورده و الحمد و عجب است ازین [illegible]
در نظم قرآن مجید تامل نمیکنند و در نمی یابند که محل عتاب بر آدم محض اکل شجره که گناه کبیره
نیست بالاجماع کردانیده اند و اگر این امور واقع میشد لازم بود که محل عتاب [illegible]
میکردانیدند و از آن خبر میدادند تا دیگران را مثال ابو بکر و عمر و عثمان [illegible]
و از امثال این قبائح اجتناب میکردند و این بدان ماند که شخصی را کشته باشند [illegible]
عهد او را انکار کرده باشد و از درخت خانه او بی پروانگی او چند دانه میوه چیده
باشد در مقام عتاب آن [illegible] ... ترک کناره کذاشته محض برخوردن دانه
و [illegible] [illegible] میاورد با وجود عقل کامل این معنی
نیست و در ترک عهد روایت دیگر از ائمه [illegible] حضرت آدم در کتب شان [illegible]
روی الصفار المذکور فی قوله تعالی و لقد عهدنا الی آدم قال عهد الله الی آدم فی محمد و الائمة [illegible]
بعده فترک و لم یکن له عزم انهم هکذا و اصل حقیقت اینست که ابن صفار هروی بود
مجوس که نام جد او فرخ بود و او خود را از موالی موسی بن عیسی اشعری میکرد
[illegible]

[illegible] ایشان برآید و بحمد الله الحال سنت بر نهایت این گروه مطلع شده اند
روایات اینها را جدا جدا انداخته و مثل لته حیض مطروح ساخته لیکن شیعه را [illegible]
[illegible] کرده پس رو این شیوخ ضلالت گردانیده دین و ایمان خود را مبتنی بر روایت این
[illegible] ساخته اند و ایمان خود را در راه متابعت این ابالیس آشنا [illegible] در باخته و من [illegible]
[illegible] [illegible] اد انتهی . اقول قبل از این بمرات واضح نموده شد که از جمله ضروریات
مذهب امامیه یکی اینست که انبیا از ابتدای عمر تا آخر آن معصوم می باشند از ارتکاب
ذنوب و عصیان خواه صغیره باشد و خواه کبیره عمدا و سهوا و قول به عصمت کذائی
از منفردات امامیه است که غیر ایشان را از آن بهره و نصیبی نیست و همچنین بمعرض
بیان در آمده که امامیه در اصول عقائد خبر احاد را سند نسازند گو حدیث صحیح باشد
اصطلاح متقدمین یا متاخرین و هرگاه این تمهید یافت پس طعن این ناصبی بر معاشر
علمای امامیه و محدثین ایشان از حیثیت روایت کردن احادیثی که بظواهرها دلالت میکند
[illegible] حدود [illegible] یا بجهت اینست که روایت کردن امثال چنین احادیث
برخلاف عقیده [illegible] باشد معیوب است و یا بجهت آنست که [illegible]
این احادیث چون معتقد علمای ایشان [illegible] احادیث حکم کرده اند
نابرین مستحق ذم و مورد سهام ملام گردیده اند [illegible] نیست اول پس
[illegible] این عیب مشترک است میان کافه محدثین اهل اسلام ضمن از حیثیت مذکوره بر
امامیه طعن [illegible] اهل اسلام است و شنیع و طاعن خارج از اسلام چنانچه توضیح این معنی
[illegible] بیان اجمالی در ماسبق گذشت لیکن اکتفا بمجرد تحویل موهم میشود که این مجرد حیله
[illegible] باشد لهذا بذکر بعضی روایات ایشان که در صحاح و غیر صحاح علمای ایشان
[illegible] کرده اند کلام خود را مسجل و مبرهن میسازیم [illegible]
[illegible] هریره روایت کرده قال قال رسول الله صلعم [illegible]
الحمد لله فحمد الله باذنه فقال له ربه یرحمک
جلوس فقال السلام علیکم قالوا علیکم السلام [illegible]
بینک و بینهم فقال له [illegible]
مبارک [illegible]

فاذا كل انسان مكتوب عمره بين عينيه فاذا فيهم رجل اضوءهم او من اضوئهم قال يا رب من هذا قال
هذا ابنك داود قد كتبت له عمر اربعين سنة قال يا رب زد في عمره قال ذلك الذي كتبت له قال
اي رب فاني قد جعلت له من عمري ستين سنة قال انت وذاك قال ثم سكن الجنة ما شاء
الله ثم اهبط منها وكان آدم يعد لنفسه فاتاه ملك الموت فقال له آدم قد عجلت قد كتبت لي
الف سنة قال بلى ولكنك جعلت لابنك داود ستين سنة فجحد فجحدت ذريته ونسيت
فنسيت ذريته قال فمن يومئذ امر بالكتاب والشهود پس نگاه کن بمضمون این روایت
که آدم عم باوجود تشرف او بمنصب نبوت و صفوت و عصمت بمقتضای این حدیث تکذیب
ملک الموت نموده که از کذب منزه است و خود برای نفع عاجل مرتکب کذب گشت و باوجود
این ترمذی که یکی از ارباب صحاح سته است این را روایت کرده و حکم به تصحیح آن نموده
و در ما سبق گذشت قول حضرت ابراهیم انی کذبت ثلث کذبات که متضمن آنست
حدیث صحاح ایشان و در حدیث بخاری تفسیر ثلث کذبات چنین است یکی آنکه در باب
کواکب گفت هذا ربی دوم آنکه در حق آلهه آنها گفت بل فعله کبیرهم سیوم آنکه گفت انی سقیم
پس نگاه کن بطرف قول او هذا ربی که مدلول آن اگر همان باشد که حدیث ایشان
بران دلالت دارد شرک بخدا است و باتفاق اهل اسلام اکبر کبائر الشرک بالله است
و باوجود اشتمال [illegible] امثال چنین ذنوب بطرف حضرت ابراهیم محدثین عامه
در کتب خود روایت کرده اند و تصحیح آن نموده [illegible] این هر دو حدیث که
متضمن تکذیب ملک الموت است و کذب و جحد حضرت آدم و متضمن شرک حضرت
ابراهیم و میان حدیثی که شیعیان روایت کرده اند متضمن [illegible] حضرت آدم [illegible]
کرده که آیا این طعن ناصبی بر شیعیان از رهگذر روایت نمودن چنین احادیث باوجود اینکه
ارباب صحاح او احادیث مشار الیها روایت کرده اند هیچ جا لائق و سزاوار او بوده
و هم حدیث صحاح ایشان متضمن آنست که حضرت موسی گفت انی قتلت نفسا لم اومر
بقتلها و حال آنکه معلوم است که قتل نفس بغیر حق اقبح و افحش مراتب از حسد است
پس ناصبی چرا تشنیع نمیکند و طعن نمی نماید برا اولیاء خود که ربقهٔ بندگی شان در گردن خود
کرده که چرا چنین احادیث را روایت کرده اند و افحش و اقبح از ان اینست که ابن ابی حاتم و طبری
و ابن منذر و ابن مردویه و بزار و ابن اسحاق فی السیرة و موسی بن عقبه فی المغازی

المغازی و ابو معشر فی السیرة کما به عایه الحافظ عماد الدین ابن کثیر و غیره روایت کرده اند که جناب سید المرسلین در اثنای قراءت سورهٔ والنجم خواندا فرایتم اللات والعزی و منات الثالثة الاخری تلک الغرانیق العلا و ان شفاعتهن لترتجی صاحب مواهب لدنیه گفته که هم تنبیه کرده بر ثبوت اصل این روایت شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل العسقلانی و این حافظ بن حجر عسقلانی گفته بدرستیکه جرأت نموده ابن العربی که گفته طبری روایات متعدده باین مضمون ذکر کرده لیکن همه بی اصل اند چه این حکم علی الاطلاق مردود است و همچنین قاضی عیاض که گفته لم یخرجه اهل الصحة و تضعیف این روایت کرده مطابق قواعد درست نمیشود فان الطرق اذا کثرت و تباینت مخارجها دل ذلک علی ان لها اصلا و قد ذکرنا ان ثلثة اسانید منها علی شرط الصحیح و هی مراسیل یحتج بمثلها من یحتج بالمرسل و کذا من لا یحتج به لاعتضاد بعضها ببعض انتهی ما اردنا ترجمة مع قلیل اختصار من کتاب المواهب اللدنیة پس ارباب دیانت و انصاف به بینند که با این کلمهٔ شرک و کفر که از جناب سید المرسلین با وجود ادعای اینکه از امت آنحضرت اند روایت میکنند و تصحیح آن مینمایند آیا هیچ جا اینها را می زیبد که محدثین شیعه را نظر بهمین اینکه بعضی از روایات متضمن حضرت آدم که بملاحظهٔ عظمت و جلال و مزید قرب و منزلت عترت و آل وقوع یافته در کتب احادیث خود روایت کرده اند طعن و تشنیع نمایند و این نمونه ایست از خروار و اندکی از بسیار که بر سبیل انموذج استشهار بان نموده شد و اگر تامل نمائی در ما سبق و ما لحق نظیر این بسیار خواهی یافت اما تشنیع از حیثیت ثانی پس توجیه آن بطرف امامیه بمراحل دور چه وانستی که مذهب ایشان امتناع صدور خطا علی الاطلاق از انبیاست و طعن ما بر سنیان نه تنها ازین حیثیت است که ایشان روایات کفر و زندقه را در کتب احادیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه ازین جهت است که ایشان تصحیح چنین احادیث کرده اند و میگویند که آنرا قطعا جناب سید المرسلین فرموده و چون این احادیث موجب ضلالت خلائق گردیده گویا منشاء این ضلالت جناب پیغمبر را قرار میدهند و ایضا اکثر اوقات در بسیاری از مواضع به صحت مضمون آن قائل میشوند و التزام آن مینمایند که خلاف عقل سائر عقلا و بیرون از دین سید الانبیاصلعم باشد و از ینجاست که چون احادیث بسیار که دلالت

بر تجسیم حق [illegible] میکنند در کتب صحاح [illegible] آورده اند حنابله مجسمه شده اند و چگونه
[illegible] نشوند حال آنکه چنین احادیث در کتب ایشان با انواع کثیره بمضامین عدیده متضمن
[illegible] و دلالت بر تجسیم حق تعالی بحد تواتر معنوی رسیده بحیثیتکه راه تاویل
[illegible] انصاف [illegible] آن [illegible] بعضی از آن نص است بر ضحک
حق تعالی و بعضی از آن متضمن [illegible] بصور مختلفه و بعضی از آن [illegible]
باب اینکه حق تعالی ساق دارد و در روز قیامت آن ساق را برهنه خواهد کرد و باین
نشان مردمان او را خواهند شناخت و بعضی از آن متضمن آنست که در جهنم قدم خود
را خواهد گذاشت که بسبب آن جهنم مملو خواهد شد و بعضی از آن اینکه حق تعالی
[illegible] عرش است و بسبب سنگینی او تعالی از عرش آواز برمی آید مثال آواز کجاوه که
بسیار بار کرده باشند و بعضی از آن دلالت میکنند بر اینکه او سبحانه در روز قیامت [illegible]
با بنده خلوت خواهد کرد و بعضی از آن بر اینکه جناب پیغمبر خدا در خانهٔ حق تعالی
التماس شفاعت بندگان خواهد نمود و بعضی از آن بر اینکه حق تعالی و پیغمبر او بر یک [illegible]
خواهند نشست و پاهای حق تعالی بالای کرسی خواهد بود و بعضی از آن دلالت میکند بر اینکه
در روز قیامت از آسمان فوج فوج ملائکه نازل خواهند شد پس خلائق خواهند پرسید که
میان شما کسی خدا هم است [illegible] خواهند گفت که عنقریب خدا هم می آید پس
اندرون عماء نازل خواهد گشت و هم روایت میکنند که خدا مثال قمر بی حجاب برای
بندگان متجلی خواهد شد و هم روایت میکنند که اگر ریسمان بیندازند در قعر زمین بجناب
تعالی خواهد رسید و امثال این روایات بسیار دارند و اکثری از ینها صحاح [illegible]
ایشانند پس الحال مرد باهوش بدیدهٔ انصاف به بیند و دریافت نماید که با
تصحیح [illegible] تجسیم چاره نیست پس بنا برین حق بجانب
[illegible] الا اگر این احادیث تاویل پذیر شوند پس
[illegible] شد و طریق افاده و استفاده مسدود گردد و
[illegible] آنکه پیغمبر خدا غنا شنیده و عایشه را با خود
[illegible] بسبب شیطانی راضی بوده تصحیح نموده اند بسیاری
[illegible] مسلک [illegible]

و برادر و هشتیدن غار اثبات با النبی علیه السلام قرار داوند چنانچه اکثر اولیاء امه ایشان
... طاعات وعبادات بشمرند و این را عین طاعت وعبادت می پندارند و همچنین ...
... ابی هریره وغیره منافقین صحابه محدثین ایشان در صحیح وغیر صحاح صدور معصیت از
انبیا روایت نموده اند بسیاری از ایشان بخلاف قائل شده اند بصدور معصیت از
ایشان نهایت آنکه چون دیده اند که این قول علی الاطلاق ... بعضی
... بین صغیره کرده اند هرگاه بعد نبوت باشد ومطلقا جائز میدارند هرگاه قبل نبوت
شده ونحو آن چنانچه گذشت والتزام مینمایند که چون حضرت موسی حدید الطبع وشدید
الغضب بود چه مستبعد باشد که او ملک الموت را طپانچه زند که چشمش کور شود سبحان الله
... از جانب ذو الجلال نزد موسی بیاید و موسی ندانسته باشد که هم لا یعصون الله و بامره
... ن با وجود آن خدا شناسی که نظر بان کاسم الله گشت پاس عظمت وجلال خدا نکند
... بی ادبی در خدمت ملک ازو سر زند که او بیک چشم کور شود و باز در مرتبه نبوت
... ج خللی واقع نشود وحال آنکه سنیان خود میدانند که باندک ارتکاب ترک اولی
... مقتضای آنکه حسنات الابرار سیئات المقربین چه تلخیهای آفات ومصائب که انبیا چشیده اند
... دنیا یا و محن که بسبب آن بایشان نرسیده و ... مصلحت خدا و رسول او از قرین
... نقل اکبر واصغر این بود که آنچه از آیات متشابهه او تعالی در قرآن مجید نازل کرده
... دین آنرا بر وجه مرضی تاویل فرموده آنچه مراد ومقصود حق تعالی است بیان سازند
... احتیاج خلق من حیث التنزیل والتاویل بطرف هر دو ثقل یکسان باشد چنانچه لن یفترقا حتی
... علی الحوض بران گواه است واز اینجاست که امامیه چون متمسک بذیل عترت بنابر
... حق تعالی ونبی او گردیده اند در کتب خود از ائمه دین احادیث بسیار در تاویل
... ت وتنزیه انبیا روایت کرده اند بحدیکه ...
... بوده که بشعر بر صدور ذنوب از انبیا است ...
... نظر بورود احادیث تنزیه با وجود ورود ...
... حق تعالی است خدا را منزه از جب ...
... بر خلاف سنیان انبیا را از صفا ...
... رده به تماشای رقص ...

حيث ماندوا مثال اين در دول بسيار است تا كجا بگويم و بقيد قلم آرم و ابا انضا بدانكه چون آيات
كتاب الهي مطابق محاورات فصحا و بانحاي حرب مشتمل بر كنايات و استعارات لطيفه
واقع شده مثال آنكه حق تعالي ميفرمايد الرحمن علي العرش استوي و يوم يكشف عن ساق
والارض جميعا قبضته يوم القيامة و يدالله فوق ايديهم جهال و سوفسطائي صحابه كه عقول آنها
قاصر بوده از ادراك دقائق امور اين آيات را حمل بر ظواهر نموده اضعاف آنچه بدان
ماند از عوارض اجسام براي حق تعالي اضافه كردند و بر جناب سيد المرسلين تهمت بستند
كه آنحضرت چنين فرموده چنانچه توضيح اين معني گذشت و از اينجاست كه تا احاديث كتب
ايشان علماي ايشان مطروح ساز ند راه تاويل آيات مزبوره بالكل بر آنها مسدود ميشود
آيا نمي بيني كه معني الرحمن علي العرش استوي الرحمن علي العرش استولي است كما
قال الشاعر قد استوي عمرو علي العراق من غير سيف ودم مهراق اي استولي ليكن چون
در حديث ايشان وارد شده كه سبب بار حق تعالي از عرش آواز كجاوه بر مي آيد و جاي او
بالاي عرش است و در روز قيامت پيغمبر خود را با خود و بالاي عرش خواهد نشانيد و امثال
آن محل تاويل نمي ماند و همچنين يوم يكشف عن ساق كنايه از شدت امر است كما قال
الشاعر اخو الحرب ان عضت به الحرب عضها وان شمرت عن ساقها الحرب شمرا ليكن
چون جهال و بي دينان صحابه از قصور عقل معني آيه را دريافت نكردند از پيش خود بافتند
كه در روز قيامت حق تعالي بصورتي خود را به بندگان خود خواهد نمود و خواهد گفت من خداي
شما هستم چون آنها قبول نخواهند كرد ساق خود را برهنه كرده بآنها خواهد نمود تا بخدائي او
اعتراف نمايند چنانچه گذشت و اين را براي رونق بازار خود بطرف پيغمبر خدا صلعم اسناد
كردند و همچنين آيه ديگر كنايه از تيسير امر است و يد كنايه از مقدرة ليكن اينها فهميده حمل
معني حقيقي كرده خدا را جسم بلكه انسان انگاشتند و بهر تقريب كه اتفاق افتاد لوازم بشريت
براي او ثابت كردند و از اينجاست كه بسياري از آنها مجسمه گرديده اند و احمد بن حنبل
امام سنيان از تنزيه حق تعالي تبري مي نمود چنانچه فخر الدين رازي بان تصريح نموده و اين همه
مفسده بجهت آن شد كه در باب تفسير اين آيات بجناب علي بن ابيطالب و اولاد
امجاد آنحضرت كه ما صور به تمسك آنها كرديده بودند رجوع نكردند و الا الحال هم در كتب
شيعيان آنچه از احاديث عترت متضمن تاويل اين آيات و ديگر كه مشعر بر

بر جسایت حق تعالی انست و ایات متکاثره که دلالت میکند بر صدور معصیت از انبیا

موجود است برای هدایت بکم شتکان کا قیمت ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق وانت

خیر الفاتحین و هرکاه مابرا لتفرقه میان ما و میان شیعیان و میان سنیان بر تو اکر چشم

انصاف وا کنی بر تو ظاهر [illegible] ما نحن فیه [illegible] میکوییم قوله از حسد و بغض و اصرار بر

نافرمانی [illegible] الخ ناصبی عنید اصرار برای این اضافه کرده که اصل صدور نافرمانی

را از حضرت آدم شیعیان جائز بلکه واقع میدانند و از کلام امام رازی چنین مستفاد میشود که

[illegible] نافرمانی از قبیل کناه کبیره بود چه او در تفسیر کبیر بعد از آنکه هفت وجه متضمن اینکه

کناه آدم از قبیل کبیره بود [illegible] ذکر ساخته کفت والجواب المعتمد من الوجوه الباقیه عندنا

ان نقول کلا فکم احتجاجهم او اثبتم بالدلالة ان ذلک کان حال النبوة و ذلک ممنوع فلم لا یجوز

ان یقال ان آدم حال ما صدرت عنه هذه الزلة ما کان نبیا ثم صار بعد ذلک نبیا انتهی و قاضی

بیضاوی در تفسیر خود از ادله حشویه که دلالت بر صدور کناه کبیره از حضرت آدم میکنند چند

[illegible] جواب کفته الاول انه لم یکن نبیا حینئذ والمدعی مطالب بالبیان انتهی اما حدیث

[illegible] حضرت آدم که در کتب امامیه مروی کشته و سبب تشنیع ناصب عداوت عترت

طاهره بر شیعیان اهلبیت کردیده پس از جمله [illegible] باعتقاد کردن

[illegible] تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات مذهب امامیه باشد [illegible] بلوش این

[illegible] عداوت عترت نرسیده که حسد بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه است و دوم حسد بمعنی

[illegible] تمنای زوال نعمت اول مباح است و ثانی مذموم و میدانم که اکر [illegible] این تقسیم

[illegible] ناصب عداوت عترت طاهره [illegible] خواهد نمود و لهذا [illegible] صحاح

[illegible] که دلالت صریح دارد بر آنچه ادعا نموده [illegible] لازم بود [illegible] او را باین تقریب

[illegible] که کفته اند [illegible] و رخنه به [illegible] بعد ذلک ان یقال فی حقه فبهت

[illegible] که بخاری روایت نموده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بخاری [illegible]

پس چرا جائز نباشد که حسد حضرت آدم ازین قبیل بوده باشد و چگونه چنین
نباشد حال اینکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آنرا مذکور ساخته متضمن کلمهٔ و حملها علی
تمنی منزلتهم است که در قوت تفسیر بمعنی حسد است لیکن چون غبطه هر چند مباح است اما
نظر بعلو منزلت و شرف مرتبت جناب عترت سید المرسلین غبطهٔ ایشان از قبیل
ترک اولی است لهذا احق سبحانه و تعالی علی حسب جری العادات الالهیه حضرت آدم را
معاتب ساخت و ایضا حسد بمجرد اینکه بمقتضای بشریت عارض شود ما دامیکه بمقتضای
آن کار نکند آدمی گنهکار بدان نمیشود چنانچه در همین معنی احادیث از ائمهٔ عترت ماثور گشته
و ایضا معلوم است که حضرت آدم متمسک گردیده به کلمات تیکه تفسیر آن بنابر احادیث
بسیار باسماء آل عبا شده پس باین قرینه نیز حسد بمعنی غبطه که از قبیل ترک اولی
بوده هم آدم اصرار نورزیده قوله امامیه در حق آن ابو الابا عقوق شنیع بکار برند اقول بحمد الله
دانستی که حسدیکه بنابر روایت امامیه حضرت آدم برده بهیچوجه منافی شان نبوت
نیست پس کمال عقوق ابو الابا که در حق امامیه از رهگذر چنین روایت نموده ناشی از
کمال سوء فهم و اعوجاج طبع ناصبی است سبحان الله روایت نمودن چنین چیزیکه مشتمل
حسد کذائی باشد موجب عقوق شیعیان شود و اسناد صدور کبائر و کذب و جحود و امثال این
بطرف آنحضرت چنانچه دانستی موجب عقوق سنیان نباشد لیکن هرگاه ائمهٔ سنیان
حضرت موسی کلیم الله را عاق حضرت ابو الابا قرار داده باشند [illegible] امامیه را بآن متهم میسازند
چه استبعاد داشته باشد تفصیل این اجمال آنکه صاحب جامع الاصول از مسلم نقل کرده
ان النبی صلعم قال تحاج آدم و موسی فحج آدم موسی فقال له موسی انت آدم الذی اغویت
الناس و اخرجتهم من الجنة فقال له آدم انت الذی اعطاه الله علم کل شیء و اصطفاه علی
الناس برسالته قال نعم قال فتلومنی علی امر قدر علی قبل ان اخلق اما اینکه گفته بد اشد
انواع کفر که کفر جحود باشد الخ حق آنست که این ناصبی کمال بیحیا واقع شده چه دانستی
که ترمذی صریح در حق حضرت آدم روایت نموده که فجحد پس این را کفر جحود نمیدانند
و عدم عزم را جحود مینامند و حال اینکه عدم عزم هرگز مرادف جحود نمیتواند شد و از عدم
عزم لازم نمی آید که هرگاه حضرت آدم مکلف باقرار میشد اقرار نمیکرد علاوه برین آنکه
این حکایت از عالم تقدیر است چه جناب ائمه در آن وقت موجود نبودند چنانچه غزالی

غزالی وغیره از هم جناب سید مرتضی در امثال چنین حکایات بهرای نرفته اند یا اثر عالم ارواح
است چنانچه مزعوم م. بعضی دیگر است نه این یا جرای دار تکلیف و دنیاست تا منافی
عصمت [illegible] بد پس آنچه ناصبی شقی درین مقام سرائیده ناشی از کمال جهل است
و نادانی [illegible] بسبب کمال عصبیت و عداوت عترت است تا سیاباشانی و سید مرتضی
کرا انکار [illegible] ایشان کرد بیان مغنی نیست که ناصبی فهمیده چنانچه قبل ازین واضح گشت قوله
محال غالب بر آدم الخ ناصبی غبی تامل در امثال چنین احادیث نه نموده و الا میدانست
که شجرهٔ منهی عنها را گاهی تعبیر کرده اند بحسد و گاهی بعلم و نحو آن قوله تا دیگران را مثال
ابو بکر الخ سبحان الله ابو بکر و عمر و احزاب آنها را قول پیغمبر خدا مخاطبا لعلی ع م یا علی
لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا کافر او منافق و فاطمة بضعة منی یوذینی ما یوذیها و اضعاف
اضعاف آن چنانچه کتب جانبین بان مملو است هرگاه موثر نیفتاد و استماع قصهٔ حضرت
آدم چه قسم موجب عبرت آنها میشد و ایضا معلوم است که ابلیس با قرب
و منزلتی که داشت بسبب نافرمانی و عدم امتثال امر الهی راندهٔ درگاه الهی گردید پس
اگر شیخین قابل پند و عبرت گرفتن می بودند ملاحظهٔ حال ابلیس نموده چرا پیغمبر خدا
را با وجود وعید شدید میان کفار تنها گذاشته [illegible] و امر نبوی که در باب
ولایت علی بن ابی طالب ع م و تجهیز جیش اسامه [illegible] دوات و قرطاس و نحو آن از
امور بسیار با وجود قول حق تعالی و من یعص الله و رسوله الایه استنکاف می ورزیدند
و حیات و زندگانی دنیا را بر آخرت اختیار میکردند قوله و اصل حقیقت اینست الخ پس
هرگاه حقیقت حال چنین باشد محل تعجب است اگر خباثت شرک و کفر از ابو بکر
و عمر مدت العمر ایشان با وجود اینکه سالهای سال بت پرستی کرده باشند و بتها را
خدای خود دانسته زائل شده باشد و از ینجا [illegible] در حین حیات پیغمبر و بعد آنحضرت
اثر نفاق اینها از مواضع بسیار به ثبوت میرسد از آنجمله است معاملهٔ حدیبیه و سوال
خلیفهٔ ثانی از حذیفه اینکه او از منافقین بوده یا نه و قول حذیفه بنا بر آنچه بخاری روایت
کرده با عبد الله بن عمر اینکه کسانیکه بهتر از شما بودند منافق بودند و چون ازین حرف عبد الله
خندید حذیفه گفت که عبد الله فهمید آنچه من گفتم و تعجب میکنم از خندیدن او و آنچه مسلم
در صحیح خود از قیس بن عباد روایت کرده قال قلت لعمار ارأیتم صنیعکم هذا الذی [illegible]

حتی انهم ... ا شهده ام شیئا ... الیکم رسول الله صلعم فقال ما عهد الینا ... الی الناس کافة ولکن اخبرنی حذیفة ان رسول الله اعلمه
اثنا عشر منافقا منهم ثمانیة لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط ... لم احفظ
ما قال فیهم چه این جواب باسوال هرگز مطابق نمیشود تا مراد از منافقین ...
علی بن ابیطالب و محاربین او نباشند و هم آنچه مسلم در صحیح خود از ابی الطفیل روایت
کرده قال کان بین رجل من اهل العقبة و بین حذیفة بعض ما یکون بین الناس ... انشدک
الله کم کان اصحاب العقبة قال فقال له القوم اخبره اذ ... فقال کنا نخبر انهم اربعة عشر
... منهم فقد کان القوم خمسة عشر و اشهد بالله ان اثنی عشر منهم حرب لله و
لرسوله فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد چه این استفسار از حذیفه شعار خلیفه ثانی
بوده کما صرح به الغزالی وغیره و آنچه بخاری از عائشه روایت کرده قال النبی صلعم ما اظن
فلانا و فلانا یعرفان من دیننا شیئا و آنچه مسلم در صحیح خود روایت کرده از سلمه بن الاکوع
قال عدنا مع رسول الله رجلا موعوکا قال فوضعت یدی علیه فقلت والله ما رایت کالیوم ...
حرا فقال رسول الله صلعم الا اخبرکم باشد حرا منه یوم القیامة ذینک الرجلین المقفین
لرجلین حینئذ من ... چه صاحبان عقل سلیم بانضمام قراین ما تقدم وغیره می فهمند که مقصود
رسول الله ... دو رجلین که از جمله صحابی آنحضرت باشند کیست و العا...
تکفیه الاشارة ... چند بر بعضی از این احادیث وبال ... استفسار شده لیکن بمساعد
تمقام طرد الباب ... معرض ترقیم آمد ... فان المسک ما کررته یتضوع ... قال الناصب
المعاند علیه ما علیه ... سیدی شتم آنکه هیچ نبی از رسالت استعفا نموده و از اداء احکام
الهی عذر نیاورده و همین است ... سنت و امامیه گویند که بعضی اولوا العزم از
رسولان استعفا از رسالت نمو... مدافعت پیش آورد ...
از آنجمله حضرت ... حق تعالی ... خود ...
کرایت ... کرد ...
از آنکه ... تنگ ... نوم ...
... ...
... ...

دراز آیات قرآن بیرون می آرند و از کلام الهی می فهمند حال آنکه استعفا از رسالت متضمن
رد وحی است و مستلزم اعدام التقیا ولا مراسه وانبیا ازین امر معصوم اند و در آیات
قرآنی ایشانرا جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشانرا الزام میدهند.
زیرا که این کلام از حضرت موسی اصلا در قرآن منقول نیست که مرا ازین کار معاف
دار و عوض من هارون را رسالت ده اینهمه خوش فهمی این فرقهٔ نافهم است آری
خوف از تکذیب قوم فرعون و ازانکه قتل کنند پیش از ادای رسالت و تنگی
وکوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون بر
امتثال امر و تمهید عذر در طلب معین و این خود عین صحت قبول است بمثابهٔ آنکه
پادشاه شخصی را بر مهمی معین سازد و آن شخص قلت رفقای خود و کثرت اعدا
و شوکت آنها بیان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند غرضش آنکه
از حضور پادشاه باو مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین
شوند [illegible] صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و دفع و در آیهٔ واجعل لی وزیرا
من اهلی [illegible] اشدد به ازری واشرکه فی امری تفسیر این مبهم و ازو [illegible] غرض
ایشان تشریک برادر خود بود در امر رسالت [illegible] هارون را عوض خود
ساختن و همچنین اخاف ان یقتلون محض برای استدفاع بلا و استجلاب حفظ از جانب
خدا بود نه دفع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم و سوء الظن لا سیما فی حق
الانبیاء خصوصا اولی العزم من الرسل انتهی اقول هذا بهتان عظیم اینک تفسیر
واحادیث کلام شیعیان اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیرا لوجود است اگر مزید
کاذب خائن بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب
ایشان مذکور نساخت و مکذب صریح قول ناصبی آنست که مولانا طبرسی در ذیل قوله
[illegible] قال رب انی اخاف الآیه گفته و لیس ذلک تعللا منه و توقفا فی تلقی الامر بل طلب
[illegible]ن معونة علی امتثاله و تمهید عذره و همچنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول
[illegible]ست اینکه ابن ابی الحدید بعد ازانکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است برابو بکر
[illegible] بثبت استقالة او بقول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من یذهب الی ان
[illegible] تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام و طلبه الی الامة ان یختاروا غیره

[illegible] امر [illegible] وه ام شیئا [illegible] الیکم رسول الله صلعم فقال [illegible] الینا
رسول الله [illegible] بعهده الی الناس کافة ولکن اخبرنی حذیفة ان رسول الله صلعم
اثنا عشر منافقا منهم ثمانیة لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و [illegible] لم یحفظ
ما قال [illegible] چه این جواب با سوال هرگز مطابق نمیشود و تا مراد او از منافقین [illegible]
علی بن ابیطالب و محاربین او نباشند و هم انچه مسلم در صحیح خود از ابو الطفیل روایت
کرده قال کان بین رجل من اهل العقبة و بین حذیفة بعض ما یکون بین الناس [illegible] نشدک
الله کم کان اصحاب العقبة قال فقال له القوم اخبره اذا سألک فقال کنا نخبر انهم اربعة عشر
فان کنت منهم فقد کان القوم خمسة عشر و اشهد بالله ان اثنی عشر منهم حرب لله
و لرسوله فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد چه این استفسار از حذیفه شعار خلیفه ثانی
بوده کما صرح به الغزالی و غیره و انچه بخاری از عایشه روایت کرده قال النبی صلعم ما اظن
فلانا و فلانا یعرفان من دیننا شیئا و انچه مسلم در صحیح خود روایت کرده از سلمه بن الاکوع
قال غدنا مع رسول الله رجلا موعوکا قال فوضعت یدی علیه فقلت والله ما رایت کالیوم اشد
حرا فقال رسول الله صلعم الا اخبرکم باشد حرا منه یوم القیامة هاذینک الرجلین المقفیین
لرجلین حینئذ من [illegible] چه صاحبان عقل سلیم بانضمام قراین ما تقدم و غیره می فهمند که مقصود
رسول الله [illegible] که از جمله صحابی آنحضرت باشند کیست و العاقل
تکفیه الاشارة [illegible] چند بر بعضی از این احادیث وبال درین استعاره شده لیکن بمساعدت
مقام طرد الباب [illegible] معرض ترقیم آمد فان المسک ما کررته یتضوع قال الناصب
المعاند علیه ما علیه [illegible] ششم آنکه هیچ نبی از رسالت استعفا نموده و از ادای احکام
الهی عذر نیاورده و همین است [illegible] سنت و امامیه گویند که بعضی اولو العزم
رسولان استعفا از رسالت نمود [illegible] بعضی [illegible] پیش آورده [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از آیات قرآن بدر می‌آرند و از کلام الهی می‌فهمند حال آنکه استعفا از رسالت متضمن رد وحی است و مستلزم اعدام اتقیا و اوامر الله و انبیا از این امر معصوم اند و در آیات مذکوره ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهند.
زیرا که این کلام از حضرت موسی اصلا در قرآن منقول نیست که مرا از این کار معاف دار و عوض من هارون را رسالت ده این همه خوش فهمی این فرقهٔ نافهم است آری خوف از تکذیب قوم فرعون و از آنکه قتل کنند پیشتر از ادای رسالت و تنگی دل و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون بر امتثال امر و تمهید عذر در طلب معین و اعوان خود و عین صحت قبول است بمثابهٔ آنکه پادشاه شخصی را بر مهمی معین سازد و آن شخص قلت رفقای خود و کثرت اعدا و شوکت آنها بیان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند غرضش آنکه از حضور پادشاه باو مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین شوند [illegible] صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و دفع و در آیهٔ واجعل لی وزیرا من اهلی [illegible] شد و به ازری و اشرکه فی امری تفسیر این مبهم وارد شده که غرض ایشان تشریک برادر خود بود در امر رسالت [illegible] و هارون را عوض خود ساختن و همچنین اخاف ان یقتلون محض برای استدفاع بلا و استجابت حفظ از جانب خدا بود نه دفع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم و سوء الظن لا سیما فی حق الانبیاء خصوصا اولی العزم من الرسل انتهی اقول هذا بهتان عظیم اینک تفسیر احادیث کلام شیعیان اثناعشری میان مخالف و موالف کثیرا الوجود است اگر مزید ذنب خائن بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور ساخت و کذب صریح قول ناصبی آنست که مولانا طبرسی در ذیل قوله قال رب انی اخاف الایه گفته و لیس ذلک تعللا منه و توقفا فی تلقی الامر بل طلب ان معونة علی امتثاله و تمهید عذره و همچنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول است اینکه ابن ابی الحدید بعد از آنکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابو بکر بثبت استقاله او بقول اقیلونی مذکور ساخته جواب گفت که من یذهب الی ان [illegible] تکون بالاختیار کیف یمتنع من جواز استقالة الامام و طلبه الی الامة ان یختاروا غیره

بعده تعالى ... ذلک ... واصحابه القائلین بان الامامة
... الا امام محترم علیه ... لا یقوم بالامامة ... امور ... تعینه ثابتة دون ...
و اقدر من المتمکنین انتهی پس هر گاه حال ... در باب امام ... حیثیت ...
و دین چنین باشد چه کار دارد در عقیدهٔ آنها در باب نبوت ...
امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیلونی اقیلونی لست ... علی فیکم
هیچ باید تا شیعیان را بسبب تاسی امام سنیان بحضرت ... مجال
هرد و زبان طعن کشایند و او را نظر بلاین استعفا متهم بعدم استحقاق خلافت ...
قال الناصب المعاند علیه ما علیه عقیدهٔ نهم آنکه مبعوث الی الخلق کافة و زمان ...
پرویز محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بود صلی الله علیه و ... عبدالله علی بن ابیطالب ... بن عبدالمطلب
و حضرت جبرئیل امین خداست بروحی از طرف خود با وحی بیاورده و در ادای رسالت
خیانت نکرده و نیز معصوم است از سهو و خطا در امور عظام و درین امر غلطی ...
و اشتباه او را واقع نشده غرابیه که مطابق حال شان گذشت در باب اول مخالفت
عقیده دارند ... را لعنت کنند و درینجا نصوص قرآنی و اخبار ائمهٔ اهلبیت
غالبا از ... و معهذا اسکات خصم هم نمیکنند زیرا که چون تهمت بر جبرئیل است
قرآن و شرائع ... اعتماد افتاد و اهلبیت چرا مخالف منصب جد خود که ...
شرف باو حاصل ... خواهند گفت ناچار از تورات و انجیل نقل باید آورد ...
هم اینقدر ... بندی جبرئیل نیست که دران کتب هم نعت محمد درج میکرد
ابا او ... نبی است و اگر احتمال هم پیدا کنند پس وحی حضرت موسی
... وا ... جبرئیل بود ... یست که یک دفعه ایشان را با او ...
ورطهٔ عنایت شده بود مکتوب ... زبر جد ... و درانجا دخل جبرئیل نمیتواند
... منه قال الله تعالی لابراهیم ان ... و یکون
... هبوطه الیه بالخشوع و نسخهٔ تورات که این عبارت
... اسلام را جز ان دست نیست و نه دران جبرئیل
... و ن جبرئیل ... را بنقدم
بخشوع

... منتو بما و باشند غیر از ... [illegible] ... است الا علی بن ابی طالب ... پس در
این قافیه ثابت متفاوت و جا ... [illegible] ... مظلوم ماند و چون نوبت بخلافت او
... که ... [illegible] ... و ... بوشیده نیست
... [illegible] ... منه ... [illegible] ... اسماعیل ... [illegible] ...
... آمده و این قسم نبی لابد از بنی اسماعیل پیدا شود و علی بن ابیطالب
... احکام الهی ... [illegible] ... بقول خدا در ... او آمد بانکه خود را تابع پیغمبر وقت و تلمیذ او
دانست پس آن نبی نیست الا محمد بن عبد الله و فی الانجیل و فی الاصحاح الرابع عشر
من انجیل یوحنا ان فارقلیط روح القدس الذی یرسله ابی باسمی هو یعلمکم و یمنحکم جمیع
الاشیاء و هو یذکرکم ما قلته لکم و فی انجیل یوحنا ایضا فی الاصحاح السادس عشر لکننی اقول لکم
الان حقا یقینا ان انطلاقی عنکم خیر لکم فان لم انطلق الی ابی لم یأتکم فارقلیط وان انطلقت
ارسلته الیکم فاذا جاء هو یفند اهل العالم و یدینهم و یوبخهم و یوقفهم علی الخطیة و البر
... [illegible] ... ان لی کثیرا ارید ان اقوله لکم و لکن لا تقدرون علی قبوله و الاحتفاظ به و لکن
اذا جاء روح الحق یرشدکم و یعلمکم و یرید کم بجمیع الخیر لانه لیس یتکلم ... [illegible] ...
و در زبور نام مقدس محمد بن عبد الله نیز واقع است ... [illegible] ... از اصل زائل
میباشد فی الزبور و نسخة محفوظة عند الیهود یا احمد فاضت الرحمة ... [illegible] ... من اجل ذلک
بارک علیک فتقلد السیف فان بهاءک و حمدک الغالب و ... [illegible] ... فان ناموسک
و شرائعک مقرونة بهیبة یمینک سهامک مسنونة و الامم یخرون ... [illegible] ... حق جاء الله
من الیمن و التقدیس من جبل فاران و امتلأت الارض من تحمید ... [illegible] ... و ملک
الارض و رقاب الامم و فی موضع آخر ... [illegible] ... انکشفت السماء من بهاء احمد
و امتلأت الارض من حمده و اهل کتاب ... [illegible] ... مبعث و نسب و نعوت و شمائل
... و اخراج کفار قریش او را از وطن خود ... [illegible] ...
تخصیصات و تقییدات احتمال شرکت ابهامی ... [illegible] ...
... و لهذا در وقت ظهور آن عالیجناب آن ... [illegible] ...
پارهٔ در ربقهٔ انقیاد در آمدند و برخی و عدهٔ ... [illegible] ...
و قدیر پیش دستی کرد و آن جماعت قبل از ... [illegible] ...

و نیز در وقت تولد غلامانی که ظهور آمده و تکلم احجار و اشجار و اخبار کاهنین و هاتف
و آن هاتف جن و بانگ زدن اصنام و شیاطین و منجمین و لا وقت بعثت آنچه وقوع یافت
احتمالات دیگر را مسدود ساخت با ظهور معجزات و استجابت دعوات و امداد و نصرتی
که پی در پی از جناب الهی باو و اتباع او میرسید و برکات و انوار که اندرون باکلیم منتشر و
باقی ماند و دلیل الهی تخصیص او گردید و قطع نظر ازین همه احتمال غلط و اشتباه در حق جبرئیل
وقتی متخیل و متوهم میشد که مدار از سال وحی و تعیین موحی الیه محض بر نمودن تصویر
او میشد و ذکر نام و نشان نبوت و نشانیها آن نمی بود و خدای تعالی تدارک این غلط و تنبیه
برین اشتباه نمیتوانست کرد و این همه شقوق بدیهیة البطلان اند و معهذا مشابهت
صوری درمیان آنجناب و حضرت امیر بتواتر مخبرین از شیعه و غیر شیعه که حلیه هر دو
بزرگ را روایت کرده اند باطل و بی اصل است اکثر غرابیه و ذبابیه بطریق خرافات
ادعا نمایند تعبیق غرابی و طنین ذبابی بیش نخواهد بود انتهی کلام المخالف اقول باید
دانست که قبل ازین در کتاب صوارم توضیح و تحقیق نموده شده آنکه کافه فرقه ضاله خواه
از سنیان باشند و خواه از شیعیان محسوب شوند بشامت اینکه از سفینهٔ اهلبیت
عترت طاهره تخلف نموده اند بیکدیگر اسوة دارند در باب عقائد فاسده و اقوال باطله
که از ایشان سر زده یافته پس نظر با اکثر بگوئیم که غلات شیعه که عقائد باطله دارند آنها را
تاسی است بدوا و اعظم مدعیان اسلام که اشاعره باشند بسیار تعجب و بیجا خواهد بود
و اگر بعکس این گفته شود هم میتوان گفت پس اشاعره را که بر اضعاف اضعاف آنچه غلات
شیعه بان قائل شده اند از آرای فاسده و اقوال کاسده دارند بهیچ وجه زیبا نبود که زبان
طعن و تشنیع بر غلات شیعه و غیره کشایند و آنها را باآنچه اضعاف آن خود دارند نکوهش
نمایند و اگر برین قدر که گفتیم اکتفا نمایم معلوم است که ناصب عداوت عترت طاهره
و مریدین او حمل بر مجرد عصبیت احقر العباد نموده باور نخواهند کرد و به تکذیب و گفتن لا نسلم
سبب ملال و انقباض خاطر مستمعین خواهند گردید پس بنابرین میگوئیم اما اقوال
فاسده اشاعره که در باب توحید و عدالت دارند چون بحمد الله تعالی شطری وافی از ان در کتاب
صوارم که بنای آن بر نقض باب پنجم این کتاب نکبت باب ناصب عداوت عترت
طاهره است مرقوم قلم صدق رقم کردیده هر که خواسته باشد بان رجوع نماید اما اقوال

اقوال ناسبه آن گروه شقاوت پژوه که در باب نبوت انبیا وارد شده بعضی تا عدای آنچه
قبل ازین در نقض آیین باب گذشت بیان آن موقوف است بر تمهید مقدمه تا ثابت شود
که چون اشتباه خیره بر آن اقوال سخیفه مورد لائم و ملام و محل طعن خاص و عام شوند برای رفع
فضائح و شنائع اسند کی از ارباب آن اقوال خسران مآل و عقائد پر مفاسد تبری میجویند
و باین حیله و بهانه راه نجات میپویند و آن اینست که اصحاب حدیث در اصطلاح سنیان
اهل حجاز اند و ایشان اند اصحاب مالک بن انس و اصحاب محمد بن ادریس الشافعی
و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمد بن حنبل و اصحاب داود بن علی بن محمد الاصفهانی
چنانچه شهرستانی صاحب ملل و نحل باین تصریح نموده و ایشان را از جمله مجتهدین من
ائمة الامة دانسته و گفته و انما سموا اصحاب الحدیث لان عنایتهم بتحصیل الاحادیث
و نقل الاخبار و بناء الاحکام علی النصوص ولا یرجعون الی القیاس الجلی و الخفی ما وجدوا
خبرا او اثرا و قد قال الشافعی اذا وجدتم لی مذهبا و وجدتم خبرا علی خلاف مذهبی فاعلموا ان
مذهبی ذلک الخبر انتهی ما اردنا نقله من الملل. و شیخ عبد القادر جیلانی معروف به پیر
دستگیر سنیان که هنوز محقق نشده که او قیدی ایشان است یا دستگیر ایشان در کتاب
غنیة الطالبین میگوید که اما الفرقة الناجیة فهی اهل السنة و الجماعة [illegible] واعتقادهم
علی ما قدمنا ذکره و یسمی هذه الفرقة الناجیة القدریة و المعتزلة مجبرة یعنی معتزله
اهل سنت را مجبره می نامند یعنی قائل به جبر و نفی اختیار لقولها ان جمیع المخلوقات
بمشیة الله و قدرته و ارادته و خلقه و مرجئه اینها را شکاکیه گویند زیرا که بعضی از اینها در
باب ایمان استثنا میکنند و میگویند انا مؤمن ان شاء الله تعالی علی ما قدمنا بیانه و روافض
اهل سنت را ناصبه میگویند لقولها باختیار الامام و جهمیه و نجاریه اهل سنت را مشبهه
می نامند لاثباتها صفات الباری من العلم و القدرة و الحیوة و غیرها من الصفات و باطنیه
اهل سنت را حشویه می نامند لقولها بالاخبار و تعلقها بالآثار و حال آنکه لا اسم لهم الا اصحاب
الحدیث فاهل السنة علی ما بینا انتهی کلام الشیخ عبد القادر فی الغنیة پس ازینجا واضح
و لائح گشت که حشویه در باب حدیث شافعی و مالکی و حنبلی و نظرای اینها اند از ائمه
و مجتهدین سنیان فلا تغفل. و ایضا بنابر آنچه فخر الدین رازی در نهایة العقول و غیره فی غیره
تصریح نموده اند آنست که اقوال اهل اسلام در باب امامت منحصر است در سه نکته بعد پیغمبر

[illegible] را با [illegible] امت بامر حضرت با علی بن ابیطالب [illegible] امامت [illegible]
[illegible] متعرض شده الا کسی از انها نمانده و فرق شیعیان را که شارح مواقف
و [illegible] و صاحب [illegible] و غیره تصریح نموده اند حشویه را از انجمله شمرده [illegible]
[illegible] حشویه [illegible] تحقیر کنند و از فرقه سنیان [illegible] تنزیه [illegible]
[illegible] بعضی از اسلاف شیعیان [illegible]
چنانچه مذهب حشویه بر ظواهر اخبار است و بحمد الله تعالی در مذهب امامیه [illegible] بسیار
در تنزیه انبیا وارد شده ابتدا و قائل بصدور ذنوب از انبیا نشده باشد [illegible] انچه
[illegible] بیان آوردم کالشمس فی رابعة النهار منجلی و روشن گردید که حشویه [illegible]
حدیث که قائل بصدور معاصی از انبیا شده [illegible] سنیان بوده اند والحمد لله کسی از شیعیان
بان قائل نشده و قرینه دیگر هم مؤید این میتواند شد و آن اینست که چون غلات شیعیان
دیدند که از علی بن ابیطالب معجزات بسیار ظاهر گشت اضعاف انچه از حضرت عیسی [illegible]
انبیا بظهور پیوست و معهذا متصف است بعصمت و طهارت و دیگر صفات کمالیه
انسانی و منزه است از جمیع عیوب و نقایص و در خوشامد آنها نگنجید مگر اینکه علی بن ابیطالب
را نبی دانند [illegible] چنانچه امت عیسی حضرت عیسی را و حشویه و ارباب [illegible]
سنیان [illegible] بدیدند و معهذا روایات موضوعه متضمنه [illegible]
ذنوب و [illegible] انبیا که اعوان و انصار شیخین از جمله صحابه برای عیوب پوشی شیخین
وضع کرده [illegible] کتب خود با فتند [illegible] شدند باینکه حال شیخین که باوجود [illegible]
[illegible] بسیاری از عمر ایشان در بت [illegible] ب خمر و ارتکاب دیگر محرمات خلیفه [illegible]
[illegible] مساوی حال پیغمبر [illegible] و صدور ذنوب و خطا بمنصب [illegible]
[illegible] ند تا پایه شان [illegible] ان علی بن ابیطالب که بسبب [illegible]
[illegible] ات شده کمتر نباشد [illegible]
[illegible] عالی دیده مرتبه نبوت
[illegible] نی و ارتکاب کبائر [illegible]
[illegible] ل شد لابد انبیا را پست [illegible]

چیزا لحجرا و هرگاه این زادلیستی پس مقابل این عقیده ... بود و دین ... ما ... اعلم به
آنها را نحس ... مید ... عقیده قدوة السفیان و پیشوا ... ایشان را باید شنید پس
... الجمله عقاید مالکیان و شافعیان و ... تفسیر ... سنیان یکی آنست
که حضرت آدم ... تبه نبوت که داشت کاری چنان کرد ... مستحق لعن گردید و طاعت
... جهنم گردید و امام رازی سنیان از غایت ... که حال
حضرت آدم داشت کلمه حق آنست که صدور چنین امور از حضرت آدم قبل نبوت
شده نه بعد آن بیان این مدعی آنکه حشویه وارباب حدیث سنیان استدلال نموده اند
بر صدور کبائر از انبیا باینکه حق تعالی در حق حضرت آدم و حوا گفته فتکونا من الظالمین
و حضرت آدم نیز اعتراف بظلم خود نموده حیث قال الله تعالی حکایة عنه ربنا ظلمنا
انفسنا و الظالم ملعون لقوله تعالی الا لعنة الله علی الظالمین و من استحق اللعن کان صاحب
الکبیرة و هم گفته اند که حضرت آدم معصیت حق تعالی نموده لقوله تعالی عصی آدم ربه
... معصیت مستحق جهنم گشت لقوله تعالی و من یعص الله و رسوله فان
له نار جهنم ... اند که او را از بهشت خارج کردند بسبب اینکه او طاعت شیطان
کرد و فخر الدین رازی در تفسیر کبیر بعد از آنکه انتقال ... که مجموع آن
... وجه میشود مذکور ساخته گفته والجواب المعتمد ... بان نقول
... انما یتم لو اثبتم بالدلالة ان ذلک کان حال النبوة و ذلک ممنوع ... لا یجوز ان یقال
... آدم حال ما صدرت عنه هذه الزلة ما کان نبیا ثم صار بعد ذلک نبیا ... این کلام او
... است و آنچه ما از عقیده ایشان بتو ظاهر ساختیم کما لا یخفی ... ای ...
... آنچه در حق حضرت یوسف گفته اند ... باید شنید و عقاید پیشوایان ... سنت
و جماعت را در حق انبیا باید دید و بر ریش ...
... مصداق قول حضرت عایشه صدیقه ...
... فضائح خانگی خود بفساد عقیده فرقه ...
... پس بدانکه فخر الدین رازی در تفسیر ...
و بروایت آنها رجوع کرده میشود ... گفته ...
زنا ... شود ...

[illegible] نموده عنهم بعد از این روایت نموده از امام محمد باقر باسناد او از علی
بن ابی طالب علیه السلام که گفت طمعت فیه وطمع فیها وکان طمعه فیها وطمع یوسف باز ایستادن این
بود که اراده نمود که گره ازار بند را بگشاید و از ابن عباس روایت کرده که زیر جامه زن
را بگشاد و جلس فیها مجلس الخائن و هم از و مرویست که شروع کرده بود به بیرون کردن
او و هم گفته که انبیا تهمت کرده اند که این فعل از یوسف بعمل آمد [illegible] بحقوق
انبیا وارتفاع منازلهم عند الله من الذین نقلوا الهم عنه و بعد از آن رازی در تفسیر کبیر خود گفته که
آنهاکه اسناد معصیت بطرف یوسف کرده اند برهان رب را چند وجه تفسیر کرده اند اول
آنکه زلیخا خواست که حضرت یوسف با و مقاربت کند برخواست و صنمی را که در یکی از
زوایای بیت او مکلل بدر و یاقوت بود به ثوبی منقطی و مستور ساخت چون یوسف
وجه تستیر از و پرسید گفت تا خدای من مرا در حال ارتکاب معصیت نه بیند پس
یوسف متنبه گشت و فرمود تو که از صنمی که جماد ولا یعقل است شرم وحیا داری من از خدای
خود که دانای خفایای امور است و واقف اسرار نهان چگونه شرم وحیا ننمایم وهو القائم
علی نفس بما کسبت فوالله لا افعل ذلک ابدا دوم آنکه از ابن عباس روایت کرده اند که
مراد از آن اینست که یوسف پدر خود را دید که نزد او استاده و انگشت بدندان میگزد
و میفرماید اتعمل عمل الفجار و انت مکتوب فی زمرة الانبیاء علیهم السلام فاستحی منه
قالوا وهو قول عکرمه و مجاهد والحسن و سعید بن جبیر و قتاده و ضحاک و مقاتل و ابن سیرین
و سعید بن جبیر گفته که یعقوب نزد او متمثل گشته سینه او را زد که شهوت او از راه انامل
بیرون رفت وجه سیوم آنکه آوازی از هوا بگوش یوسف رسید که ای پسر یعقوب
حال تو مانند حال طیری نباشد که بال و پر داشته باشد و چون زنا کند پرهای او بریزد
وجه چهارم آنکه از ابن عباس نقل کرده اند که [illegible] یوسف هر چند که یعقوب را دید
از آن اراده خود را باز نداشت تا آنکه جبرئیل او را بپای خود زد که شهوت او زائل گردید
فخر الدین رازی بعد از این میگوید لما نقل الواحدی هذه الروایات تصلف و قال هذا الذی
ذکرناه قول ائمة التفسیر الذین اخذوا التاویل عمن شاهد التنزیل انتهی ما اوردنا نقله من
کلام امام الاشاعرة و علامه زمخشری در کشاف گفته که هم یوسف را تفسیر کرده اند بانه حل الهمیان
وجلس منها مجالس المجامع وبانه حل تکة سراویله وقعد بین شعبها الاربع وهی مستلقیة

همت تاقبة علي قفاها و برهان را تفسیر کرده اند باینکه آوازی شنید که ایاک و ایاک پس ازان
باز نماند پس مرة ثانیة شنید پس باز بمقتضای آن عمل نکرد پس دفعهٔ ثالث شنید که کسی
میگوید اعرض عنها باز ازان خیال و خبث بر وار نشد تا اینکه حضرت یعقوب نزد او متمثل
گشت کما تشبت خود را بدندان میگزید و فیان ضرب بیده فی صدره فخرجت شهوته من
انامله و بعضی گفته اند که صیحه رسید باو که یا یوسف لا تکن کالطائر الخ و بعضی گفته اند که دستی
از غیب آشکارا شد که بازو نداشت دران مکتوب بود اینکه و ان علیکم لحافظین کراما
کاتبین و باوجود آن ازان کار ناشایست انصراف نه نمود بعد ازان دست مکتوب یافت
لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا و معهذا ازان اعراض نه نموده بعد ازان دید که
دران نوشته شده واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله باز ازان اراده باز نیامد پس حق تعالی
بجبرئیل فرمود که دریاب بندهٔ مرا قبل از اینکه مرتکب زنا شود پس جبرئیل نازل گردید و گفت
ای یوسف میخواهی عمل سفها کنی و حال آنکه نام تو در دیوان انبیا مکتوب گشته بعد
ازین علامهٔ زمخشری گفته که امثال چنین وجوه را اهل حشو و جبر که مذهب آنها تهمت و بهتان
برحق تعالی وانبیای او ست ذکر کرده اند و اهل عدل و توحید بحمد الله از امثال چنین عقاید مبری
و منزه اند انتهی ما اردنا نقله من الکشاف و چون مرین جماعه اطلاع [illegible] کالشمس روشن
و واضح گشت که ائمه و پیشوایان اهل سنت و جماعت در حق حضرت یوسف این عقیده
داشتند چه بشهادت امام رازی واحدی که یکی از علمای اعلام سنیان است در کتاب خود که
بسیط نام دارد باین عقیده گرویده و بشهادت او دریافت شد که مذهب مجاهد و حسن بصری
و قتاده و ضحاک و غیره که اسامی آنها گذشت در باب یوسف همچنین بوده که او داشته
و اینها همه محدث سنیان اند و بعضی بشرف صحابة موصوف و بعضی از تابعین چنانچه
ابن اثیر در کتاب جامع الاصول باین تصریح نموده و اگر عبارت او را که در حق هر یک ازان
گفته بنویسم موجب تطویل کلام میشود و این حرف ازین قبیل نیست که بر علمای سنیان
مخفی و پوشیده باشد و ایضا بشهادت زمخشری واضح گشت که این عقیده حشویه و جبریه است
و باعتراف شیخ عبد القادر دانستی که عدلیه ازین لفظ که [illegible] می خواهند یعنی مصداق
اصحاب حدیث و حشویه و جبریه یکی است که فرقهٔ اهل سنت و جماعت باشند و از
کتاب ملل و نحل هم معلوم شد که اصحاب حدیث در اصطلاح اصحاب مالک و شافعی و حنبل اند

[illegible] ست که این عقیده سخیفه در باب یوسف و چه در
[illegible] جماعت بوده لیکن چون متاخرین ایشان
[illegible] قبایح [illegible] جیب [illegible] اسلاف خود را
[illegible] داخل [illegible] جناب انبیا [illegible] ازا [illegible]
ناشایسته میدانند تا اینکه نوبت بجائی رسیده که ناصبی شقی بمقتضای [illegible]
[illegible] دزدی که بکف چراغ دارد قطع نظر از ستر عیوب بزرگان خود [illegible] در این
صحیفه ملعونه شروع کرده بطعن و تشنیع فرقه حقه امامیه با تهام آنکه ایشان [illegible] شده
بصدور ذنوب و خطا از انبیا و حال آنکه شعار اسلاف و اخلاف ایشان همیشه این بود
که جناب انبیا را بلکه اوصیا را از جمیع صفات نقص و قبایح منزه میدانسته اند لیکن بحمدا
تعالی منتقم حقیقی زود جزای اعمال او را در پهلوی او گذاشت و عیوب مخفی و پوشیده
ائمه و بزرگان او را روشن و لائح ساخت و چون این مقدمه تمهید یافت پس بدان
میگوئیم لطف در اینست که فخر الدین رازی بزرین فرقه که چنین عقیده در باب یوسف [illegible]
و آنها در حقیقت ائمه و پیشوایان و هم محل و هم مذهب او بند زبان طعن و تشنیع دراز
کرده آنرا [illegible] شنید و سب و شتم این مرید خاص که پیران خود را ائمه
بچشم دل [illegible] بدانکه رازی بعد از اینکه از آیات کتاب حق سبحانه و تعالی
باثبات رسانیده که یوسف و زوجه عزیز مصر [illegible] العالمین و ابلیس
گواهی داده [illegible] آنحضرت مرتکب معصیت نشده و از صدور خطا و زلات بحمد الله
محفوظ و [illegible] گفته که هولاء الجهال الذین نسبوا الی یوسف هذه الفضیحة
کانوا من اتباع دین الله فلیقبلوا شهادة الله علی طهارته و ان کانوا من اتباع ابلیس و جنده
فلیقبلوا شهادة ابلیس علی طهارته و لعلهم یقولون کنا فی اول الامر تلامذة ابلیس
[illegible] و زدنا علیه [illegible] السفاهة کما قال الخروری شعر و کنت فتی من جند ابلیس فار
[illegible] حتی [illegible] من جندی فلو مات قبلی کنت احسن بعده طرائق فسق لیس
[illegible] ها بعدی [illegible] نمونه عقائد اسلاف سنیان که در حق انبیای کبار دارند و اکا
[illegible] گفته اند بر نگارم کلام بطول می انجامد و اگر سخافت عقائد
نجا [illegible] شعر [illegible] شود بار

بیان [illegible] بسازم [illegible] مذاهب باطله تصوف که در حقیقت [illegible]
چنانچه [illegible] کتاب [illegible] از روی کتاب نفحات جامی و غیره باثبات [illegible]
بیان لغایت [illegible] عاید میشود و بسیار صحیح که این ناصب [illegible] و [illegible]
[illegible] آن بخواهد [illegible] سنیان او را نظر بقول حق [illegible] تحویل [illegible]
[illegible] بیان بسبب حسن ظنیکه [illegible] کذشت
[illegible] در فصوص تصریح نموده با پنکه پیغمبر محتاج است در باب اخذ احکام
[illegible] بطرف فرشته و ولی بدون واسطه از حق تعالی اخذ میکند و از جمله اشعار مولوی
[illegible] که در مدح شمس تبریز کفته چند بیت در صوارم و در این رساله مرقوم کشته که نص
[illegible] است بر اینکه اکثر انبیا از قبیل عبید و غلامان شمس تبریز اند پس نظر باین اکر بعض
[illegible] شیعه علی بن ابیطالب را که باتفاق سید الاولیا بوده مرتبه نبوت قرار دهند چرا
[illegible] استعجاب ناصب ناشد و محی الدین در فصوص در مواضع بسیار تخطیه انبیا
[illegible] از انها میشمارد چنانچه در کتاب شهاب ثاقب توضیح و تبیین این معنی
[illegible] [illegible] اسلاف ایشان در باب هاروت و ماروت و زهره انچه از فضایح عقاید
[illegible] مقال که دارند نظر بخوف اطالت به تحریر آن [illegible] خواهش
[illegible] آن باشد به تبصره سید مرتضی رازی و کتب [illegible] اکر بعضی
[illegible] که نام تشیع را بر خود بسته اند اکر قائل بخطای جبرئیل شده باشد در تبلیغ
[illegible] برین نیست که حال آنها مثل حال مقبولین و مردودین سنیان خواهد بود و آنها
[illegible] حال ایشان اند و سبب زیادتی سیاهی سواد اعظم سنیان که باین افتخار دارند
[illegible] از ناظران آنکه پاس خدا و رسول او نموده غافل ازین نشوند که انچه ما از [illegible]
[illegible] و اقوال فاسده اسلاف و بزرکان سنیان ذکر کردیم اکثری از انها
[illegible] دین ایشان اند بخلاف کسانیکه این ناصب عداوت عترت طاهره [illegible]
[illegible] ساخته چه نزد امامیه ایشان از سک کمتر اند و [illegible]
[illegible] اور شغال شیعیان آنها را کمتر از سنیان نمیشمارند و [illegible] در
[illegible] احدة از یک سلسله می پندارند قال الناصب المعاند
[illegible] ب خاتم النبیین [illegible] بعد محمد فرقه اسماعیلیه

اند شیعه مثل خطابیه و مغیریه و منصوریه و اصحابیه و مفضلیه و سبعیه که بی پیروه مخالفت
این عقیده دارند چنانچه در باب اول در ذکر مذاهب ایشان گذشت و امامیه هر چند بظاهر
بختم نبوت آنجناب اقرار کنند لیکن در پرده به نبوت ائمه قائل اند بلکه ائمه را بهتر و بزرگتر
از انبیا شمارند چنانچه در همین باب بتفصیل گذشت و تفویض امر تحلیل و تحریم که خاصه
نبوت بلکه بالاتر از نبوت است برای ائمه اثبات نمایند پس در معنی منکر ختم نبوت
اند یدل علی ذلک ما رواه الحسین بن محمد بن جمهور العمی فی الواحد عن محمد بن سنان
عن ابی جعفر ع م قال کنت عنده فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تعالی لم یزل
منفردا بالوحدانیة ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة والحسن والحسین فمکثوا الف دهر فخلق الاشیاء
و اشهدهم خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض امورها الیهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون
ما یشاؤن و ما رواه الکلینی عن محمد بن الحسن المیثمی عن ابی عبد الله قال سمعته یقول
ان الله تعالی ادب رسوله حتی قومه علی ما اراد ثم فوض الیه دینه فقال ما اتاکم الرسول
فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا فما فوض الله تعالی الی رسوله صلعم فقد فوضه الینا و این هر دو
روایت موضوع و مفتری اند زیرا که حسین بن محمد از ضعفا روایت میکند و مراسیل را
بیشتر در کتاب خصوص آرد و قال النجاشی ذکره اصحابنا بذلک و محمد بن حسن میثمی از
مجسمه است که ایمان ندارد روایت اورا چرا اعتبار باید کرد و اگر در ینجا اعتبار کنند مجسمه اورا
که نیز از ائمه روایت میکند قبول باید داشت اول در تفویض امر دین به پیغمبر سخن است
تا بدیگری چه رسد مذهب صحیح آنست که امر تشریع مفوض به پیغمبر نمیباشد زیرا که
منصب پیغمبری منصب رسالت و ایلچی گری است از جانب خدا و نه شرکت در کار خاصه
خدا پس انچه خدای تعالی حلال و حرام فرماید آنرا رسول تبلیغ میکند پس از طرف خود
اختیاری ندارد و اگر تفویض دین به پیغمبری شد او را عتاب چرا میشد حال آنکه در
مواضع بسیار مثل اخذ فدا از اسارای بدر و تحریم ماریه قبطیه و اذن دادن منافقین
در تخلف از غزوه تبوک و غیر ذلک عتاب شدید [illegible] شده و در بعضی جاها که پیغمبر
در اثنای بیان حکم به تقریب سوال سائلی یا وقوع واقعه فی الفور بلی انتظار وحی استثنا
یا تخصیص فرموده مثل الا الاذخر و مثل تجزی عنک و لا تجزی عن احد بعدک و مثل او لدت
نعم او جبت و قائلین بتفویض بدان تمسک می جویند پس در حقیقت از باب تخصیص

تفویض نیست بلکه از قبیل اجتهاد است که بطریق درج فی العموم یا قیاس خفی یا استنباط
آن حکم میکرد بود و تشفی ساحت حق نمود و اجتهاد نبی ملزم العمل در حق امت است و این
قسم تفویض که از قواعد کلیهٔ شرعیه استنباط احکام نموده فتوی بدهد مخصوص نبی ندارد که
سایر مجتهدین در این شریک اند و اگر مسلم داریم که به پیغمبر تفویض امور دین واقع
شده بود چنانچه مذهب مفوضه است پس ائمه را درین منصب شریک نمودن
خلاف اجماع است و الا بایستی که در عمل روایات از ائمه و پیغمبر برابر میشدند هر چه
خواهند عمل نمایند زیرا که هر یک از ایشان صاحب شرع است برین تقدیر پس
درمیان روایات متعارض احتیاج توفیق نمیشد و ارتکاب تکلفات فراوان نمی نمودند
یا عمل بچیزی از روایات ائمه و پیغمبر صاحب جائز نمیشد زیرا که هر یکی از ایشان مصلحت
قومی یا شخصی یا زمانی مراعات نموده تشریع کرده است و آن مصالح از امت مستور
است تا جای دیگر نیز موافق آن مصالح احکام مخالفه را جاری نمایند پس تعطیل احکام شرع
لازم می آید و اللوازم کلها باطلة عند الامامیة ایضا فکذا الملزوم و نیز اگر تفویض امر دین
به پیغمبر و امام میشد لابد ایشان را اجتهاد بایستی کرد و در جوا[illegible] آنچه اول [illegible]
شد قرار دهند حال آنکه نزد شیعهٔ امامیه نبی و امام [illegible] است و نیز ائمه
[illegible] روایت حلال و حرام از آبای خود میکردند و در صورت تفویض روایت وجهی
نداشت بالجمله این اصلی است فاسد که مستلزم مفاسد بسیار است و معهذا متضمن
انکار ختم نبوت است در حقیقت و جمیع امامیه باین قائل اند انتهی کلام المخالف

اقول و بالله التوفیق بدانکه از جملهٔ ضروریات مذهب امامیه بلکه کافهٔ عدلیه است که
حسن و قبح افعال اختیاریهٔ مکلف عقلی است یعنی عقل حاکم است بانکه هیچیک از افعال
اختیاریهٔ مکلف [illegible] در حقیقت خالی از حسن و قبح نمیباشد و هم از ضروریات مذهب ایشان
است که جناب حق سبحانه و تعالی حرام نمیکند مگر قبیح را و واجب نمیسازد مگر حسن را و این
در ظهور و جلا بمرتبهٔ شیاع و ذیاع رسیده که بر هیچیک از سنیان صاحب سواد مخفی
تواند شد فضلا عن غیرهم و هرگاه حال عقیدهٔ ایشان در باب حق سبحانه و تعالی که احکم الحاکمین
است و اقدر القادرین چنین باشد و مذهب ایشان این باشد که جناب حق سبحانه و تعالی
نظر بنفس قدرت و اختیار هر فعلی را که خواهد واجب سازد و [illegible] را که خواهد حرام [illegible]

[illegible] الحکی و [illegible] متعه که متعه را واجب ساز و [illegible] را حرام [illegible] پس آنها
[illegible] جاهل و غبی و صادق العالم الزکی کان این خواهد بود که امامیه تجویز نمایند خود را [illegible]
جناب سید المرسلین صلعم که رسول و پیغامبر خداست بطرف امت در باب تحلیل
و تحریم افعال عنان اختیار بدست خود میداشت و هم کاه عادل جناب سید المرسلین نزد
امامیه چنین باشد چگونه ایشان جناب ائمه دین را که اوصیا و نایب رسول اند مرتبه
فوق تر از مرتبه جناب سید المرسلین صلعم بلکه از مرتبه حق تعالی قرار خواهند داد پس
شک نیست که هر که این گمان نسبت با امامیه خواهد داشت او را نطفه حرام باید انگاشت
یا از شرکت شیطان و ایضا محمد بن یعقوب کلینی در کافی باسناد خود از زراره روایت
میکند که گفت سالت ابا عبد الله ع م عن الحلال والحرام فقال حلال محمد حلال ابدا الی یوم
القیامة وحرامه حرام ابدا الی یوم القیامة لا یکون غیره ولا یجیء غیره وقال ع م قال علی
احد ابتدع بدعة الا ترک بها سنة و شک نیست که این حدیث نص [illegible] و دیگر
نیست که آنچه حلت آن بواسطه جناب سید المرسلین صلعم به ثبوت پیوسته [illegible]
ائمه یا غیر آنها حرام تواند کرد و همچنین بالعکس پس این ناصبی [illegible] و
بعضی [illegible] معنی آنرا اصلا نفهمیده چنانچه عنقریب انشاء الله تعالی
خواهد [illegible] که مذهب امامیه چنان است که او بیان [illegible]
چرا نظر باین حدیث و اجماع امامیه بلکه ضروری مذهب بودن آن علم بعکس نکرد کما هو الواقع
و ایضا باسناد خود روایت کرده از سماعة بن مهران عن ابی الحسن الرضا ع م قال قلت
اصلحک الله انا نجتمع فنتذاکر ما عندنا فما یرد علینا شیء الا وعندنا فیه شیء مسطر وذلک مما انعم الله
[illegible] بکم ثم یرد علینا الشیء الصغیر لیس عندنا فیه شیء فینظر بعضنا الی بعض و [illegible]
[illegible] فنقیس علی احسنه فقال وما لکم وللقیاس انما هلک من هلک من قبلکم بالقیاس
[illegible] ولوا به وان جاءکم ما لا تعلمون فها واهوی بیده الی فیه ثم قال
[illegible] قال علی و قلت و قالت الصحابة و قلت
[illegible] ت اصلحک الله اتی رسول الله الناس
[illegible] الی یوم القیامة فقلت فضاع من ذلک شیء فقال لا

باوجود اینکه از ائمه خود این حدیث و اضعاف آنچه در این حدیث است روایت کرده باشند و ائمه ایشان تنصیص فرموده باینکه پیغمبر خدا صلعم احکام الهی را که امت آنحضرت محتاج بآن باشد الی یوم القیامة آورده و آن احکام بجدا فیرها نزد ائمه مستودع اند چگونه قائل خواهند شد باینکه جناب ائمه چیزی را که خواسته باشند حلال کنند و چیزی را که خواسته باشند حرام کنند چنانچه این مرید کاذب غاوی شیعیان را بان متهم ساخته و ایضا ... داوود از ابی شیبه روایت نموده که گفت سمعت اباعبدالله ع م یقول ضال علم شبرمة عند الجامعة املاء رسول الله و خط علی ع م بیده ان الجامعة لم تدع لاحد کلاما فیها علم الحلال والحرام وان اصحاب القیاس طلبوا العلم بالقیاس فلم یزدادوا من الحق الا بعدا ان دین الله لا یصاب بالقیاس پس نگاه کن بطرف مداول این حدیث و تامل فرما که هرگاه امامیه این حدیث را از ائمه خود روایت نمایند و قائل باشند باینکه جمیع احکام ... در جفر و جامعه که نزد هر یک از ائمه موجود بوده مسطور است چگونه تجویز خواهند ... ائمه هدی برخلاف آن حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می نموده و هم ... روایت نموده از عثمان بن عیسی قال سالت ابا الحسن موسی عن القیاس فقال ما لکم و القیاس ان الله تعالی لا یسئل کیف احل و کیف [illegible] است در اینکه حلال محرم خداست و بس نه دوازده رسول را اختیار ... را روایت نموده که قال ابو جعفر ع م من افتی الناس برایه فقد دان الله بما لا یعلم و من دان الله بما لا یعلم فقد ضاد الله حیث احل و حرم فیما لا یعلم و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس ... امامیه تجویز خواهند نمود که ائمه ع م بمجرد رای خود هر چه را خواسته باشند حلال و هر چیز را که خواسته باشند حرام و هم روایت نموده از قتیبه قال سال رجل اباعبدالله عن مسئلة فاجابه فیها فقال الرجل ارایت ان کان کذا و کذا ما کان یکون القول فیها فقال مه ما اجبتک فیه من شیء فهو من رسول الله لسنا من ارایت فی شیء ... هر کسی از صاحبان درد دین این حدیث را بسمع این کور باطن ... که امامیه ... خود هرگاه این حدیث را روایت کرده باشند که مداول آن اینست ... بیان میکنیم بما از جناب سید المرسلین صلعم رسیده و منع ...

نماید چگونه خواهند گفت که ائمه ما در تحلیل و تحریم اشیا بهر کیف که می خواستند مختار بودند
و اگر امثال چنین احادیث را که بصنوف دلالات دلالت میکنند بر بطلان آنچه ناصبی در حق
امامیه گمان برده و بهتان صرف نموده استیعاب نمایم کتابی ضخیم باید تا شمه از آن در آن
مندرج تواند شد و کافی است درین باب اینکه محمد بن یعقوب کلینی بابی در کتاب
کافی نوشته که عنوان آن باب اینست باب الرد الی الکتاب والسنة وانه لیس شیء
من الحلال والحرام وجمیع ما یحتاج الناس الیه الا وقد جاء فیه کتاب او سنة و دران باب
احادیث بسیار مطابق عنوان باب مذکور ساخته که ناظر دین دار بمطالعه آن احادیث بجزم
اینکه این ناصبی بهتان عظیم بر امامیه نموده تا صد بار لعن و طعن برین کذاب نکند هرگز سینه اش
منشرح نمیگردد و من شاء فلیرجع الیه و همچنین امامیه احادیث بسیار از ائمه اطهار بدین
مضمون روایت کرده اند که هرگاه احادیث از ما بشما رسد عرض کنید آنرا بر کتاب خدا
و سنت رسول پس اگر موافق آن باشد اخذ کنید والا آنرا مطروح سازید چه مقتضای
این احادیث منافات تمام دارد با آنچه ناصبی در حق امامیه گمان برده و همچنین احادیث بسیار
در طریق امامیه وارد شده که جناب ائمه فرموده اند که در هر شب قدر و هر شب جمعه و نحو
آن همیشه بواسطه ملائکه آنچه در تمام آن سال یا تمام هفته مامور میشوند بایشان میرسد
پس چگونه تنها مفوض الیهم خواهند بود بالمعنی الذی زعم الناصبی و هرگاه حقیقت حال چنین
باشد پس چه نا انصافی و بی دیانتی علمای سنیان است که علمای امامیه با وجود اینکه کتب
احادیث سنیان را مملو می یابند از روایات تجسیم و اکثری از علمای اسلاف ایشان هم بآن
قائل بوده اند و احادیث تنزیه در کتب احادیث ایشان بغایت نایاب و از انجاست
که احمد بن حنبل از تنزیه انکار می نماید نظر باینکه علمای سنیان در کتب کلامیه قائل بتنزیه حق تعالی
شده اند سنیان را مجسمه نمیدانند بخلاف این مفتریان اینها که با وجود امثال چنین احادیث
تنزیه و اجماع امامیه و تصریحات علمای ایشان همین که دو سه حدیث متشابه در کتب ایشان یافتند
بدون اینکه معنی آن بفهمند از طرف خود معنی باطل تراشیده آنرا مذهب امامیه قرار میدهند
تا ممکن شود که جای طعن و تشنیع بر انها یابند حق سبحانه و تعالی ازین صفت ذمیمه جمیع
اهل اسلام را مصون و محفوظ دارد بمنه و کماله کرمه و هرگاه این را دانستی پس بدانکه
حدیث محمد بن سنان بنا بر آنچه صاحب کتاب ریاض الجنان روایت نموده چنین است

است قال کنت عند ابی جعفر ع فذکرت اختلاف الشیعة فقال ان الله لم یزل فردا
متفردا فی الوحدانیة ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة ع فمکثوا الف دهر ثم خلق الاشیاء
و اشهدهم خلقها و اجری علیها طاعتهم و جعل فیهم ما شاء و فوض امر الاشیاء الیهم فی
الحکم و التصرف و الارشاد و الامر و النهی فی الخلق لانهم الولاة فلهم الامر و الولایة و الهدایة
فهم ابوابه و نوابه و حجابه یحللون ما شاء و یحرمون ما شاء و لا یفعلون الا ما شاء عباد
مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون فهذه الدیانة التی من تقدمها غرق فی بحر
الافراط و من نقصهم عن هذه المراتب التی رتبهم الله فیها زهق فی بر التفریط الحدیث
و هم این روایت را مولانای مجلسی در بحار الانوار بهمین سند که ناصبی آنرا مذکور
ساخته اعنی حسین بن محمد عن المعلی عن عبد الله بن ادریس عن محمد بن سنان از بعضی
کتب اسلاف نقل نموده و عبارت آن چنین است قال کنت عند ابی جعفر الثانی
فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی لم یزل متفردا بوحدانیته
ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة فمکثوا الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها و اجری
طاعتهم علیها و فوض امورها الیهم فهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون ما یشاؤن و لن یشاؤا
الا ان یشاء الله تبارک و تعالی ثم قال یا محمد هذه الدیانة التی من تقدمها مرق و من
تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمد بنا بر روایت اولی که شاء بصیغه واحد ماثور
گشته لابد که ضمیر مستتر راجع باشد بطرف حق تعالی پس بنا برین دران هیچ اشکالی
نباشد کما لا یخفی و چون بنا بر روایت ثانیه ضمیمه و لن یشاؤا الا ان یشاء الله موجود
است مال آن بعینه مال روایت اولی باشد و حاصل هر دو روایت اینست که چون حق
تعالی مصالح و مفاسد اکثر اشیا را بر جناب سید المرسلین و ائمه دین منکشف ساخته
و حسن و قبح اشیا را که از ادراک سائر عباد بیرون است معلوم فرموده اند و هم
معلوم و مبرهن است که نزد حق تعالی حرام همان است که قبیح است و حلال بالعکس
پس جناب ائمه دین بدون انتظار اینکه در هر جزئی از جزئیات امور ورود نص شود
حکم بحلت و حرمت می توانند نمود و این هم طریقی است از طرق بسیار که برای جناب
ائمه دین بجهت ادراک احکام الهی مفتوح گشته مثل جفر و جامعه و نزول ملائکه در
شب قدر و شب جمعه و مانند آن و مظنون آنست که ناصب عداوت عترت طاهره را

[illegible] عبارت محمد بن سنان ... ف این بشاؤا الله خیانت کرده [illegible] باشد که باین خیانت
[illegible] شیخ ... اند با مثال چنانچه بتجربه معلوم گردیده که این خائن در کتب خود چنین خیانتها
در مواضع بسیار شده در کتاب ضیاء الدم ورساله ذوالفقار بان خیانتها ناظرین را متنبه
ساخته ایم علاوه آنکه اگر بالفرض ضمیمه مزبوره هم در روایت نباشد بقرینه روایت
اولی و قواعد کلیه امامیه معنی آن همان خواهد بود که امامیه بان اعتقاد دارند خصوصا نظر باینکه
راوی هردو عبارت حدیث محمد بن سنان است و عبارت هر یک قرینه است [illegible] جناب
مولانای مجلسی در بیان معنی این حدیث چنین تحقیق فرموده اند قوله صلعم فهم یحلون
ما یشاؤن ظاهره تفویض الاحکام کما سیاتی تحقیقه و قیل ما یشاؤن هو ان یعلموا ان الله
کقوله تعالی یفعل الله ما یشاء مع انه لا یفعل الا الاصلح کما قال ولن یشاؤا الله و یقوا [illegible]
کما سیاتی هم اشعار فرموده اند با تجه حاصل مضمون آن اینست که تفویض در چند معنی
[illegible] گردیده بعضی ازان معانی واجب است که ازائمه علیهم منفی کرده و بعضی ثابت
پس بدانکه یکی ازان معانی تفویض در خلق نمودن و رزق دادن و پرورش [illegible]
و زنده کردن و میرانیدن است بدرستی که قومی هستند که میگویند الله خلقهم [illegible]
الیهم امر الخلق [illegible] یرزقون و یمیتون و یحیون و این کلام محتمل دو وجه است
یکی آنکه گفته شود که ائمه [illegible] بقدرت و اختیار خود واقع میساختند و هم
الفاعلون حقیقة و این کفریست صریح که ادله عقلیه و نقلیه بر استحاله آن دلالت تام وارد
و ایست تریب عاقل فی کفر من قال به دو وجه دوم آنکه فاعل در حقیقت حق سبحانه و تعالی
است لیکن مقارن اراده جناب ائمه دین علیهم آنرا واقع میساخت از کشق القمر و احیاء الموتی
و قلب العصی حیة و غیر ذلک من المعجزات چه بدرستی که این امور بقدرت و اراده
حق تعالی صادر شده تا بان تصدیق نماید پیغمبران و ائمه خود را پس هر چند عقل از
تفویض باین معنی اباء نمی نماید لیکن در احادیث بسیار منع وارد شده ازینکه
[illegible] و معنی دوم تفویض در امر دین است [illegible]
[illegible] عموما تحلیل و تحریم اشیاء را بجناب پیغمبر خدا
[illegible] وحی و الهام و یا اینکه احکام الهی که بطرف
[illegible] باطل [illegible] اینمعنی به [illegible] است [illegible]

یقول به قائل ان یقول ان النبی صلی الله علیه وآله کان ینتظر الوحی ایاما کثیرة لجواب سائل ولو بحیث من عنده وقد قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وجه دوم آنکه هرگاه حق تعالی پیغمبر خدا را بجمیع وجوه کامل کرده باشد بحیثیکه اختیار نمی فرمود امری را مگر آنکه آن موافق حق و صواب میبود و هرگز بخیال او نمیگذشت چیزیکه مخالف مشیت خدا باشد پس بنابرین تفویض تعیین بعضی امور به آنحضرت کرده باشند مثل زیاده فی الصلوة و تعیین النوافل فی الصلوة والصوم وطعمة الجد و غیر ذلک و لم یکن اصل التعیین الا بالوحی و لم یکن الاختیار الا بالالهام کو بعد از ان بجهت مزید تاکید مطابق آن وحی نیز نازل میشد و در تفویض باین معنی نیز دو قائل هیچ فسادی نیست تخصیصه بران دلالت دارد ومعنی سیوم تفویض آنست که حق تعالی تفویض نموده بجناب ائمه دین سیاست خلق و تادیب آنها و تعلیم آنها و خلق را امر نموده که در جمیع امور اطاعت آنها کنند خواه دوست دارند خلق اطاعت آنها را و خواه نه تفویض باین معنی حق است کما لایخفی قال الله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا و علیه یحمل قوله علیه السلام نحن المحللون حلاله والمحرمون حرامه یعنی ... عنایت الله است که بیان اخبار فرمایند و بر خلق ... معنی چهارم آنکه مفوض شده باشند ... اینکه بحسب ... تقیه مطابق تقیه بیان احکام فرمایند و در غیر محل آن بیان احکام نفس الامری ... بحسب عقول مخاطبین هر قسم که مناسب دانند تلقین فرمایند و لهم ان یبینوا و لهم ان یسکتوا چنانچه فرموده اند علیکم المسئلة و لیس علینا الجواب کل ذلک بحسب ما یریهم الله تعالی من مصالح الوقت معنی پنجم آنست که حق تعالی بایشان تفویض فرموده که هرگاه مصلحت ... مطابق ظاهر شرع حکم فرمایند و هرگاه خواهند مطابق علم خود که حق تعالی ایشان را میفرماید ششم تفویض بمعنی آنست که چون حق تعالی تمام زمین را برای ... ان خلق کرده بهر که خواهند ...

... بجا معنی حدیث کلینی که آن ضعیف هر دو روایت من حیث ... دلالت نمیکنند بر ... از کال ...

چه هرگاه خود بشان اعتراف [illegible] کرده اند که از روی کتب معتبر حال شیعیان که صحیح بودن این هر دو حدیث
ثابت است پس شیعیان که به مدلول آنرا حجت خواهند داشت و هرگاه حدیث صلاحیت
حجیت ندارد دلیل تو بر مذهب شما چنین آنامید باشد چه طعن نموده ای چون منحصر بود در این هر دو
روایت هم باطل شد وهذا ظاهر کما لا یخفی قوله بلکه از قبیل اجتهاد است الخ الحمد لله اکنون
محال آن رسید که جناب حق سبحانه و تعالی این ناصبی و اسلاف او را که عیوب و قبائح
عقائد باطله واقعیه نحو درا مخفی و پنهان داشته باهتمام امریکه اصلا مطابقت با نفس الامر
نداشت طعن بر امامیه اثنا عشریه نموده منکشف و ظاهر ساخته رسوا سازد و استحقاق
او و بزرگان و ائمه او را باقبح از آنچه بر امامیه بهتان بسته بر هر کس و ناکس مثل آفتاب
متجلی و روشن گرداند پس بدانکه صاحب مسلم میگوید هل یصح التفویض وهو ان
یقال للعالم او المجتهد احکم بما شئت فهو صواب والمختار عند اکثر الشافعیة والمالکیة
و بعض منا الجواز عقلا و تردد الامام الشافعی و علیه امام الحرمین و قیل یجوز للنبی فقط
و قال اکثر المعتزلة لا یجوز و علیه الامام الشیخ ابو بکر الجصاص الرازی ثم المختار عندنا و عند
اصحاب الائمة الثلثة الباقیة عدم الوقوع للتفویض پس از این عبارت چنانچه می بینی
کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و روشن است که بزرگان و ائمه ایشان برای هر عالم و مجتهد
تجویز تفویض احکام نموده اند و [illegible] عالم و مجتهد تا مدت مدید با انواع فسوق و فجور
مرتکب گردیده بعد از آن تائب شده باشد و اگر علمای سنیان تمام مصنفات علمای
امامیه اثنا عشریه را ورقا ورقا تفحص نمایند هیچ جا نخواهند یافت که تجویز تفویض باین معنی
در حق یکی از ائمه اثنا عشر که قائل بعصمت و طهارت ایشانند کرده باشند فضلا عن المجتهد
و العالم پس برای خدا و رسول انصاف باید کرد آیا باین تشنیع که این جاهل ناصب
عداوت عترت طاهره بر امامیه نموده سنیان و اسلاف ایشان سزاوارند یا امامیه
و بخاطر نرسد که میان سنیان در تجویز عقلی اختلاف واقع شده نه در وقوع زیرا که
منجمله آنها کسانی اند که استدلال می نمایند بر وقوع آن بقول حق تعالی کل الطعام
کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه و بقوله صلعم لا یختلی خلاها و لا یعضد
شجرها فقال العباس الا الاذخر فانه لقبورنا فقال صلعم الا الاذخر و گفته اند که این نه باجتهاد
بوده نه بوحی پس مفهوم شد که بنا بر تفویض و اختیار بود کما هو کله مسطور فی المسلم

الجمیل و شرح فی ... بدوا است کا اسمه ناصبی تجویز ... اند کا جناب سید المرسلین
صلعم باجتهاد سخن بگوید و در این از و خطا واقع شود و این نه تجویز بر است بلکه بوقوع
آن بلدا رباند می سرایند و هرگز از روی جناب رسول مختار شرم نمی نمایند و غیر از
اشاعره که اتباع ابو الحسن اشعری باشند و غیر از معتزله همه سنیان چه حنفی مذهب
و چه شافعی مسالک باین قائل اند چنانچه در کتاب مسلم که بالفعل مدار درس و تدریس
اصول فقه نزد حنفیان هند بر آنست باین تصریح واقع شده و بس است در
... و تنقیص این عقیده قول جناب حق سبحانه و تعالی در حق آنحضرت و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی و قوله تعالی ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا
ما یوحی الی و اینکه مخالفت آنحضرت کفر است کما قال الله تعالی فلا وربک لا یؤمنون حتی
یحکموک فیما شجر بینهم و المخالف فی الاجتهاد لا یکفر لان المخطی فی الاجتهاد له اجر واحد
... توجب للاجر لا یکفر و اینکه اگر او را اجتهاد جائز میبود لما توقف علی نزول الوحی فی
... ن الاحکام لکنه توقف فی مسئلة الظهار و اللعان و اینکه اگر او مجاز باجتهاد باشد از
جبرئیل باین مجاز نباشد پس بنا برین احکامیکه او می آورد معلوم نیست که ... از
... خدا آورده باشد و اینکه اجتهاد مشروط است ... نیست
آنحضرت زیرا که توقع وحی ... در حق آنحضرت در هر حال و هرگاه شرط منتفی شد
... هم منتفی باشد و اینکه احکام شرعیه مبتنی است بر مصالحیکه علم آن مخصوص حق
و تعالی است پس اگر گفته شود برای آنحضرت که احکم بما ترى لازم آید تفویض
... ف شخصی که علم باصلح او را حاصل نیست و این مقتضی اختلال احکام شرعیه و مصالح
... یه است و اینکه اگر جائز باشد صدور احکام ... از رای و اجتهاد آنحضرت
... ت تهمت خواهد شد در حق آنحضرت ... که آنجناب واضع شریعت بود
... و این محال مقصود بعثت است ... و از ینجاست که امام رازی
شافعی و حنفی بهمانهم ... قوله تعالی انا انزلنا الیک الکتاب بالحق
لتحکم بین الناس بما اراک الله و ... مسئله سیوم بدانکه از انچه
... گفتم ثابت شد که قوله تعالی ... بما علمک الله ... حق
این علم را بر وجه ... که وزیر ... مقام

[illegible] است [illegible] و عمر مخالفت و [illegible] اند [illegible] قال الله تعالى
[illegible] الله تعالی لم یجعل ذلک [illegible] وانا الواحد منا فرایه [illegible] فعلنا بانا و هر کاه [illegible]
و [illegible] معلوم کرد محققین قائل است [illegible] اند باینکه [illegible] [illegible] میفرمایند که
آنحضرت حکم نمیکرد مگر بوحی و [illegible] واقع است [illegible] [illegible] [illegible] اعنی انها
[illegible] ثابت [illegible] ما کان یحکم الا بالنص ثبت ان الاجتهاد ما کان [illegible] قاله الرازی
و ازینجا واضح تر میشود که مذهب امامیه از قول بتفویض [illegible] [illegible] ایشان از
کمال جهل و غباوت کمان برده بمراحل دور است چه اینها هر کاه [illegible] که جناب
سید المرسلین و ائمه دین صلعم با جتهاد سخن کویند چگونه تجویز خواهند کرد که جناب
اینها در تبیین و تاسیس احکام مختار بودند نعوذ بالله من ذلک اما پیران و ائمه ناصبه
عداوت عترت طاهره پس چون قائل شده اند باینکه پیغمبر خدا با جتهاد ظنی استنباط
احکام نماید اگر آنها قائل به تفویض شوند چندان مستبعد نباشد و الامر کذلک کما عرفت
طرفه [illegible] مسلمانی میکویند که پیغمبر خدا صلعم اجتهاد میکرد و در ان خطا
شده [illegible] اجتهاد آنحضرت با اجتهاد حضرت عمر مخالف می افتاد [illegible]
[illegible] الوحی ینزل علی لسان عمر لیکن معلوم نیست که خدا را [illegible]
واقع [illegible] وحی بر زبان عمر نازل میکرد و بعد وفات آنحضرت جناب
ایشان را [illegible] معزول ساخت کما یدل علیه قوله [illegible] الناس افقه من عمر
حتی المخدرات [illegible] علی لهلک عمر و ازینجاست که چون با وجود غدر و کذب
و خیانت که بنا بر حدیث صحاح ایشان جناب خلیفه ثانی اتصاف داشتند در ین مقام
کلمة الحق کفته اند بر زبان مردمان ان الکذوب قد یصدق جاری شده و عجب تر ازین
[illegible] میکویند دلیل اجتهاد پیغمبر آنست که جناب حق سبحانه و تعالی آنحضرت را با صحابه
[illegible] که در رکاب آنحضرت در جنگ بدر حاضر بودند مخاطب ساخته میفرماید ما کان
لنبی والذین آمنوا ان یکون لهم اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا
والله یرید الآخرة والله عزیز حکیم و لو لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم
[illegible] پیغمبر خدا بحسب اجتهاد خود کرفتن فدا را بر قتل کردن اسیران ترجیح داد
[illegible] و خطا واقع شد لهذا حق تعالی این آیه را فرستاد تا او [illegible] خطای او متنبه

مشتبه ماند و [illegible] دل این آیه حدیثی از صحیح [illegible] بن خطاب [illegible] وارد
و آن حدیث طولانی است متضمن قصه بدر و در آن چنین عبارت واقع شده قال ابن
عباس فلما اسروا الاساری قال رسول الله صلعم لابی بکر و عمر ما ترون فی هؤلاء الاساری قال
ابو بکر یا رسول الله [illegible] هم بنو العم والعشیرة اری ان تاخذ منهم فدیة تکون لنا قوة علی
الکفار [illegible] الله [illegible] الی الاسلام فقال رسول الله ما تری یا ابن الخطاب قال قلت لا
والله یا رسول الله ما اری الذی رأی ابو بکر ولکنی اری ان تمکننا فنضرب اعناقهم فتمکن علیا من
عقیل فیضرب عنقه وتمکنی من فلان نسیبا لعمر فاضرب عنقه فان هؤلاء ائمة الکفر وصنادیده
فهوی رسول الله ما قال ابو بکر ولم یهو ما قلت فلما کان من الغد جئت فاذا رسول الله وابو بکر
قاعدین یبکیان فقلت یا رسول الله اخبرنی من ای شیء تبکی وصاحبک فان وجدت
بکاء بکیت وان لم اجد تباکیت لبکائکما فقال رسول الله صلعم ابکی للذی عرض علی
اصحابک من اخذهم الفداء لقد عرض علی عذابهم ادنی من هذه الشجرة لشجرة قریبة من
نبی الله وانزل الله عز وجل ما کان للنبی صلعم ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض
الی قوله وکلوا مما غنمتم حلالا طیبا فاحل الله الغنیمة لهم [illegible] که از
سیاق این روایت روشن و پیدا است [illegible] مسلمان محقق
و پوشیده نماند لیکن تنبیها للغافلین مذکر بعضی از آن [illegible] اول آنکه کدام مسلمانی
است که در حق پیغمبر خود که افضل از جمیع انبیاست تجویز نماید که او اراده اخذ
متاع دنیوی نموده آنچه می بایست نکرده دوم آنکه هرگاه آنحضرت اخذ فدیه بنابر اجتهاد
شرعی نمود چرا حق تعالی او را متهم ساخت بآنکه این اخذ فدا بمجرد خواهش نفس
و طمع [illegible] اجتهاد و سیوم آنکه باجماع که در اجتهاد خطا واقع شود مجتهد
مثاب [illegible] این زجر و توبیخ بر این عبادت و امر خیر چرا چهارم آنکه تا حال هیچ
مسلمانی تجویز نه نموده که مجتهد که مخطی باشد مستحق عذاب عظیم میتواند شد پس
حق تعالی چرا بر این اجتهاد استحقاق عذاب عظیم ثابت نمود و از صحابه است که گفته اند [illegible]
بر باد که لازم پنجم آنکه هرگاه [illegible] قوم پیغمبر خدا بوده همه تابع [illegible] و این [illegible]
شده که با جماد او پس ثواب [illegible] اگر این اخذ فدا موجب استحقاق عذاب [illegible]
پیغمبر خدا [illegible] بیشتر [illegible] اب باشد پس خود را که [illegible]

اصحابک من اخذهم الفداء یمثلون قتل هو ولقد عرض علی عذابهم زاز بعضی... نکرده محض...
و باطل باشد چه در ینصورت مستحسن آن بود که بضمیر متکلم خود را هم داخل من نموده
و از نجاست که وی قدی از روایت نموده در کتاب مغازی که پیغمبر خدا فرموده لو نزل
من السماء عذاب ما نجی منه الا عمر کاشش چنین میشد که چون پیغمبر خدا مانع نبوت...
شد چنانچه سنیان روایت میکنند که آنحضرت فرموده که اگر من نبی نمیشدم عمر نبی می...
بسزای خود میرسید و عمر را از وزر آن حتی میرسید و هرگاه هذیانات سنیان که در باب
اثبات اجتهاد جناب پیغمبر خدا گفته اند شنیدی پس بدانکه پناه بخدا که چنین با...
این خطا و طمع زخارف دنیای دون مخصوص بعضی انصار و ابوبکر بود چنانچه م...
طبرسی در تفسیر مجمع البیان از کتب عامه روایت نموده که ان النبی صلعم کره اخذ الفداء
حتی رای سعد بن معاذ کراهة ذلک فی وجهه فقال یا رسول الله هذا اول حرب لقینا
المشرکین والاثخان فی القتل احب الی من استبقاء الرجال فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله
کذبوک و خرجوک فقدمهم واضرب اعناقهم و مکن علیا من عقیل فیضرب عنقه و مکنی
من فلان اضرب عنقه فان هولاء ائمة الکفر و قال ابوبکر اهلک و قومک استأنهم
واستبقهم و خذ منهم فدیة یکون لنا قوة علی الکفار قال ابن زید فقال رسول الله لو
عذاب... سعد بن معاذ و هم مولانای طبرسی از عبیده
روایت نموده که جناب پیغمبر خدا در روز بدر اصحابه فرموده که خواسته باشید اسار
بقتل رسانید و خواسته از آنها فدیه بگیرید پس صحابه اختیار اخذ فدا نمودند واز...
میشود که رسول خدا از اول امر از اراده اخذ فدا منزه بوده هوید این است
تفسیر علی بن ابراهیم است که هرگاه پیغمبر خدا صلعم در روز بدر بقتل رسانید نضر بن الحرث
و عقبه بن معیط را انصار ترسیدند که مبادا آنحضرت جمیع اساری را بقتل رساند پس
نمودند که یا رسول الله ما هفتاد کس را از قوم تو بقتل رسانیدیم الحال از ینها که...
فدیه بگیر و رها کن انتهی ترجمه بعین پس نظر با مثال چنین احادیث ظا...
میشود که سنیان محض بنابر عیب ... بوبکر پیغمبر خدا را متهم ساخته در خطای اجت...
... در این مقام اشعار نمودن بان مناسب است...
... مناسب ... یح نموده اند وحی نزد حنفیه دو قسم ...

[illegible] شد یکی وحی [illegible] مختص [illegible] است و [illegible] وحی ظاهر و آن مختص [illegible] است
[illegible] نمعه من الملائکه [illegible] [illegible] الملک او بالهام الله تعالی مع علم ضروری [illegible]
حقیقت حال چنین باشد و از [illegible] ظهور [illegible] آنحضرت و [illegible] [illegible]
[illegible] پس فرقی نماند میان [illegible] او و اجتهاد [illegible] [illegible] [illegible]
معتبر است [illegible] معلوم وحی و مجتهدین از حیثیت استنباط احکام یا [illegible] شد
این همه احکام مجتهدین بمنزلهٔ وحی نبی باشد خصوصا اجتهاد ابو حنیفه که قائل بقیاس
بود و از اصحاب رای و وحی باطنی که در نبی میباشد هم منحصر است در قیاس و بس
چنانچه تفصیل این معنی در کتب اصول فقه مثل مسلم و غیره موجود است من شاء
فلیرجع الیها پس ابو حنیفه نزد سنیان گویا مثل پیغمبر ما نبی و افضل از سائر انبیا باشد
و شاید از همینجاست که میان ابو حنیفه و پیغمبر خدا اختلاف بسیار در مسائل واقع شد
چنانچه انشاء الله تعالی عنقریب واضح خواهد شد پس این سنیان در پرده مرتبهٔ
نبوت را برای مجتهدین خود ثابت میکنند علاوه برین امامیه را بدروغ نسبت میدهند که
امامیه بتفویض قائل شده برای ائمه در پرده مرتبهٔ نبوت قرار میدهند [illegible] از ین بدتر آنست
که صاحب مسلم و شارح آن که خلف متعصب مولانا نظام الدین [illegible] [illegible] الهام را از
قبیل وحی ظاهری شمار کرده اند میگویند آنچه حاصل [illegible] [illegible] است که الهام
جناب نبی صلعم حجت قطعی است چه مطلقا بر آنحضرت و چه بر غیر او و اما الهام [illegible]
آنحضرت فقیل حجة فی الاحکام و نسب الی قوم من الصوفیة و فرقی که میان الهام [illegible]
نبی و نبی هست همین است که الهام غیر موافق شرع نبی میباشد و [illegible] [illegible]
نبی باو میرسد و ینالون هذا الشرف بالتبعیة بخلاف الهام نبی که آن گاهی مؤکد احکام
سابقه میباشد و گاهی ناسخ آن بعد از ان ماتن میگوید و [illegible] [illegible] [illegible]
شارح مذکور میگوید هاں الروافض کلهم چه آنها و از [illegible] امام [illegible] [illegible] [illegible] از تبهیم
زلل و خطا مبری پس ذکر مراد ماتن از اثبات خلاف [illegible] [illegible] [illegible] است
تخصیص بجعفریه وجهی ندارد و اگر مراد او [illegible] [illegible] [illegible] کرده اند
فهم لا یفهمونه و قد ختم الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماتن گفته که
بعضی گفته اند الهام حجت [illegible] [illegible] [illegible] غیر [illegible] الی عامة العلماء

شارح میکوید لعل [illegible] ان الالهام وان کان حجة قاطعة الا انه لیست [illegible] وعوة الخالق
الیه من حیث انه الهام ولا علی الخالق تصدیقهم فی کونهم [illegible] علیهم والحجیة فرع التصدیق
والانقیاد علیهم انه انما حجیة یفید کونه حاکما بما فی الواقع فالکل فی التمسک به [illegible]
لیس حجة فلا یکون حجة فی حق نفسه ایضا بعد از آن میکوید بعضی میکویند که الهام
اصلا حجت نمی باشد چه دلیلی نیست بر اینکه آن الهام از طرف خدا است و [illegible]
شارح در صدد بیان وجه فیه ما فیه شده میکوید فان الهام لا یکون الا مع خلق علم ضروری
انه من عند الله تعالی او من عند الروح المحمدی فح لا یتطرق الیه شبهة الخطاء وهذا [illegible]
العلم اعلی مما یحصل بالادلة الغیر القاطعة فالعجب کل العجب عن مثل هذا الشیخ یعنی
ابن الهمام قدر فضل وعار من العلم لعله زعم ان الالهام ما یحدث فی القلب من الخطرات
ولیس کذلک اما سمعت ما کتب الشیخ وقد ابو یزید البسطامی قدس سره الشریف
لبعض المحدثین انهم یاخذون عن میت عن میت ینتسبون الی رسول الله ونحن
من الحی الذی لا یموت وان تاملت فی مقالات الاولیاء ومواجیدهم واذواقهم کمقالات
الشیخ محی الدین وقطب الوقت السید محی الملة والدین السید عبد القادر الجیلانی والشیخ
عبد الله الانصاری والشیخ احمد الیامقی الخافی وغیرهم قدس اسرارهم علمت علم الیقین
یلهمون به [illegible] احتمال شبهة بل هو حق حق حق مطابق لما فی نفس الامر یکون
مع خلق علم ضروری انه من الله تعالی لکن لا ینالون هذا [illegible] الا بالجهد والمجاهدة
وتائیده لا بالذات من غیر وسیلة اصلا وان تاملت فی کلام الشیخ الاکبر خلیفة الله
الارضین خاتم فص الولایة الشیخ محی الملة والدین الشیخ محمد بن العربی قدس سره
لفهم کلماته الشریفة لما بقی لک شائبة وهم وشک ان ما یلهمون به من الله تعالی
یصح [illegible] انه علم ضرورة من الدین ان اولیاء هذه الامة افضل من اولیاء
[illegible] افضل من نبی السابقین ولا شک ان الاولیاء الذین کانوا فی بنی اسرائیل
ام موسی وزوجة فرعون کان یوحی الیهم ولا اقل من ان یکون الهام
[illegible] خلق علم ضروری انه من الله تعالی فهو حجة قاطعة ولو لم یکن احد من هذه الا[illegible]
[illegible] ضلة منهم فی تحصیل العلم القطعی فتکون مفضولة عنهم غایة المفضو[illegible]
[illegible] بالعلم والفضل بما عداه غیر معتد به ولا خلاف الشیخ من هذا [illegible]

[illegible] لازم فاهم [illegible] کلام او و هرگاه بر کلام ماتن و شارح اطلاع یافتی پس الحال انچه در
تحت این لفظ مفاد بد عقیده سنیان مختفی بلکه منجلی است بگوش دل باید شنید اول
آنکه عبارت ماتن و نسب الی قوم من الصوفیه صریح است در اینکه بعضی از صوفیها
قایل شده اند باینکه کسانیکه آنها را از جمله اولیاء الله می دانند کو تا مدت مدید فاسق
و مرتکب [illegible] بوده باشد چنانچه بان تصریح کرده اند وحی بر و نازل میشود و از ان
[illegible] احکام حقه شرعیه را در یافت می نماید کو پیغمبر خدا بزبان خود آنرا نکفته یا حکم
کتاب الله و حدیث نبوی بخصوص [illegible] ثبوت نداشته باشد و عبارت آن
شارح دلالت میکند که این صوفیان نه از ان جمله اند که محققین سنیان آنها را [illegible]
[illegible] اند بلکه از مقبولین ایشان اند و ایضا در کتاب صواعق و غیره به ثبوت پیوسته
[illegible] فرقه صوفیان از جمله فرق سنیان محسوب اند پس الحال کسی بچشم انصاف
[illegible] بیند که سنیان در پرده مرتبه نبوت را برای پیران خود ثابت میکنند یا امامیه نهایت
[illegible] بگویند که اینها کو مرتبه نبوت داشتند لیکن مثل حضرت لوط که تابع پیغمبر مقرروین ابراهیم
[illegible] و مثل هارون که تابع موسی بود اینها را نبی تصور باید نمود [illegible] منصوصات
[illegible] سنیان را میرسد که بگویند بهر صورت ختم نبوت [illegible] عقیده باطل
[illegible] آنها را تابع پیغمبر خاتم الرسل بدانند اما قول شارح اینکه روح نبی
[illegible] مند وارد میشود بر ان اینکه این خلاف چیزی است که شیخ اکبر اکثر شماد رفصوص
[illegible] تصریح نموده چه او چنانچه کذشت تصریح کرده که نبی محتاج می باشد در باب [illegible]
[illegible] رف و احکام بطرف جبرئیل و غیره و ولی بدون واسطه جبرئیل از حق تعالی [illegible]
فرا میکیرد و قول الشارح بل الروافض کلهم الخ این کلام نسبت انجام شارح دلالت تمام
[illegible] او [illegible] و فهم [illegible] ندارد و از ینجاست که تا حال مصنفی بنظر نیامده
[illegible] عقاید فرقه شده [illegible] از عقاید آن فرقه خبر نداشته باشد سوای این جاهل
[illegible] و [illegible] های نقض بعضی از [illegible]
[illegible] آن مواضع درین مقام [illegible]
[illegible] بدانکه مصنفین سنیان مثل [illegible] غیره تصریح [illegible]
[illegible] معلوم است که [illegible] فرق [illegible] عشر [illegible] از جمله آنها

[illegible] و تادیب و غیر آنها پس حکم نمودن باینکه [illegible] قصر تالوا معصیة
[illegible] جعفریه و لا غیر کمال [illegible] سنیان [illegible] کتب
[illegible] سنیان و بخص بنابر حدیثیکه وارد [illegible] میکویید وایضا
[illegible] چنین واقع شده [illegible] و این
عبارت چنانچه بعضی دلالت میابند بر اینکه جعفریه هم مثل صوفیه الهام را حجت میدانند
و بمنزله وحی می انکارند و این اول دلایل است بر اینکه امامیه از امثال چنین عقائد سخیفه
منزه و مبرا اند و الا تخصیص بجعفریه وجهی نمیداشت وایضا شارح خودش در مقام
تشنیع میکوید فکیف یکون مذهبهم اتباعه و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس باید دید
که نسبت قول بتفویض بطرف سنیان میزیبد یا بطرف امامیه و شارح آنچه از هذیانات
در ذیل قول مصنف والجعفریه الخ گفته مطابق ربط بمطلوب ندارد کما لا یخفی علی الناظرین
اما اینکه در حق شیعه گفته قد ختم الله علی قلوبهم پس معلوم میشود که از اقوال ارباب
تصوف هم باوجود افتخار او بان خبر ندارد و الا محققین اینها تصریح نموده اند باینکه آیه
ختم الله در شان عارف کامل است پس این آیه که صوفیان بان افتخار دارند در حق
شیعیان چه قسم میتواند شد اما اینکه گفته و نسب الی عامة العلماء پس بنابرین باید آنها
[illegible] از جمله انبیا باشد [illegible] شده اند مثل حارث و غیره اما قول
شارح اما سمعت ما کتب شیخ و قد الخ دلالت صریحه دارد بر اینکه بایزید مثل محی الدین خود
را اکمل و بالاتر از خاتم الرسل میدانست و شک نیست که هرکه عقیده او چنین باشد
کافر است و باوجود این سنیان او را ولی کامل میدانند و قطع نظر ازین کفر طعن و تشنیع
مینماید بر علمای محدثین باینکه آنها از میت اخذ مینمایند و حال آنکه فضیلت آنها از جمله
ضروریات دین اسلام است کیف و قد ثبت بالتواتر که پیغمبر خدا صلعم فرموده من
حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عز و [illegible]
و معلوم است که آنحضرت فرموده مداد العلماء خیر من دماء الشهداء و [illegible]
و ان طعن از ولایت او هیچ نمیکاهد بلکه بمراتب می افزاید و باتهام اینکه شیعیان قائل
شده اند بتفویض امر دین بکسانیکه حق تعالی بعصمت آنها گواهی داده و نفس رسول صلعم
اند [illegible] او آفریده شده چه آفت و مصیبت که بر سر ایشان نمی آرند بجهت تنفیر

[illegible] عوام از این غیر [illegible] چه تنقیص و تقبیح که می نمایند و در حقیقت این ها [illegible]
ایشان الهام زین [illegible] اولیای [illegible] را حجت نمیدانند و در [illegible] حق بجانب [illegible]
او [illegible] پس بجهت آنکه علمای صوفیه قائل شده اند تصریح نموده اند باینکه الهام
گاهی شیطانی میباشد [illegible] رحمانی و از باب تمیز دادن این هر دو از هم میزانیکه بیان
کرده اند نا تمام است چنانچه مجملا [illegible] میشود پس بدانکه قیصری که یکی از
علمای اعلام صوفیه و شارح فصوص است در شرح خود تصریح نموده باینکه الفرق بین
الواردة الرحمانیة والملکیة والجنیة والشیطانیة یتعلق بمیزان ارباب المکاشفة و من
ذلک نومی الی شیء [illegible] منها و هو ان کان [illegible] الخیر بحیث یکون مامون الغائلة
فی العاقبة و لا یکون سریع الانتقال الی غیره و یحصل بعده توجه تام الی الحق و لذة
عظیمة مرغبة فی العبادة فهو ملکی او رحمانی و بالعکس شیطانی و ما یقال ان ما یظهر من
الیمین او القدام اکثره ملکی و من الخلف و الیسار اکثره شیطانی لیس من الضوابط
الشیطان یاتی من الجهات کلها کما ینطق به القرآن الکریم ثم لآتینهم من بین ایدیهم و من
خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین انتهی بعض کلامه [illegible]
کلامی بسیار مبسوط گفته و بسیاری از آن در [illegible] شهاب ثاقب مذکور کرده
و [illegible] آن با نحای مختلفه دلالت وارد بر اینکه الهام صحیح نمیباشد و همچنین کلام
محققین صوفیه که موید کلام قیصری است در آن کتاب مذکور گشته چون درین مقام ا[illegible]
مبحث استطرادی است و موجب اطالت کلام لهذا از آن اعراض نموده شد من
شاء التفصیل فلیرجع الی الشهاب الثاقب و چون این را دانستی پس بدانکه ما به
التفرقه میان الهام شیطانی و رحمانی که صوفیان بیان کرده اند از آن باب نیست که
موجب قطع و یقین تواند شد زیرا که قیصری تصریح نموده باینکه اصح مکاشفات را هم
آن حاصل نمیشود مگر برای کسی که مزاج روحانی او اقرب بطرف اعتدال باشد کارواح
الانبیاء و الکمل من الاولیاء و ادراک این معنی که مزاج روحانی کدام کس اقرب باعتدال
است و [illegible] ان بدلیل و حال آنکه اکثری از این
مدعیان کشف [illegible] میشوند از ارباب ریاضات و چله
نشینان می با[illegible] دماغ شان سوخته و اخلاط آنها

حق گرویده و معلوم است که ورد امثال چنین جملات است که لئی فیالات مصود اکثر وادلام با طاله بر هر یک از افراد انسان میباشد پس چگونه ملم حلدیان تواین کرد که الهام فلان مرتاض و چله نشین چون مزاج روحانی او اقرب باعتدال است صحیح است والهام فلان چله نشین بخلاف آن اما اینکه قیصری وغیره گفته اند که میزان صحیح وغیر صحیح الهام سالک مکاشف است یعنی صاحب کشف دیگر پس ظاهر است که این مستلزم دور یا تسلسل است چه کلام ما در کشف والهام آن سالک هم جاری است پس اگر تصحیح کشف او محتاج باول است دور لازم می آید والا تسلسل اما اینکه اگر آن الهام مامون الغائله و سبب خیر است صحیح و رحمانی است والا شیطانی پس این اوضح ادله است بر بطلان اصول صوفیه چه سند این اصول همین کشف وشهود است واز ینجاست که صوفیان چون با متشرعین در باب اصول خود مناظره مینمایند دست بدامن الهام وکشف خود می زنند وبجز این چاره کار خویش نمی یابند ومعلوم است که قول بوحدت وجود وحلول واتحاد وغیرها کلمات کفر و زندقه که از جمله اصول ایشان است مخالفت تمام با قواعد شرعیه واصول ضروریه اسلامیه دارد چنانچه عنقریب انشاء الله تعالی بر شطری از آن ناظرین را متنبه ومطلع میسازم پس چگونه این مسالک مامون الغائله میتواند شد و با وجود ترتب این مفاسد آنرا سبب خیر میتوان دانست وانچه شارح متعصب. [illegible] جزم مینماید باینکه ضروری حاصل میشود که الهام از طرف حق تعالی است ومثال قلندران وجلالیان حق حق تکرار کرده میگوید پس یقینا به تحریک وتسلط شیطان است که او را گمراه ودر ضلالت انداخته ومشرکین ویهود ونصاری ازین بیشتر تکرار حق حق بر [illegible]

ین دارد وعلمای اسلام در باب حق وصدق
آثار نه امثال چنین مبالغه بیهوده و
تباع صوفیان در کتب ومصنفات خود
اند وخود اینها کاولیای کذائی اند
فصیل این معنی در کتاب شهاب ثا
ذکر آن ندارد ومجملی از اقوال وعقائد

این شیخ اکبر اکتفا به این مزید بدگوئی اکتفا نمی نماید بس آنرا از جمله الهامات شیطانیه او

که با وجود [illegible] آنکه از حق تعالی بدون توسط ملک علوم حقه فرا میگیرد و اینست که [illegible]

باب [illegible] میگوید که از جمله کسانیکه هم قطب بوده اند

و هم غوث و مقربان [illegible] سید الجماعة ابوبکر است و عمر و عثمان و علی و حسن

و معاویه و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر کجاست که با وجود

[illegible] خود مش در شرح مسلم حکم نموده باینکه یزید از اسلام بهره نداشت وحی منزل

پیر خود را به بیند و باید با و از باند تاسیا. شیخ اکبر خود بگوید ان تر بنو متوکلا کانا قطبین

مقربین حقا حقا و این متوکل ملعون کسی است که در سنه ثنت و ثلثمایه امر نمود

تا قبر جناب سید الشهدا حسین بن علی ع را منهدم ساختند و [illegible] امر ان یعمل مزارع

و منع الناس من زیارته و حرثه و بقی صحراء و کان المتوکل معروفا بالنصب فتالم

المسلمون لذلک الکون [illegible] و کتب اهل بغداد شتمه علی الحیطان و هجاه الشعراء ما

[illegible] فی ذلک تا بدان کانت بنو امیة قد اتت قتل بن بنت نبیها مظلوما فلقد اتاه

[illegible] بمثله هذا لعمری قبره مهدوما و این عبارت جلال الدین سیوطی است که در تاریخ

الخلفا گفته و او از علمای اعلام سنیان است بالاتفاق [illegible] از جمله الهامات غیبیه و وحیهای

[illegible] شیخ اکبر که این شارح [illegible] شهادت بحقیقت او مید هذا نسب

ن حکمت قدوسیه فی کلمة ادریسیه میگوید فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تومر

[illegible] عین ابنه فما رای یذبح سوا نفسه و فداه بذبح عظیم فظهر بصورة کبش من ظهر بصورة

[illegible] ان و ظهر بصورة ولد لا بل بحکم ولد من هو عین الوالد و خلق منها زوجها فما نکح

[illegible] نه الصاحبة والولد یعنی در حقیقت ابراهیم و اسماعیل و کبش

[illegible] پس در حقیقت زوج وطی نکرد و نکاح با خود و عجب نیست که

[illegible] شیخ اکبر است التزام این امر نماید و خود عین موطوءه خود

[illegible] او بسیار است مانند اینکه می گوید حق فرعون [illegible] طاهرا و

[illegible] وقت موسی شد مستحسن میشمارد و قس علی ذلک و اگر کسی

[illegible] افی از ان در کتاب شهاب ثاقب نوشته ام بان رجوع فرماید

[illegible] که یکی از کملای ایشان است و صاحب کشف و کرا

[illegible] و کلام [illegible] شیخ محی الدین عربی است در مسئلهٔ وحدت وجود تجاوز از حد گذشته

تا اینکه علاء الدوله تکفیر محی الدین نموده و انکار بسیار بر قائلین بوحدت وجود کرده چنانچه

از بعضی از مراسلاتیکه میان این هر دو صوفی واقع شده و در نفحات [illegible] مذکور

است بوجه احسن ظاهر میشود و هر دو را ادعا اینست که آنچه میگویند بکشف و الهام

است پس هرگاه اینها را تمیز میان [illegible] الهام [illegible] نی و شیطانی باو [illegible] ود

از بلای صوفیان [illegible] اند حاصل نشد [illegible] را چه قسم علم [illegible] باطن

حاصل خواهد شد حاصل اینکه بالله [illegible] گروه خواسته اند که دین پیغمبر

آخر الزمان را بالکلیه برهم زنند چنانچه از کتاب فصوص [illegible] آن ظاهر میشود که قرآن را

بالکل نسخ نموده نامی از شریعت نبوی نگذاشته اند و تمام ضروریات دین را با خاک

تیره یکسان کرده اند اگر بمقتضای آیهٔ ولوفی هدایه یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله

متم نوره ولو کره الکافرون جناب باری دین خود را برپا نمیداشت می بایست که اثری

از اسلام باقی نمی ماند و ایضا واضح است که این شارح متعصب و غیره محققین ایشان الهام را

وحی میدانند و در حق خود و در حق غیر حجت میشمارند و شک نیست که هر که فصوص را

دیده بعلم الیقین میداند که آن ناسخ نصوص آیات قرآنی است و مخالف ضروری دین

پیغمبر پس الحال چه [illegible] چنانچه دعوی الوهیت کرده اند در پرده

دعوی نبوت بلکه رسالت هم کرده اند و میکنند و باوجود این اشقیای سنیان بوجود

آنها [illegible] و نظر باینکه بزرگان ایشانند بر امامیه بآنها مباهات می نمایند فاعتبروا

یا اولی [illegible] و ایضا از جمله آنچه درین مقام تنبیه بران مناسب است آنست که سنیان

تجویز [illegible] که بعضی امت آنحضرت در وقت حضور آنحضرت و هم در غیبت باجتهاد

اثبات [illegible] م نمایند که در بعضورت خلاف حکم واقعی خدا و اجتهاد پیغمبر حکم اجتهادی

احاد امت واقع شود چنانچه ملا محب الله بن عبد الشکور در مسلم و شارح متعصب معاصر

هر دو در مباحث مسئله قال طائفة یجوز اجتهاد غیره صلعم فی عصره صلعم و مختار الاکثر انه

واقع مطلقا حضرة و غیبه مطلقا غیبة و حضورا ثم [illegible]

من المعتزلة انتهی واختاره الآمدی و ابن

[illegible] ثانی [illegible] وقوع وامثال چنین اجتهاد در [illegible]

بوقوع پیوسته تا اینکه در بسیاری از مواضع حضرت ایشان در اجتهادها را بایست
نموده اند جناب سید المرسلین صلعم خطاها نموده تقریب از نصه احد فدای مدارای
بدر ظاهر و پیدا گردید و ازینجاست که صاحب مسلم الثبوت میگوید یجوز علی
النبی الخطاء في اجتهاده عند الاكثر من اهل السنة قالوا لم يجوز وقوعه لما سمعنا اسارى
بدر فانه كان بالرأي وكان خطاء لنزول العتاب كما مر انتهى وازين شارح تحرير
ودرين باب فضل خليفه ثانی خود را بر جناب سيد المرسلين ثابت ميكند و ميگويد
الفضل الجزئي لا ينافي الفضل الكلي الم تر انه كيف فضل امير المؤمنين عمر في اسارى
بدر فافهم انتهى از آن معلوم شد و هرگاه به ثبوت پیوست جواز خطا از پیغمبران خدا نظر
بصدور خطا از سید انبیا که نبی بوده در حالتی که آدم میان آب و گل بود پس چه
استبعاد باشد درینکه از حضرت ابراهیم نیز در تعبیر رؤیا خطا واقع شده باشد
پس بعد ازین تصویب رای شیخ اکبر خود که در باب تخطیه حضرت ابراهیم داشت
نموده میگوید فمن شنع على الشيخ الاكبر صاحب فصوص الحكم في تجويز هذا النحو من
الخطاء فمن قلة تدبره وسوء فهمه وانما شنع على نفسه انتهى وازهمين باب است که
شیخین سنیان در مقابل قول پیغمبر خدا جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه
باجتهاد خود تخلف نموده اند و سنیان اصابت رای ایشان درینباب میکنند و میگویند که
چون در امثال چنین امور پیغمبر خدا بدون وحی ظاهری باجتهاد خود اختیار چیزی می نمود
خلاف اجتهاد او ضرر ندارد و من درین امر سخت حیران میشوم مگر پیغمبر خدا اینقدر
نمیدانست که صحابه را مخالفت آنحضرت در چنین امور که تعلق باجتهاد آنحضرت
داشت جائز است تا اینکه مورد لعن گردانید متخلفین را چنانچه شارح مواقف و صاحب
ملل ونحل و ابن ابی الحدید وغیره هم با ضمیمه لعن الله من تخلف عنه روایت کرده اند
مگر اینکه گفته شود میتوان شد که نزد مجتهدی مجتهد دیگر مستحق لعن بنابر اختلاف آرا
شود ولیکن درینصورت امامیه چه تقصیر کرده اند که اجتهاد اینها در باب ملعون بودن
شیخین و احزاب ایشان موجب ثواب نمیشود بلکه مورث عذاب و الله اعلم
بالصواب و از همین قبیل است که خلیفه ثانی منع دوات و قرطاس خلافاً للنبی کرده
و حال اینکه حق تعالی میفرماید وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان

یکون لهم الخیرة من امرهم و هم میفرمایند و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم ... ابدا
... شان اصابت رای ادمی نمایند و میگویند لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام
چه خلیفهٔ ثانی در بسیاری از مواضع باجتهاد خود مخالفت پیغمبر می نمود و حق تعالی هم
طرف داری او نموده اظهار خطای پیغمبر خود میکرد و از همین باب است که خلیفهٔ ثانی
باجتهاد خود فرمود که پیغمبر خدا نمرده و قسم یاد کرده که و الله ما مات محمد و لا یموت حتی
یقطع ایدی رجال و ارجلهم لیکن نزد سنیان چون حفظ ناموس ابو بکر اهم است
بنسبت پاس حرمت رسول میگویند درین مقام اجتهاد عمر خطا بود و اجتهاد ابو بکر
بر صواب بخلاف صورت تعارض رای عمر با رای رسول خدا چه دانستی که درین صورت
سنیان جزم نموده اند بانکه رای پیغمبر بر خطا بوده و رای عمر صائب و خاطر فقیر
تعلق تمام حاصل است باینکه معلوم نشد که جناب خلیفهٔ ثانی کفارهٔ این قسم هم
یا این بار را هم مثل اثقال اوزار دیگر بگردن خود بردند کاش الحال سنیان
شناسی امام خود نموده او را بادای کفارهٔ یمین سبکبار نمایند فرض اینکه از ین
خلیفهٔ ثانی در مواضع بسیار مثل وقت صلح حدیبیه و منع ابو هریره از امتثال امر
و از باب ندای من قال لا اله الا الله دخل الجنة اجتهادات مخالف رسول بسیار
چون کلام بطول میکشد بر ینقدر اقتصار نموده شد و هرگاه در وقت حضور آنحضرت
اجتهاد خلیفهٔ ثانی اینقدر پهنا و وسیع باشد معلوم است که حال اجتهاد ایشان
وقت تسلط و تمکن خود شان بر سریر سلطنت البته بیرون از وهم و قیاس خواهد بود
و ازینجاست که در وقت رسول صلعم هر چند حق تعالی چون بعلم ازلی میدانست
... یار سازش می نمود و بتقریب
... و لیکن هیچ فائده نکرد چه ایشان
... می نمودند و هرگاه حال خدا
... اجتهاد و افتای ایشان بمرتبهٔ
... انزل الله فا و لئک هم الکافرون
... ابراهیم نظام طاعنا علیه
... الحد بمثابه قضیه مخالفه ذکر کرد

[illegible] ابن حبان عن محمد بن سيرين قال سالت عبيدة السلماني عن شيء من امر الجد
فقال اني لاحفظ عن عمر مائة قضية في الجد كلها ينقض بعضها بعضا چنانچه اجمعني را معا فظ
او جود یکه عثمانی بوده در کتاب فتیا مذکور ساخته و متقی در فرائض هم از عبیده سلمانی
انرا روایت کرده و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه میگوید که رواة باجمعهم
متفق اند بر اینکه ان عمر تا بود تلون شدیدا في الجد مع الاخوة کیف یقاسمهم
این مسئله واحد است که در ان باب حکم نموده بهفتاد حکم مختلف واین را
بتقریب تعجب از حیثیت تناقض فتاوای او مذکور کرده اند و بعضی آنرا بتقریب
[illegible] از حیثیت سعت علم و تفقه او مذکور ساخته انتهی و حق آنست که این نه از
حیثیت اجتهاد بود بل کان ناشیا عن الجهالات في الاحکام الشرعیة و من الاهوية
النفسانية والا لم تجر العادة بان المجتهد مع بذل جهده و صحة نظره في مدارک الاحکام
الشرعية يتلون بامثال تلك التلونات العجيبة واگر بمقتضای حسن ظن کار کنیم و این
تلونات را مطابق اصول سنیان تصحیح نمائیم پس باید بگوئیم که حق تعالی امور دین
خود را بحضرت خلیفه ثانی تفویض نموده کما مر توضیح ذلک عنقریب و از انجمله باب
مخالفت خدا و رسول است انچه مخالف و موافق آنرا روایت نموده اند که خلیفه ثانی
نموده متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما واعاقب علیهما و هم صاحب جامع الاصول
از مسلم روایت نموده عن جابر قال کنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقیق
الایام علی عهد رسول الله و ابی بکر حتی نهی عنه عمر و ترمذی روایت نموده در صحیح خود
از ابن عمر و قد ساله رجل من اهل الشام عن متعة النساء فقال هی حلال فقال ان اباک
[illegible] عنها فقال ابن عمر ارایت ان کان ابی قد نهاعنها و صنعها رسول الله نترک السنة
[illegible] قول ابی اما مخالفت رسول پس عین مدلول این احادیث [illegible]
[illegible] من حیث انه تعالی یقول فما استمتعتم به منهن الی اجل [illegible]
[illegible] خدا و رسول است اسقاط حد از مغیره با وجود [illegible]
[illegible] بیان الکتب الکلامیة و از انجمله باب است منع که [illegible]
[illegible] این باب است بدعت [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] جدا باید تا [illegible] رسول کرد [illegible]

[illegible] اعظم [illegible] بوده اطلاع یافتی مناقب آنست که ایمان [illegible] ابی [illegible]
[illegible] رسول که از امام اعظم سنیان صدور یافته بقید قلم آوردیم تا حال هر دو
[illegible] ایشان بر تو بوجه احسن منکشف گردد و مقصود اهم از همه این بسط
و تفصیل و بیان مسلک سنیان در باب تفویض و اجتهاد مخالف احکام رسول و نحو
آنست که تا بر منصف لبیب ظاهر و باهر گردد که این ناصبیه عداوت اهلبیت که بر
امامیه طعن نموده باینکه ایشان در پرده بنا بر قول تفویض باعمه ختم رسالت پیغمبر خدا را باطل
میکنند آیا علمای سنیان و اهل نحله او بان حق [illegible] عقیدهٔ ایشان بحمد الله از شائبه
چنین عقیدهٔ خبیثه منزه و مبری است کما عرفت و کاش جمهور ائمه و پیشوایان ایشان
بهمین اعتقاد اینکه تفویض و اجتهاد خلاف امر رسول جائز است تشریع و تاسیس احکام
هر بکر و زید لیکن شخص بالغ هر گاه مقرون بحدس صائب باشد نظر بانچه قایلی از کثیر گذشت
و قدری دیگر خواهد آمد دلالت میکنند بر اینکه بعضی از آنها محض بنا بر مساهلات امور دین
بلکه عدم اعتقاد نبوت خاتم المرسلین صلعم بنا بر اغراض نفسانی علی طبق شعار طغات
و فراعنهٔ زمان هر چه میخواستند حکم راندی میکردند و ما نحن فیه فان الحق لا یتجاوز عنه بالجمله
در کتاب ربیع الابرار زمخشری در باب ستین مزبور است که قال یوسف بن اسباط
رد ابو حنیفة [illegible] حدیث و اکثر قال مثال ما اذا قال قال رسول الله
صلعم للفرس سهمان و للرجل سهم قال ابو حنیفة لا اجعل سهم بهیمة اکثر من سهم المومن واشعر
رسول الله صلعم و قال ابو حنیفة الاشعار مثلة و قال صلعم البیعان بالخیار ما لم یفترقا و قال
ابو حنیفة اذا وجب البیع فلا خیار و کان عم یقرع بین نسائه اذا اراد و سفرا و قال ابو حنیفة
القرعة قمار انتهی واین عبارت زمخشری در خاتمهٔ صوارم هم مرقوم قلم صدق رقم گردیده چون
با ختلاف تقاریب کلام ذو جهات حکم متعدد بهم رساند و معهذا ناظرین مقام را مراجعت
نمودن بما سبق خالی از عسرت نمیباشد و بدون مراجعت حقیقت مدعی بوجه احسن
منکشف نمیگردد لهذا در اکثر مواضع عهذا امثال چنین تکرار متضمن چنین حیثیات و مصالح
جعالت نموده شد و قطع نظر از این هذا کما قال الشاعر اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک
ما کررته یتضوع و ابن یوسف ابن اسباط شیبانی بنا بر انچه در لسان المیزان عسقلانی
است زاهد و واعظ بوده از رجال بن خلیفه و سفیان ثوری و مسیب بن واضح و عبد الله بن

بن فضیل و انطاکی روایت نموده و یحیی بن معین توثیق او نموده و ابن عدی گفته که یوسف
عندی من اهل الصدق الا انه لما عدم کتبه یحمل علی حفظه فیغلط و یشتبه علیه و لا یتعمد الکذب
و ذکره ابن حبان فی الطبقة الثالثة من الثقات فقال سکن انطاکیة یروی عن عابد بن
شریح و کان من عباد اهل الشام و قرائهم و کان لا یاکل الا الحلال المحض مستقیم
الحدیث الی آخر کلامه ابن اثیر در جامع الاصول در فصل پنجم از باب نهم از کتاب
حج چنین گفته قال وکیع اشعار البدن و تقلیدها سنة فقال له رجل من اهل الرای عن
ابراهیم النخعی انه قال هو مثلة فغضب وکیع و قال اقول لک اشعر رسول الله
و هو سنة و تقول قال ابراهیم قال ما احقک ان تحبس حتی تنزع ثم لا تخرج مثل هذا
القول اخرجه الترمذی الا ان اول لفظه ان وکیعا قال لرجل ممن ینظر فی الرای
اشعر رسول الله و یقول ابو حنیفة هو مثلة فقال الرجل انه قد روی عن ابراهیم و ذکر
الحدیث شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکات در فصل اول از باب رمی جمار
میگوید تورپشتی گفته که اتفاق واقع شده است در باب اشعار بطعن نیزه و جاری
کردن خون پس جمهور بجواز آن قائل شده اند و بعضی از ان نفرت کرده و بدعتی که
من ملاقات کردم علمای حدیث را که آنها غایت انکار میکردند بر کسی که از ان ابا
میکند و میگوید او مثله است [illegible] طعن میکرد [illegible] باکننده و دعا میکرد که ابا کننده
از اشعار [illegible] معاند رسول خدا است در قبول کردن سنت آنحضرت ابن جوزی در جزء
[illegible] از کتاب منتظم فی تاریخ الملوک و الامم گفته که همه باتفاق نموده اند بر طعن
کردن ابو حنیفه و ساله غزالی در منخول از جمله مشهورات است و در ان کتاب
[illegible] بی باسناد خود از ابی اسحاق فزاری روایت نموده که گفت سوال کردم
ابو حنیفه را از یک مسئله پس بود او جواب مسئله گفت گفتم که از پیغمبر خدا چنین
و چنین ماثور است ابو حنیفه در جواب گفت که این را حک و محو ساز بدم خنزیر و از
بشیر بن مفضل روایت نموده که گفتم بابو حنیفه که نافع از ابن عمر روایت نموده که
پیغمبر فرموده البیعان بالخیار ما لم یتفرقا ابی حنیفه در جواب گفت که این از قبیل رجز
است گفتم که از قتاده از انس مروی است که یهودی سر دختری را به سنگ شکسته
بود پس پیغمبر بدان سر او در میان دو سنگ کوبیده شکست ابو حنیفه گفت که این از

چنین هذیان [illegible] پدر او نزد [illegible] که نزد ابو حنیفه مذکور کنند قول پیغمبر

را [illegible] محمود [illegible] گفت که این از قبیل صحیح نیست و از علی

[illegible] روایت [illegible] کرد که گفت [illegible] شنیدم که میگفت یا قوم ابو حنیفه را بگیر مخالفت

و [illegible] حدیث کرده و از [illegible] روایت نموده که گفت شنیدم یوسف بن اسباط را که

میگفت [illegible] پیغمبر خدا [illegible] حدیث را تا آخر آنچه از کتاب [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] ستون شهید الثانی [illegible]

را نزدیک رکوع رفتن و سر برداشتن از آن و دلیل آنکه در صحیحین ابن عمر روایت نموده

که آن رسول الله صلعم کان اذا افتتح الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی منکبیه واذا اراد ان یرکع

وبعد ما یرفع راسه من الرکوع ولا یرفع بین السجدتین وقد رواه عن رسول الله نحو

عشرین صحابیا و هم ابن جوزی باسناد خود از سعید بن مریم روایت کرده که سوال

کردم از یحیی بن معین از حال ابوحنیفه قال لا یکتب حدیثه و ابن جوزی از محبوب بن موسی

روایت کرده که شنیدم یوسف بن اسباط را که گفت قال ابوحنیفه لو ادرکنی رسول الله

صلعم وادرکته لاخذ بکثیر من اقوالی انتهی ببعض کلامه و مصدق این زعم ابوحنیفه است

آنچه شیخ علی بن عثمان الجلابی الشهیر بعلی الهجویری و قبره بلاهور من بلاد الهند در کتاب

خود کشف المحجوب [illegible] میگوید پیغمبر صلعم را در خواب دیدم

گفتمش یا رسول الله این اطلب قال عند علم ابی حنیفه و هم در لسان المیزان مزبور

است که حنبل بن اسحاق روایت کرده از احمد که محمد بن الحسن و شیخ او ابوحنیفه هر دو

مخالفت با احادیث میکردند بالجمله از جهت امثال چنین بی [illegible] که از امام اعظم [illegible]

تنبیه شریعه ظهر البطن ونشوش ... [illegible] حرم [illegible] و قال ... [illegible]
[illegible] في مذهب ابی حنیفه في [illegible] الصلوة بعد عرض اقل صلوة على [illegible]
[illegible] من اتباعه فان من [illegible] نقع [illegible] و خرج في جلد کتاب [illegible]
و احرم للصلوة مبدلا ضیقه التکبیر [illegible] و هندیا و [illegible] النیر [illegible]
قوله [illegible] ثم یترک الرکوع و [illegible] بین [illegible] و [illegible]
في [illegible] صلوته بدلا عن التسلیم ولو [illegible] حدث بیدا [illegible] في اشارته [illegible] تحدث بعده
عمدا لانه لم یکن قاصدا في حدثه الاول فیخرج من صلوته على الصحة فالذي ینبغي ان یقطع به
کل ذي دین ان مثل هذه الصلوة لم یبعث بها نبي ولا بعث محمد بن عبد الله بدعاء الناس
الیها چنانچه قاضي میر شاه غالمي در رساله خود و صاحب التوافق در کتاب خود اینمعنی
را مذکور ساخته و شیخ عبد الحق دهلوي در شرح سفر السعادت گفته نام ترمذي محمد است
و ابو عیسی کنیت وي و هانا که این مرد را با ائمه اهل قیاس و اجتهاد تعصب بود خصوصا
بامام اعظم ابو حنیفه کوفي و لهذا ذکر این امام اجل و اصحاب وي در ذکر اقوال علماء صریحا
هیچ جا نکرده باوجود ذکر امثال و اقران ایشان و ظاهرا آنجا که اهل کوفه [illegible]
اراده نموده است و در تاریخ صغیر للبخاري [illegible]
از محمد که او گفت حدثنا نعیم بن حماد حدثنا الفزاري که او گفت کنت عند [illegible]
فقال الحمد لله کان ینقض الاسلام عروة عروة ما ولد في الاسلام اشأم منه [illegible]
از مطاعن و معائب او از کتب سنیان بر گذارم کلام بطول می انجامد
الحمد لله علیه ما علیه عقیده یازدهم آنکه معراج حق است و مخصوص است بخاتم
و هیچکس از اهل عصر شریک آنجناب در دیدن ملکوت آسمان و زمین [illegible]
است مذهب اهل سنت و ثابت بنصوص کتاب و عترت قوله تعالی سبحان الذي
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی [illegible]
قوله تعالی لقد رای من آیات ربه الکبری و [illegible]
امامیه بحد تواتر رسیده نقل آن موجب تطویل است [illegible]
مخالفت وارند اسماعیلیه و مجبره و [illegible]
و استبعادات ماده پرور سرعت حرکت و خرق [illegible]

مخالف آن باطل است اما شرعت عرفت پس در حق عرش [illegible] زیرا که بعد از معراج تمام
رسید منصوص است در سوره نمل و الاخرق سموات پس آیات [illegible] از این آیات صریح میکنند
قوله تعالی اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت و نیز خرق و فتق لازم آید که آسمان
ابواب نداشته باشد و ثبوت ابواب که طریق صعود و نزول ملائکه و ارواح است در
آسمان مجمع علیه ملل ثلثه است با صول اسلامیه جارسید و منصوریه مخصوص
بودن معراج را بخاتم الانبیا انکار کنند و گویند ابو منصور عجلی بجسد خود در یقظه باسمان
صعود نموده با خدا مکالمه و مشافهه کرد و خدای تعالی بر سر او دست مالید چنانچه در
باب اول گذشت و این ابو منصور همان عجلی لعین است که او را حضرت صادق علیه السلام طرد
و اخراج نمود و تکذیب فرمود و از آن باز مدعی امامت برای خود شد و افترا بست
و امامیه باهم مختلف اند بعضی گویند حضرت امیر شریک معراج بود با جناب پیغمبر و بعضی
گویند که در زمین دید آنچه جناب پیغمبر بر عرش دید سبحان الله جائی که جبرئیل مقرب
را گنجایش مرافقت آنجناب نبوده باشد بشری را چه امکان که شریک منصب آنجناب
تواند بود و اگر در زمین دیدن آنچه بر عرش دیدند ممکن می بود پس پیغمبر را مشقت
این سفر طویل چرا میدادند مگر بصر بصیرت او معاذ الله شب کوری داشت
که از دور نمی توانست دید ~~[illegible]~~ و اثبات ابن بابویه است در کتاب المعراج
نعم خبر طویل ان علیا کان لیلة المعراج فی العرض و لکنه رای من ثقوب السماء ما راه النبی
و سابق گذشت که این روایت معارض است بروایت صحیحه دیگر نزد ایشان که ان علیا
کان علی ناقة من نوق الجنة و بیده لواء الحمد و حوله شیعته الخ ما سبق نقله وقد سبق ان تعارضا
فتساقطا و اگر این روایت صحیح باشد تمام شیعه را شرکت با پیغمبر در معراج حاصل شود
پس اولی و انسب آن است که این روایت را ترجیح دهند و امامیه که فرقه ایست
از امامیه اعتقاد شرکت حضرت امیر در اصل نبوت دارند و گویند که نسبت امیر بجناب
پیغمبر نسبت هارون بموسی بود حال آنکه لفظ خاتم النبیین در حق آنجناب از امور مسلمه
است نزد جمیع امامیه و درین صورت ختم نبوت بچه قسم صورت بندد که حضرت امیر بعد
از رحلت جناب پیغمبر صلعم تا مدت سی سال در قید حیات بود و عزل نبی از نبوت
محال انتهی کلام المخالف   اقول باید دانست که عروج آنحضرت بجسد شریف از

از ضروریات مذهب امامیه است چنانچه صدوق در رساله اعتقادیه خود ابن بابویه اعتقادنا
فی الجنة والنار انهما مخلوقتان وان النبی صلعم قد دخل الجنة وراى النار حین عرج به انتهى
وشیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در تبیان می فرماید وعند اصحابنا وعند اکثر اهل التاویل
وذکره الجبائی ایضا انه عرج به فی تلک اللیلة الی السموات حتی بلغ سدرة المنتهی فی
السماء السابعة واراه الله من آیات السموات والارض ما ازداد به معرفة ویقینا وکان
ذلک فی یقظته دون منامه والذی یشهد به القرآن الاسراء من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی والثانی یعلم بالخبر انتهى ومولانا مجلسی بعد نقل این عبارت شیخ گفته
که قول شیخ عند اصحابنا دلالت میکند بر آنکه امامیه اتفاق دارند بر معراج جسمانی آنحضرت
وهیچ کس از عوام امامیه در این باب خلاف نکرده فضلا عن خواصهم انتهى اما بعضی
متفلسفین متاخرین که با وجود ادعای تشیع انکار معراج جسمانی آنحضرت کرده اند
پس بنظر به تصوف و تفلسف آنها خلاف ایشان از معرض اعتبار ساقط است
وهرگاه این را دانستی پس بدانکه پیر مرشد و مرشد زاده سنیان ام المومنین
بی بی عایشه و خال المومنین معاویه که بشرف لقب خال المومنین [illegible] بن ابی بکر
است خلافا لاهل الاسلام والکتاب [illegible] جسمانی آنحضرت بودند
[illegible] رازی امام سنیان در تفسیر قول حق تعالی سبحان الذی اسری الخ گفته
اختلف المسلمون فی کیفیة ذلک الاسراء فالاکثرون من طوائف المسلمین اتفقوا
علی انه تعالی اسری بجسد رسول الله والاقلون قالوا انه ما اسری الا بروحه حکی محمد بن جریر
الطبری فی تفسیره عن حذیفة انه قال کان ذلک رویا وانه ما فقد جسد رسول الله وانما
اسری بروحه وحکی هذا القول ایضا عن عایشة ومعاویة انتهى وسنیان در این باب ا
عایشه روایتی هم دارند انها قالت والله ما فقد جسد محمد رسول الله وعن معاویة از
کانت رویا صالحة چنانچه در شرح مقاصد مزبور است وهرگاه حقیقت حال چنین
باشد پس بحال امامیه چه ضرر میرسانند هرگاه بعضی از فرق شیعیان که نزد امامیه
آنها حکم کفار دارند تاسیا به بی بی [illegible] انکار معراج جسمانی آنحضرت [illegible]
باشند محل آنست که بر حال [illegible] مرشد
ومرشدزاده سنیان است و [illegible] روایت میکنند منکر معراج

[illegible] تبانی [illegible] ند و [illegible] ذا را این الکلام و دیگر افعال ناهنجار مع او را متناسبان خود و
بلکه از خود بار کرده برده اند قوله و ثابت بنصوص کتاب الخ اگر این استدلال بنابر
مذهب ملک اسماعیلیه و غیره است پس تام است لیکن مشکل آنست که در نصوص رحمت
بی بی عایشه ام المؤمنین هم در دو مسئله میشوند شاهد صاحب ایذا [illegible]
این معنی نموده قدم پیش نهند تا عاق مادر نشوند و مدد اگر منظور او اثبات حصر است
پس هر چند مدعی حق است لیکن چون پایه دلایل بر [illegible] استدلال نا تمام است
کما لا یخفی قوله و اقوال حضرت الخ هرگاه حقیقت حال چنین است پس گفتگوی تو
درینباب و فصولی است چه امامیه و احادیث امامیه در جانب دو قوم اسماعیلیه و غیره
احتیاج به تنصیص تو درینباب ندارد و معلوم است که چون امامیه این احادیث را
بتواتر نقل کرده باشند خود البته بمدلول آن قائل خواهند بود پس قول تو
درین باب از قبیل زیره بکرمان بردن است و بس قوله امامیه باهم مختلف اند الخ
این ناصبی مرید کاذب خاور ابکره درینباب راست گو است چرا نام کتاب و نام آن
عالم امامی که بان قائل شده مذکور نساخت آری در بعضی روایات وارد شده که
حق تعالی کلام خود را بکیفیت صوت علی بن ابی طالب متکیف ساخته با آنحضرت صلعم
تکلم فرموده یعنی خلق نموده کلامی را که چنین بکیفیت ساخته و حکم علی الاطلاق بانحضرت
بیان فرمود که مصلحت درین آنست که چون تو با علی انس بسیار داری این معنی
موجب مزید انس تو خواهد بود اما آنچه دیگر هزلیات و هذیانات که گفت پس شک
نیست که اگر کسی از امامیه بالفرض بان قائل شده باشد بامثال چنین طامات تنقیص
عقیده او نمی توان نمود چه او را میرسد که بگوید که در کارخانجات حق سبحانه و تعالی
چون و چرا گفتن غیر از مرید ابلیس شقی شعار هیچ مرد دین دار نمی تواند شد چه این
طرز و رویه بعینه طریقه و داب ابلیس است چنانچه صاحب ملل و نحل تصریح نموده
باینکه شیطان گفت که مرا بر مساق و روش حکمت او سوالی چند هست اول آنکه پیش
از آفریدن من میدانست که چه چیز از من صادر خواهد شد پس چرا مرا آفرید و چون آفرید
چرا تکالیف بمعرفت نموده و چون این هم نموده بود چرا تکالیف بسجود آدم کرد و امثال
این اعتراضات بسیار بر جناب حق تعالی نموده چون استیعاب آن موجب تطویل

و این کلام متضمن نعمان نعم از آن منعطف ساختم [illegible] ناصح [illegible]
بالجمله چون اشاعره منکر حسن و قبح افعال اند و امامیه و غیره عدلیه [illegible]
و قبح اشیا [illegible] اند لیکن [illegible] آن را ضرور [illegible] چون [illegible]
هیچیک از این فرق [illegible] درست نمی آید علاوه آنکه [illegible] اگر کسی [illegible]
قائل شده باشد [illegible] ابن بابویه [illegible] این [illegible] که علی
بن ابیطالب ع م را علم و یقین حاصل شد بانچه پیغمبر خدا بالای سموات آنرا بچشم
سر دیده بود چه بنابر مذهب امامیه دیدن بچشم سر مشروط است بامور بسیار
که معلوم است که حضرت امیر را در وقتیکه بر روی زمین بود آن شرائط حاصل نبود
و فرقی که میان علم و یقین و میان دیدن بچشم سر حاصل است بر هیچ یک از اهل
بصیرت مخفی و پوشیده نیست الا بهم او من یکون مثل الناصب مصداق قوله تعالی ختم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم و ایضا عروج
آنحضرت بجسم شریف بر آسمانها و تزاید قرب آنجناب بعرش اعظم بحیثیکه
جبرئیل بان مرتبه نتواند رسید و دخول آنحضرت در بهشت بجسد الشریف
و ملاقات نمودن با انبیای مرسل و نحو آن متضمن چند معجزات و کرامت است
که جناب علی بن ابیطالب ع م از آنجا بر روی زمین حاصل نبوده که بعلم و یقین آیات الهی
را دیده باشد و ظاهر است که این فضائل جسیمه و معجزات عظیمه بدون معراج
جسمانی حاصل نمیتواند شد که بغیر عروج رویت ملکوت سموات ممکن باشد حالانکه
صحت نقل انچه در کتاب المعراج مذکور ساخته و هم صحت روایت در حیز خفا است
کما لا یخفی اما قوله این روایت معارض است الخ وارد میشود بر این اینکه معلوم
نیست که روی گفتگوی این ناصبی با کیست چه هنوز به ثبوت نپیوسته که کسی از
امامیه بمدلول حدیث اول قائل شده باشد دون الثانی تا بطرف او این بحث متوجه
شود و بر تقدیر تسلیم معنی حدیث دوم این خواهد بود که چنانچه انبیای سابق را
اشباح و انوار پیغمبر خدا و عترت او همشان ساخته نمودند همچنین پیغمبر خدا را دخول
علی بن ابی طالب و شیعیان او در بهشت و هر گاه زن طلحه و بلال بنابر حدیث صحاح ایشان
که گذشت در بهشت پیش [illegible] آنحضرت [illegible] شنیده سکونت داشته

بالمشترط امیر المؤمنین ... در حق علی بن ابیطالب جز شیعیان ایشان را نیز این شرف حاصل شده با ... و ... امت کرد ... این مقام شیعیان نزد ایشان بدار ند که با سنیان مناظره و ستیزه نمایند
چه بایزید بسطامی که یکی از پیران سنیان است میگوید که من بر آسمان رفتم و یک
یک آسمان گردیدم بالای آسمان هیچ ندیدم خیمه بر عرش زدم انتهی چه معلوم است
که این مرتبه پیغامبر محمد ... صلی الله علیه و سلم پیغمبر شیعیان داشت و نه علی بن ابیطالب امام ایشان
و بعید نیست که از ... آسمان ... نماید ... ثم استوی علی العرش راجع
بطرف حضرت بایزید بسطامی ... الزم ... و ایضا محی الدین در فصوص
میگوید ان بایزید قال لو ان العرش و ما حواه مایة الف الف مرة فی زاویة من زوایا
قلب العارف ما احس به انتهی زیرا که معلوم است که این دل و دماغ که بایزید عارف
داشت نه پیغمبر خدا را بالای آسمان حاصل بود و نه حضرت امیر را بر روی زمین فاعتبروا
یا اولی الابصار ... قاتل الناصب الله تعالی علیه ما علیه عقیدهٔ دوازدهم آنکه نصوص قرآن
و احادیث پیغمبر همه محمول بر معانی ظاهره اند و بسیاری از اسماعیلیه و خطابیه و منصوریه
و معمریه و باطنیه و قرامطه و زرامیه از فرق شیعه بان رفته اند که انچه در کتاب و سنت از
وضو و تیمم و صلوة و صوم و زکوة و حج و جنت و نار و قیامت و حشر وارد شده بر ظاهر
آن محمول نیست بلکه اشاره است ... که آنها را جز امام معصوم نه اند پس
نزد این فرق اعظم ثقلین که کتاب الله است قابل تمسک نماند چنانچه سبعیه گفته اند
که وضو موالات امام است و تیمم اخذ از ماذون در غیبت امام و صلوة عبارت از ناطق بحق
که رسول است بدلیل ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و زکوة عبارت از تزکیهٔ
نفس بمعارف حقه و کعبه نبی است و باب علی و صفا و مروه حسنین و میقات مردم اند
و تلبیه اجابت دعوت امام و طواف هفت گانه بکعبه عبارت است از موالات ائمهٔ سبعه
... ع نطقا با شرائع میباشند و شریعت سابق را تا آمدن لاحق بر پا میدارند و احتلام
... از افشاء اسرار ائمه بسوی نا اهلان اگر بغیر قصد واقع شود و غسل عبارت از
... تجدید عهد با امام و جنت راحت بدن است از تکلیفات شرعیه و نار مشقت تکالیف
... وعمل بظواهر نمودن و قرامطه و باطنیه نیز ازین قسم خرافات و هذیانات
ارند و عمل بظواهر را دشمن اند و لهذا قتل حجاج در حرم و نهب اموال شان نمودند

[illegible] اند و اوراد [illegible]

انها با اباحت محارم و محرمات قائل اند و مرتکب [illegible]

باطنیه گویند که صوم و صلوة و حج و زکوة همه پیدا کرده و [illegible]

[illegible] ماه رمضان بدعت عمر است و خطابیه و منصوریه [illegible]

که فرقه اند مذکور در شریعت تمام مرد انی است که ما را بدو [illegible]

[illegible] تمام مرد انی که ما را بدشمنی شان فرموده اند و [illegible]

را تاویل کنند با امام و نار را بدشمنان او مثل حضرت ابوبکر و عمر و معمریه گویند که
جنت نعیم دنیا و نار آلام دنیا است دنیا را فنا نخواهد بود و در زمان مطیع بالله این
فرق را باوصف این شعوریکه واز ند غلبه و تسلط کلی حاصل گشت و عالمی را گمراه
بکردند تا عبرت عالمیان باشد و آخر بدست ترکان چنگیزی علف تیغ انتقام پروردگار
گشتند و همراه شان خشک و تر بسیار سوخت قوله تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن
الذین ظلموا منکم خاصة انتهی کلام المخالف   اقول باید دانست که باطنیه بر دو قسم
اند یکی باطنیه اسماعیلیه و یکی باطنیه صوفیه و هر دو در باب اعتقاد داشتن باینکه مراد
حق تعالی غیر آنست که از ظواهر آیات و احادیث مستفاد میشود شریک اند نهایت
آنکه باطنیه اسماعیلیه اصحاب ثلثه عداوت دارند و باطنیه صوفیه چون فرقه صوفیه
مستخرجه از سنیان است قائل خلافت آنها هستند و صاحب ملل و نحل باطنیه را در
داخل گردانیدن میان فرقه شیعیان تردد نموده چنانچه هر که تفحص کتب مذاهب نموده
بر و ظاهر و هویدا است حاصل آنکه باطنیه قاطبة نزد امامیه ملعون اند خواه از فرقه
شیعیان باشند و خواه از سنیان و همچنین است حال دیگر متحققین از سفینة
اهل بیت [illegible] این صاحب که در دین تخالف با فرقه باطنیه شراکت دارند بذا
حال سنیان که پیران و اولیاء الله ایشان آیات کتاب الله و احادیث نبوی را مسخ
نموده تمام شریعت را برهم زده اند و اگر با وجود این کلام ایشان اصلاح پذیر باشد
باطنیه چه تقصیر کرده اند که کلام آنها [illegible] قابل [illegible] هم قوت
است بر اینکه اقوال متحققین [illegible]

گفته اند با صاحب کتاب شده [illegible]

لهذا انتقال قابلی را ازان اکتفا می نماید پس بدانکه محی الدین عربی در فص حکمت الهیه
میگوید معنی قول حق تعالی ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی آنست که چرا سجده آدم
نکردی و حال آنکه او جامع است صورت حق و صورت عالم را مراد از دو دست تعالی انسان دو
ید یکی صورت حق تعالی است و یکی صورت عالم و هم درین فص میگوید معنی قول
حق تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث
منهما رجالا کثیرا ونساء اینست که بگردانید آنچه ظاهر است از شما وقایه رب
خود را و آنچه باطن شماست که عین رب و پروردگار شماست آنرا وقایه خود گردانید
و در فص حکمت شیثیه میگوید آنچه خلاصه‌اش این است که مراد حضرت نوح از قول رب
انی دعوت قومی لیلا ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا
اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی
اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا مدح و ثنای
قوم خود است که بظاهر مذمت است و مراد نوح آنست که چون آنها را گاهی
بطرف تنزیه صرف خواند و گاهی به تشبیه و این در حقیقت فرقان است که بان مامور
شده اند بلکه آنها از امور یابد که میان تشبیه و تنزیه جمع نمایند لهذا دعوت او را قبول نکردند
و میگوید که ~~مراد از جهل الحصین ظاهر حال~~ ایشان است که غیر حق تعالی آمد و از اسرار او
باطن است که بحسب باطن عین حق تعالی اند و مراد از استغفروا اینست که طلب نمائید
از حق تعالی پوشانیدن حجب وجود ذات را خود و فانی سازد یعنی طلب فنا در ذات و صفات
وکنید تا باقی به بقای او گردید چنانچه [illegible] شعرا [illegible] قریب باین گفته [illegible] عبارت او در
فصوص بان فاتحق است [illegible] و مثل آنچه [illegible] در کتاب مذکور هذیانات گفته تاکجا
[illegible] کلام [illegible] که خود [illegible] ان رجوع نمایند [illegible] میگوید که معنی قول حق تعالی [illegible]
انبیاء علیهم [illegible] را [illegible] فی عقابه است و [illegible] دال را تفسیر میکند که ای [illegible]
[illegible] و [illegible] و اشتغال [illegible] در معانی آیات الهی تصرفات
نموده و زندقه و کفر گفته و تمام قرآن را [illegible] نموده و اگر با [illegible] کلام
طول می انجامد و اگر با این کلمات [illegible] کتابی جدا
[illegible] کلام الله [illegible] الکرسی الصافات نماید البته [illegible] که [illegible] باطنیه گفته

گفته اند یعنی الامیر مرتکب آن شده لیکن چون ولی کامل و مرشد برحق بآن بیان اصنت قوم نمی تواند زد منتقم حقیقی از بین بی بهان که با این بی دینی برایهل حق طعن و تشنیع می نمایند عنقریب در دو دار دنیا و عقبی بوجه احسن انتقام کشد و اهل حق را براحت بخشد قال الناصب الهماند عاید با عاید عقیده سیز دهم آنکه حق تعالی بعد از خاتم النبیین ملک را بر کسی برسم رسالت نفرستاده و وحی نازل نشده اگر چه بدون معاینه و مشاهده ملک بمجرد سماع صوت باشد امامیه گویند که حضرت امیرالمومنین ع را این منصب بود و بندای آنجناب وحی می آمد و فرق درمیان وحی رسول و وحی امیر همین بود که رسول ملک را مشاهده میکرد و امیر آواز او میشنید و صورت او نمی دید روی الکلینی فی الکافی عن السجاد ان علی بن ابی طالب ع کان محدثا و هو الذی یرسل الله الیه الملک فیکلمه و یسمع الصوت ولا یری الصورة و این همه از اکاذیب و مفتریات این قوم است و معهذا متناقض است بروایات دیگر از ائمه که در کتب ایشان موجود است از انجمله آنکه حضرت پیغمبر فرموده ایها الناس لم یبق بعدی من النبوة الا المبشرات و از انجمله آنکه باری تعالی کتابی نازل فرموده بود مختوم بخواتم ذهب بسوی پیغمبر زمان و آنجناب بامیر رسانید و امیر و بحضرت حسن ع هکذا و هکذا الی المهدی ~~ع هر سابق لاحق را وصیت~~ نموده که یک خاتم از ان کتاب فک نماید و بمضمون آن عمل کند و علم ائمه از همان کتاب است و چون چنین باشد حاجت فرستادن فرشته و شنوانیدن آواز چرا افتد و عبث در کارخانه الهی محال است و طائفه از امامیه ادعای مصحف نمایند و گویند بحضرت فاطمه زهرا ع هم بعد از رحلت پیغمبر وحی میشد و آن وحی را حضرت جمع نموده مصحف فاطمه نام نهاده و اکثر وقایع آتیه و فتن این امت دران مذکور است و ائمه از روی همان مصحف مردم را براخبار غیب مطلع میکردند و مختاریه از شیعه ادعای وحی بسوی مختار ثقفی که حال او در باب اول گذشت میکنند و سبعیه از اسماعیلیه و خطابیه و مغیریه و عجلیه صراحة مدعی نبوت و نزول وحی بر پیشوایان خود اند کما مر فی الباب الاول انتهی کلام المخالف اقول در صحیح مسلم و بخاری و ترمذی باسناد مختلف بتفاوت یسیر مرویست که پیغمبر خدا فرمود لقد کان فیما قبلکم محدثون من غیر ان یکونوا انبیاء فان یکن فی امتی احد فانه عمر قال ابن وهب تفسیر محدثون

تا همون وهم در [illegible] اشعار رفته که بنا بر آنچه قیصری و غیره محققین صوفیه که مستنبطان عاقبه

[illegible] اند تصریح نموده اند یکی از اقسام الهام و کشف سماع صوت [illegible]

[illegible] گفته اند الهام گاهی از جانب حق تعالی بدون توسط ملک حاصل [illegible]

[illegible] وحی و حال آنکه معلوم است و ناصب [illegible] عترت طاهره نیز این را [illegible]

[illegible] که وحی بر غیر انبیا مثل مادر موسی و غیره [illegible] شده پس هرگاه حال الهام

و وحی این باشد که [illegible] بر حق [illegible] ثابت کنند که آنها مذهب بسیار دور

بت پرستی کند دانسته باشند [illegible] برای ادنی درویشان و قلندران

که تعبیر از آنها بصوفیان ارباب صفا کنند مثبت [illegible] پس چه استبعاد باشد که

امامیه بنا بر احادیث بسیار که از ائمه بایشان رسیده جناب ائمه اهلبیت علیهم السلام

را که قرآن بطهارت ایشان گواهی داده و است را بوجوب طاعت ایشان فرموده اند

و باتفاق اینها کامل از اولیا اند مرتبه محدث بودن که زیاده بر ملهم بودن نیست برای

اینها اثبات کنند و این ناصبی شقی کور باطن غبی که دعوی این نموده که میان وحی رسول

و وحی [illegible] این مطالب هم نزد شیعه امامیه تفرقه نمی است [illegible] دروغی است بیفروغ

را از امام کاذب [illegible] رسیده و او معلوم است که وحیی که بر جناب خاتم المرسلین

نازل میشد تا [illegible] است که بنا بر اصول امامیه

برای کسی صورت تحقق [illegible] مثل اخبار بعضی [illegible]

[illegible] آن پس هرگاه [illegible]

[illegible] آنچه امامیه از جناب ائمه [illegible]

ثابت [illegible] ب[illegible]

[illegible]

خلاف خود [illegible] که میان حدیث کلینی و میان

حضرت [illegible] است [illegible] ناقص است

[illegible]

[illegible] جناب ائمه معصومین

پس مصحف فاطمه را هم از آن قبیل دانند اما نصب عداوت عترت طاهره که از نهایت
بلادت اجتبا نموده باینکه هرگاه کتاب مختوم ائمه داشته باشند احتیاج فرستادن فرشته چه
باشد پس این از قبیل شبه کفار است که بگویند هرگاه قرآن مجید بمقتضای
قوله تعالی لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین محیط جمیع تر و خشک باشد پس
احادیث قدسیه چه مصرف داشته باشند و نزول جبرئیل بتقریب غیر
انزال آیات کتاب بیجا باشد و اجتهادات نبویه که سنیان آنرا برای
نبی ثابت کنند همه باطل و لاطائل . قال الناصب المعاند علیه ما علیه عقیدهٔ
چهاردهم آنکه تکالیف بعد از وفات پیغمبر مرتفع شده و نخواهد شد معمریه
و منصوریه و حمیریه از فرق اسماعیلیه تجویز اسقاط جمیع تکالیف شرعیه نمایند .
بحکم امام وقت چنانچه ابو الخطاب که نامش محمد است جمیع تکالیف را از
تابعان خود اسقاط نموده و جمیع محرمات را حلال کردانید و بترک فرائض
امر نمود و منصوریه گویند هرکه با امام وقت وز خورد از و جمیع تکالیف خود بخود
ساقط گشت هرچه خواهد کرده باشد زیرا که جنت عبارت از امام است و بعد
از وصول بجنت تکلیفی باقی نمی ماند و حمیریه گویند که امر شرع ... ص . حجت
وقت ... اسقاط تکالیف و زیادت و نقصان دران بدست اوست
حسن بن الهادی بن نزار از بنی المستنصر که در قرن ششم از هجرت بود و او را
حجت وقت میدانستند اسقاط تکالیف شرعیه را مصلحت دانسته حکم به تحلیل
محرمات و ترک فرائض نمود انتهی کلام المخالف اقول بازای این فرق ضالهٔ
فرق صوفیه که شعبهٔ سنیان اند چنانچه و امثال عقاید باطله بدتر از اینها دارند .
چنانچه نجم الدین عمر النسفی از علمای سنیان میگوید حبیبیه از فرقهٔ صوفیه میگویند
که بنده چون حق تعالی را حبیب خود ساخت و از محبت مخلوقین منقطع کردید
تکالیف از و ساقط میگردد و عبادات از و مرتفع میشود و المحرام علیهم حلال
و ترک الصلوة و الصوم عندهم جائز و هذا کفر محض و فرقهٔ ولائیه از ایشان
میگویند که چون بنده بمرتبهٔ ولایت میرسد خطاب امر و نهی از و برمی خیزد
و فرقهٔ شمراخیهٔ ایشان میگویند که چون معرفت خدا حاصل شد تکالیف مرتفع

... و [illegible] ایشان میگویند اموال مسلمین و فروج آنها حلال است [illegible]
[illegible] و فرقهٔ [illegible] میگویند [illegible] تعالی و [illegible]
بالصوم والصلاة ساقطة عنهم وکل شئ حلال لهم حتی شرب [illegible] الخمر و [illegible]
و [illegible] عقیدهٔ ایشان آنست که اهل این فرقه را [illegible] و [illegible]
است و چون [illegible] آنها و کافه [illegible] ایشان در [illegible]
شراکت دارند با هم بمثابهٔ سگ زرد برادر شغال اند و دشمن عترت و آل .
قال الناصب المعاند علیه ما علیه عقیدهٔ پانزدهم آنکه امام را میرسد که حکمی از
احکام شرعیه را نسخ و تبدیل نماید اثناعشریه بلکه [illegible] امامیه و [illegible] گفته
اند که امام را نسخ جمیع احکام میرسد و این عقیدهٔ ایشان خلاف ظاهر عقل است
زیرا که امام نائب پیغمبر است در ترویج شریعت و تعلیم آن او را در تغییر
و تبدیل احکام اگر دخلی باشد مناقض پیغمبر و مخالف او بود نه نائب او و بدیهی
است که امام بلکه نبی نیز شارع نیست شارع حق تعالی است قوله تعالی شرع
لکم من الدین ما وصی به نوحا الخ و لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا و جا بجا در حق کسانی
که بعقل تحریم بحائر و سوائب و دیگر ماکولات و تحلیل میته و امثال ذلک کرده
بودند عتاب بوجه اتم [illegible] در قرآن مجید
وارد است پس چون نبی را مجرد وحی خود نسخ حکمی نمیرسد امام را چگونه این
منصب حاصل تواند شد که شرکت [illegible] است نه نیابت نبوت و تمسک
اثناعشریه نیز [illegible] چند احادیث که اختراع و افترا [illegible] کرده اند
منها ما روی محمد بن بابویه [illegible] عن ابی عبدالله انه قال ان الله تعالی آخا بین الارواح
فی الاظلة قبل ان یخلق الاجسام [illegible]

بلکه بر بطلان [illegible] از [illegible] [illegible]

او [illegible] یا بد نص امام و [illegible] کردن [illegible] را است [illegible]

میراث معطل شود و اموال مردم همه در بیت المال ضبط شوند انتهی کلام

اقول کافی است در نقض این کلام ناصب عداوت عترت علیهم

والسلام آنچه صاحب مواهب لدنیه که یکی از علمای اعلام ایشان است در مواهب لدنیه گفته

و آن اینست فان قلت قد ذکروا في صحيح مسلم قوله صلعم ليوشكن ان ينزل فيكم ابن مريم

حكما مقسطا فيكسر الصليب و يقتل الخنزير و يضع الجزية والصواب في معناه انه

لا يقبل الجزية و لا يقبل الا الاسلام او القتال و هذا خلاف ما هو حكم الشرع اليوم فان الكتابي اذا

بذل الجزية وجب قبولها و لم يجز قتله و لا اكراهه على الاسلام و اذا كان كذلك فكيف

يكون عيسى صلعم حاكما بشريعة نبينا صلعم والجواب انه لا خلاف ان عيسى صلعم انما

ينزل حاكما بهذه الشريعة المحمدية و لا ينزل نبيا برسالة مستقرة و شريعة

ناسخة بل هو حاكم من حكام هذه الامة و اما حكم الجزية و ما يتعلق به فليس حكما

مستمرا الى يوم القيامة بل هو مقيد بما قبل نزول عيسى و قد اخبرنا نبينا صلعم

بنسخه و ليس عيسى هو الناسخ بل نبينا هو المبين للنسخ فدل على ان الامتناع

في ذلك الوقت من قبول الجزية هو شرع نبينا اشار اليه النووي في شرح مسلم

انتهى و هرگاه حقیقت حال چنین است پس ناصب عداوت اهلبیت چرا مراجعت

نکرد بکلام بزرگان خود تا او را مانع میشد از امثال چنین هرزها و موجب تضییع اوقات دیگران

نمیگردید اما آنچه از هذیانات دیگر گفت پس ناشی بسبب فرط جهالت و عدم معرفت

اوست بمراتب ائمه و احوال رجعت بلکه دلالت میکند بر عدم معرفت او بقدرت

عترت خیر الانام علیهم الصلاة والسلام المتعلق بباب النبوة المتضمن لحجة عشرة قصیدة
منها مستندة المواهب الایام و ارجو من الله تعالی ان یجعله ذخرا لیوم فقری وفاقتی
الی مغفرة ربی الکریم وذریعة الی دخول دار الخلد والنعیم ووسیلة الی رضا المصطفی ومجاورتی
المجتبی علیهم آلاف التحیة والثناء

تمام شد

خاتمة الطبع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی مجیء الحق وزهاق الباطل والصلوة علی رسوله المؤید بالدلیل التام والبرهان الکامل و علی آله واصحابه الهادین الی المنهج الواضح والمسلک الفاضل اما بعد منطبع طبایع ارباب بصیرت باد که چون درین اوان بعضی از ابنای زمان بخیال خام آنکه خطهٔ هندوستان درین روزگار لهذا [illegible] علمای اعلام شیعیان زادهم الله شرفا و مکرمة خالی است خواستند که [illegible] مضامین را بافسون ناموزون بکو ساله پرستی خوانده [illegible] کتابی در نقض مذهب اهلبیت اظهار که کافهٔ خلائق بمقتضای احادیث متفق علیها مثل قوله علیه السلام مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق [illegible] الحدیث [illegible] مذهب ایشان گرویده اند نوشته اعانت و تائید [illegible] وانرا در اکثر اقطار ممالک هند منتشر ساخته در اضلال بنی آدم کوشیدند و نظر بحدیث [illegible] ما ظهر اهل بدعة الا اظهر الله فیهم حجة علی لسان من شاء من خلقه چون سنت الهی برین جاری شده که در هر عصریکه باغوای ابلیس پر تلبیس ابالسه و شیاطین [illegible] بنی نوع انسان بهم رسند و باحداث بدعات و شبهات خواهند

[illegible]

[illegible] مصطفوی [illegible]

[illegible] تحقیقا [illegible] اسوهٔ اصحاب تدقیق

[illegible] مشهور [illegible] اسلام علم و [illegible]

[illegible] بجا [illegible] اتفاق و [illegible] آباء [illegible] جهت [illegible] و تعالی [illegible]
[illegible] از [illegible] جلد کتاب [illegible] و [illegible] اهلبیت [illegible]
[illegible] الزواصب [illegible] را [illegible] بود بمقتضای [illegible] را لحق [illegible] الباطل [illegible]
[illegible] بانصرام جلد کتاب [illegible] مطبع گردید و نظر باین که ان الاشیاء تتنزل من [illegible]
[illegible] اصول [illegible] مطبوع [illegible] ساختند بحسب مساعدت اسباب [illegible]
[illegible] مطبع [illegible] چون [illegible] طبع مجلدات کتب [illegible] محمد و آل و علیهم التحیة
والثنا [illegible] اتفاق بود [illegible] بانصرام جلد کتاب [illegible] طبع در [illegible]
ارباب قلوب صافیه و اذهان زاکیه [illegible] حق سبحانه و تعالی
[illegible] رسول مختار و ائمه اطهار و اهلبیت اطهار [illegible] و تابع [illegible] و [illegible]
شیعیان حقیقی از مطالعه آن حظ اوفی و سهم اعلی خواهد رسید [illegible] خود را از [illegible]
[illegible] او [illegible] ساخته اند سر خجالت بگریبان خواهند کشید اما طبع [illegible]
[illegible] فوائد [illegible] است کثیر المنافع عظیم الفوائد از انجمله اینکه غلط [illegible]
[illegible] تحریف و تصحیف در آن نباشد چه فرقی که میان حروف طبع [illegible]
متحقق است بر هیچ عاقل مخفی نمی تواند شد و بس است [illegible]
[illegible]
[illegible] اطباع صحیفه [illegible] بود بانصرام جلد کتاب [illegible] و [illegible]
[illegible] بمقتضای آنکه الاشیاء تعرف باضدادها [illegible] مزید [illegible]
مذهب اهلبیت سید المرسلین صلعم گردید و اتمام [illegible] العالمین [illegible]
[illegible] گشت و [illegible] اطلاع [illegible] فیها الله
الموفق و المعین و هم از جمله محاسن طبع [illegible] قابل [illegible]
[illegible] گردد [illegible] تحصیل آن از کتاب [illegible]

[illegible] صفحات [illegible] نبندد و کمرنگ شود بسبب حرکت از قطع تام یا ناقص باشد و حروف میسر شود

[illegible] سیاهی ملوث میگردد و بتمام نقشی شبیه بالف و بناقص مانند نقطه در صفحه پدید می آید

[illegible] هیچ نسبت و دیگر آنکه نقاط و مرکز کاف و دنباله میم که از حروف طبع حقانی باشد

و وقت عمل آنرا بموقع میگذارند و صفحات را در میان مطابع نهاده میکشند از آن حروف

و الفاظ منتقش میشود و نقطه و غیره از جای خود منتقل و همچنین بسبب کم بودن سیاهی

صورت الفاظ نمایان نمی شود و این خود از فن نادر الوجود است و محال مقصود نه چه عقلا

و دانشمندان را امثال چنین سقم و قصور بسی بهیچ جه درباب فهم معانی مقصوده سنگ

راه نمی تواند [illegible] ما قانون پیروی [illegible]

۱۱۶۲ [illegible]

